ASL-99 1903

ASL 100

که بعبارت سلیس نگاشته آید ایمای فرمود عاصی اگرچه بمکروهات دوران که هر فرد بشر را تا زمانهٔ حیات مستعار
بیچ نهج استخلاص ازان نیست پابندی میداشت اثنا از انجا که رنجانیدن دل دوستان جهل است جاهلی معذرت
وانکار ننمود لاجرم بتالیفش پرداختم واز کتب معتبرهٔ متقدمین ومتاخرین مثل مجمع الحکمة وقاطع الاسقام
وقانون شیخ الرئیس وتالیفات رازی ارجل لموجز ونفیسی وزبدهٔ اسباب وعلامات وشرح آن
وحاشیه شرح اسباب وعلامات مولفهٔ جناب حکیم محمد شریف خان مرحوم برادرزادهٔ جناب حکیم
اجمل خان صاحب مغفور ومخزن وتحفه واختیارات بدیع ومجموعهٔ جناب حکیم اجمل خان صاحب معصوف که این
نحیف را سلسلهٔ فرزندی وتلمیذی بآنجناب مربوط است وتقویم الابدان وبرء الساعة ودر رسالهٔ قبریه
وعلاج الامراض وحدود الامراض وفصول بقراطی وحیلة البرء جالینوس وسدیدی وزهر دا خفر ویاقوت احمر
ودافع العلل وغیره ومسائل ومعالجات بانتخاب در آورده به تکشیف الحکمة که سال آغازش
نوان گفت موسوم نموده ودیباچه را ازیب وحزین گردانیدم بالقاب گرامی حضور فیض گنجور خداوند
نعمت خدایگان مخزن الجود والاحسان خورشید فلک دادبخشی وکامرانی کوکب اوج جهانبانی
وکشورکشائی بهار گلزار عدل وانصاف رونق ریاض مرحمت والطاف معدن جود وسخا منبع کرم وعطا
گلشن بهار عنایت واکرام سروجویبار لطف وانعام گوهر عمان عاطفت ونوال یاقوت بدخشان
عطوفت وافضال راجه راجگان مهاراجه اوهراج جناب سری سوائی مهاراج رام سنگه بهادر دام حشمته
وملکه قطعه آنکه فیض ترحیم عاطفش + در جهان رحمتیست یزدانی + نو بهار نظام عالم را + دست او
چون سحاب نیسانی + وچونکه این بی استطاعت قلیل البضاعت را سلسلهٔ ملازمت بآن بارگاه ثریا جاه
مستغنی الاوصاف مربوط است امید واثق که این مختصر منظور نظر اکسیر اثر حضور لامع النور محتشم الیه
گرود والتجا از مبصران جواهر زواهر علوم وفنون آنست که اگر بمقتضای فعل لسان لا یخلو عن الخطاء والنسیان
جای سهو وخطا راه یافته باشد معاف فرمایند بیت بپوشش گر بخطای رسی وطعنه مزن +
که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود + واین کتاب مشتمل است بر یک مقدمه وسه قانون ویک خاتمه
ومن الله التوفیق الاتمام مطلوب مقدمه در حد طب طب علمیست بقوانین که شناخته میشود
از واحوال بدن انسان از جهت صحت ومرض تا که حفظ صحت کند در وقت موجود واسترداد آن
در حالت زوال وموضوعش بدن انسان است ومنقسم میشود بعلمی وعملی پس علمی آنکه گفته شود در طب که
اقسام تمیات سه اند وامزجه نه وعملی آنکه گفته شود در طب که هر ا در اماه الرشه واجب است گذاشتن
بر وو ابتدا رواوع نظر میگویند هر دو قسم را بنای نسبتی علمی وعملی واین نسبت این هر دو بعلم

طب است وطب علم است پس مغایرت نیست درمیان منسوب و منسوب الیه لازم می آید نسبت شے
بنفس شے و این محال است جواب مراد از علمی بعلمی است یعنی شناختن علم عمل نه عمل علم بقصد و مراد
از علمی نفس عمل است مثل قصد کشادن و داغ دادن پس وقتیکه غریب ثابت شد نسبت کردم علمی
را بعلمے و عملی را به نفس عمل **قانون اول** در قواعد طب مشتمل بر دو مقاله **مقاله اول**
در قواعد قسم نظرے و آن مشتمل است بر سه اجزا **جزو اول** در اسباب و آنها چهار اند مادے
وصوری و فاعلی و غائی و وجه حصر قریب ذکر خواهد یافت پس اسباب مادی صحت آن اسباب اند
که حاصل میشود بآنها صحت بدن انسان و از ان انچه بسیط اند ارکان اند و آنانکه مرکب غلیظ اند اعضا اند
و آنانکه لطیف اند ارواح اند و آنانکه متوسط اند اخلاط اند و اسباب صوری برائے صحت مزاج و قوے
والتیام اعضا است و اسباب غائی برای صحت افعال اند و این هر سه اسباب را امور طبعیه نامند
زیرا که طبیعت بمنزله مکین است و بدن بمنزله مکان و بغیر این هر سه اسباب وجود بدن محال و نسبت
مکین بمکان ضروری است ازینجهت این امور را بطبیعت منسوب کردند و بقول بقراط طبیعت قوت
مدبره بدن است بی اراده و شعور و اسباب فاعلی برای صحت چند امور اند پس اگر صادر شوند
بر وجه اعتدال موجب صحت اند و اگر بر وجه اعتدال صادر نشوند موجب مرض اند و باید دانست
که اگر محتاج اند بآن امور جمیع افراد انسان در جمیع ازمنه پس آن اسباب ضروریه اند و اگر محتاج
اند بآنها بعض افراد در جمیع ازمنه پس اجناس اند و اگر محتاج اند در بعض ازمنه جمیع افراد آن
انسان اند و اگر محتاج اند در بعض ازمنه بعض افراد آن عادات و صناعات اند و اگر محتاج
نیند بسوی آنها بعض افراد و نه جمیع افراد در بعض ازمنه آنها اسباب غیر ضروری اند بدانکه اسباب
غیر ضروری گاهی مضاد طبیعت باشند و گاهی غیر مضاد چنانچه مفصل بیان مے یابند **اما ارکان**
و آن اجسام اربعه بسیط و اجزاء اولیه برائے موالید اند و هر یک از ان یا متوجه مرکز است
یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب غایت بود یا طالب جهت انچه طالب غایت جهة محیط است آن
آتش است و انچه که متوجه جهت محیط است آن باد است و انچه متوجه جهت مرکز است آن آب انچه
که طالب غایت مرکز است آن خاک است و هر واحد دو کیفیت دارد یکی کیفیت فاعله دوم منفعله
پس کیفیات فاعله حرارت و برودت اند و کیفیات منفعله رطوبت و یبوست بدانکه حرارت
و برودت در ضد خود و نیز [illegible] رطوبت و یبوست فعل میکنند و رطوبت و یبوست در ضد خود
فعل میکنند لیکن در حرارت و برودت فعل نمی کنند ازینجهت حرارت و برودت را کیفیات فاعله

رطوبت و یبوست را کیفیات منفعله نامند و برای هر عنصر تعریفی مختص است **تعریف آتش** نار
جسمیست بسیط عنصری لطیف خفیف و گرم و خشک حیز آن زیر فلک قمر است **تعریف هوا**
باد جسمیست بسیط عنصری لطیف خفیف گرم و تر حیز آن زیر کرهٔ آتش **تعریف آب** ما جسمیست
بسیط عنصری جامد ثقیل سائل از حرارت آفتاب سرد و تر حیز آن زیر کرهٔ هوا و دلیل بر جامد بودن
آب نسبت که چون تمازت آفتاب زائل شود آب منجمد میگردد **تعریف ارض** خاک جسمیست
بسیط عنصری جامد ثقیل سرد و خشک حیز او وسط کل و بدانکه اطبا دلیل آورده اند بر حرارت
آتش که آتشگیه نزد ما ست حرارت او ظاهر است پس نار بسیط که در حیز خود است او باعتبار این
اولی خواهد بود و دلیل یبوست آن نگذاشتن شکل صنوبری و نه قبول کردن شکل دیگر مربع یا مثلث
وغیره را و دلیل بر حرارت هوا خفت و لطافت اوست و دلیل بر رطوبت او سهل قبول کردن شکل
دیگر را و سهل گذاشتن او را **سوال** هوا اگر گرم است ابدان مایان را چرا سرد محسوس
میشود **جواب** هوا اگرچه گرم است لیکن به نسبت ابدان مایان را سرد است ازین جهت
سرد محسوس میشود و **دلیل** بر برودت آب و خاک ثقالت و کثافت آنهاست و دلیل
بر رطوبت آب سهل قبول کردن شکل و بر یبوست خاک عسر قبول شکل و هرگاه فارغ شدیم از بحث
ارکان شروع میکنیم کلام در اثبات ترکیب مرکبات اعنی موالید که از ارکان پیدا میشوند

فصل در اثبات ترکیب مرکبات از عناصر بدانکه خلقت حیوان کامل الخلقة
حاصل میشود از منی و منی حاصل میشود از دم و دم حاصل میشود از غذا و غذا بر دو قسم است حیوانی و نباتی
پس حیوانی حاصل میشود از نباتی و نباتی حاصل میشود در اصل خلقت از مادهٔ معادن و مادهٔ
معادن حاصل میشود از احتباس بخار و دخان و دخان و بخار حاصل میشود از امتزاج
عناصر زیرا که بخار اجزاء هوائیه اند و مخلوط میشوند با آنها اجزاء صغار مائیه که لطیف بحرارت میشوند و
دخان اجزاء ناری اند که مخلوط میشوند با آنها اجزاء صغار ارضیه که بحرارت لطیف میشوند

فصل در حدوث موالید بدانکه موالید بقول جمهور سه قسم منقسم میشود و صاحب مجمع الحکمة مینویسند
که آنها چهار اند اول معادن و او منحصر اند در پنج قسم یکی اجسام حجریه دوم زیبق سوم اجسام منطرقه
چهارم اجسام مشتعله پنجم اجسام ملحیه پس بدانکه وقتیکه بخار و دخان در ارض محتبس میشوند آن وقت
اختلاط می یابند هر دو و اجسام باختلاطات المختلفه فی الکیف و الکم الس اگر بوقت اختلاط دخان بر بخار
غالب افتد پیدا خواهد شد ملح و زاج و کبریت و نوشادر و اگر بخار بر دخان غالب آید پیدا خواهد شد

یاقوت وزیبق وزرنیخ واز اختلاط زیبق وکبریت هفت اجسام منطرقه متولد میشوند ذهب وفضه ونحاس
وحدید وحار علینی وسرب وقلعی دوم نبات سوم حیوانات پس وقتیکه حاصل خواهد شد اعتدال
در مادهٔ معدن زیاده ازان اعتدال که در مادهٔ معدن موجود بود آن وقت مادهٔ مذکور مستعد خواهد شد
بقبول نفس نباتی وحاصل خواهد شد در وقت غاذیه نامیه ومولده وحادث خواهد شد ازو نبات
موافق مزاج معدن چنانچه ظاهر است از شجر مرجان که مادهٔ مرجان حجر است بدلیل انکه بعد مرور
مدت کثیره از رسیدن حرارت شمس بسبب رجوع اصل خود مستحیل بحجر میشود وهر گاه که حاصل خواهد شد
اعتدال در مادهٔ نبات زیاده ازان اعتدال که در مادهٔ نبات موجود بود آنوقت مادهٔ مذکور مستعد
خواهد شد بقبول نفس حیوانی وحاصل خواهد شد در وقت مدرکه ومحرکه پس حاصل خواهد شد ازو
حیوان موافق مزاج اصل آن چنانچه شیخ الرئیس میگوید که ضفدعی را دیدم که نصف لحمی ونصف ارضی بود
بعد مدت مدیده تمام جسمش لحمی گشت وبدانکه حیوانات درنده بطیور بازمادهٔ اجسام مشتعله وحیوانات
که مدت حمل شان طویل وعمر دراز است از مادهٔ اجسام حجریه وحیوانات که بدن اجسام آنها لحم
نیست از مادهٔ زیبق وحیوانات که لحم شان لذیذ وهضم تیسیر است از اجسام لحمیه وحیوانات که بار گران
می بردارند مثل شتر وثور از مادهٔ اجسام منطرقه متولد شده اند ووقتیکه حاصل خواهد شد اعتدال در مادهٔ
حیوان زیاده ازان اعتدال که در مادهٔ حیوان موجود بود آن وقت ماده مستعد خواهد شد بقبول نفس ناطقه
وحادث خواهد شد انسان چهارم مرکبات ناقصه بدانکه هر گاه که حرارت شمس واقع خواهد شد
بر سطح ارض ازو بخار یا دخان یا هر دو معاً مرتفع خواهد شد اما بخار پس اجزاء مائیه آن بسبب شدت
حرارت شمس اگرچه تحلیل روند مستحیل بهوا شوند اگر اجزای مائیه بتحلیل نروند وبخار بسوی فلک
مرتفع شود پس اگر رسد در طبقهٔ زمهریر ودر طبقهٔ مذکور برودت قوی باشد پس اگر قبل از سحاب شدن
برودت آن رسد نازل شود ثلج واگر نرسد نازل شود ژاله واگر در طبقهٔ مذکور برودت قوی نبود وبخار کثیف مجتمع
ومتقاطر گردد وبخار مجتمع مسمی بسحاب شود ومتقاطر بمطر واگر بخار قلیل بود وبسبب قلت در طبقهٔ مذکور
نرسد پس اگر از برودت شب بجامد گردد ومسمی شود بصقیع واگر جامد نگردد در طل خوانند واگر بخار کثیر بسته گردد
مسمی شود بسحاب واگر بسته نشود نام نهاده شود بضباب اما دخان هر گاه مرتفع شود بطرف خود منجمد گردد
در میان سحاب پس اگر ازو بلند شود باعلی میدرد سحاب باواز دریدنش انچه آواز هولناک پدید آید
رعد است وانچه از حرکتش روشن گردد برق باشد وبعض اوقات دخان مشتعل بسبب
کثرت امتزاج اجزاء ارضیه بزمین می افتد وبصاعقه موسوم مے گردد وگاه دخان لطیف

در حیز نار رسیده روشن گشته مستحیل بنار میشود الا اول طرف اعلی آن روشن میگردد و بعده رفته رفته
طرف آخرش پس هرگاه اجزای ارضیه او بنار خالص مستحیل میشوند از نظر غائب میگردد لیکن دخان غلیظ تا
مرور ایام و ماه‌ها بقدر غلظت خود ظاهر خواهد ماند و از نظر غائب نخواهد شد و این دخان نار شده سبب
میشود شهاب و بصورت کواکب دمدار و گیسودار و بصورت نیزه‌ها و حیوانات شاخ دار و غیره پیدا میشود
و گاه دخان در حیز نار نمیرسد و منقلب بهوا میگردد اما وقتیکه بخار و دخان معا مرتفع شوند پس اگر غالب
بود بخار بر دخان و در وی حرارت معتدله اثر کند و حاصل شود حلاوت پیدا خواهد شد ترنجبین و اگر
دخان بر بخار غالب بود پیدا خواهد شد خشکنگبین و اگر هر دو برابر باشند پیدا شود شیرخشت و بدان
وقتیکه بخار قلیل بارض محتبس شد میل بطرف جهت خواهد کرد از برودت ارض سرد شده
منقلب بآب خواهد گشت اگر بخار کثیر که گنجایش در ارض نداشته باشد میل جهت خواهد کرد و انشقاق
ارض لاحق شده چشمه‌های آب جاری خواهند شد و اگر بخار غلیظ در ارض کثیف عدیم المسام
خواهد بود که بخار نفوذ نتوان نمود پس بوقوع صورت کذائی هرگاه جمع خواهد شد بخار و میل بطرف
جهت خواهد نمود حدوث زلزله صورت خواهد بست و اگر بخار بسیار قوی خواهد بود انشقاق ارض و
حدوث آواز هولناک و ظهور شعله‌های نار حادث خواهد گشت اما اعضا و آن اجسام اند که
متولد می‌شود از اول مزاج اخلاط چنانچه اخلاط از اول مزاج ارکان و منقسم شده اند بر رئیسه و غیر رئیسه
و غیر رئیسه منقسم شده اند بخادم رئیسه و غیر خادم رئیسه و خادم رئیسه منقسم شوند بدو قسم مهیی و مودی و
و غیر خادم رئیسه منقسم میشوند بدو نوع مرؤسه و غیر مرؤسه پس رئیسه آنست که مبادی قوتها باشند و بسوی
او حاجت بود در بقای شخص یا در بقای نوع و مهیی اوست که چیزی را مهیا نماید برای قبول فعل
مخدوم خود و مودی آنست که چیزی را که مخدوم در و فعل کرده باشد او را از و نقل کرده بسوی
دیگر اعضا که قابل آن چیز اند برساند و مرؤسه اعضا اند که جاری میشود بسوی آنها قوت از
اعضای رئیسه و غیر مرؤسه اعضا اند که بسوی آنها قوتها از اعضای رئیسه جاری نمیشود یعنی در ذاتها
شان بالاستقلال قوت غریزی قائم است کما هر تغذیه یاز و تمام میشود پس بدانکه برای بقای شخص
اعضای رئیسه سه اند اول کبد دوم قلب سوم دماغ و رئیسه حسب بقای نوع انثیین و هر سه مذکوره
اند اما مهیی چون ریه برای قلب و معده و آلات غذا و ماساریقا برای کبد و مشیمه برای دماغ
داعیه منی برای انثیین و مودی چون شرائین برای قلب و اورده برای کبد و اعصاب برای
دماغ و احلیل برای انثیین و مرؤسه چون کلیه و لحم حساسه و غیر مرؤسه مثل غضاریف و عظام هم منقسم می‌شوند

اعضا بمفرد و مرکب مفرد آنست که هر جزو محسوس که از و گرفته شود در اسم و حد بکل مشارکت باشد و مرکب
بخلاف آن اما اعضای مفرده عظام و غضروف و غشا و وتر و رباط و وشد و شریان و ورید و عضل علی
رای بعض و شعر و ظفر و لحم و شحم و سمین است و بدانکه شعر و ظفر و لحم و شحم و سمین را اعضای دمویه نامند
و عظام و غضروف و غیره را اعضای منویه اما اعضای مرکبه که ترکیب آنها یا اولیه بود مثل عضل یا ثانیه بود
مثل چشم یا ثالثه بود مثل وجه یا رابعه بود مثل راس و این همه را اعضای عالیه گویند اما بعض از اعضای
مرکبه آلات حیات و تنفس اند مثل قلب و ریه و قصبه و حنجره و لهات و دیافرغمه و بعض آلات غذا اند
چون فم و لسان و دو ثدیین و شفتین و مری و معده و کبد و طحال و مراره و امعاء و ثرب و کلیتین و مثانه
و بعض آلات شعور اند مثل جلد و دماغ و نخاع و چشم و گوش و بینی و بعض آلات تناسل مثل انثیین
و قضیب و رحم و بعض آلات حرکت اند مثل دست و پا اما عظم و او عضوی منوی غیر
حساس صلب است بحدیست که از کج نمودن کج نشود و فائده آن استحکام بدن و حفظ اوست
و جمله استخوان بدن انسان در تعداد علی ما فی القانون بعد از رحم ۲۴۸ اند اما جمجمه مرکب است
از هفت عظم چهار مانند دیوار قایم هر یک بر چهار طرف الا استخوان پیشانی که بقدام مثل
دیوار چهار قایم است و در سر اطفال او دو تخت می باشد و بجوانان استخوان واحد و از استخوانیکه
بسوی راست قایم است متصل بسوراخ گوش استخوان مثل شاخ بر آمده و بشاخیکه از استخوان
رخسار راست نمودار شده پیوسته است و بهمین نمط از استخوان چپ و یکی بمنزله سطحه است
که آنرا قاعده دماغ نامند و از وی دو شاخ نمودار شده یکی بسمت راست و دیگری بسمت چپ به نهج بر آمده
اند که هر دو را استخوان صدغین باید گفت و دو بمنزله سقف اند که آن را قحف گویند کما
هو مشاهدنا اما فک اعلی مرکب است از چهارده عظام دو برای حنک و دو استخوان برای
رخسار پنج برای بینی و پنج استخوان برای خانهای چشم کما رأیت اما فک اسفل پس برای آن
در اطفال دو عظم اند و بجوانان استخوان واحد و در او سی و دو دندان مرکوز اند کما نظرت و
اختلاف ست در خلقت دندان بعضی گویند عصب است و بعضی گویند استخوان و هر ایک
بر اثبات مطلب خود دلیل می آرد اما آنکه استخوان گویند دلیل می آرند که اگر عصب بودی از ساییدن
و تراشیدن آن الم پدید آمدی و آنانکه عصب گویند دلیل بر اثبات دعوی خود می آرند که اگر استخوان
بودی از ترشی حذر نشدی لیکن حق آنست که دندان استخوان اند و الیاف عصبهای دماغی که در
بیخهای شان منبسط و پیوسته اند باعث مشارکت الیاف آنها را حس حاصل می آید اما عنق

مرکب است از هفت عظام که آنرا فقرات عنق نامند اما ترقوه از دو عظام مرکب است اما صدر
موافق تحریر متقدمین مرکب است از هفت استخوان و در آخر شان قریب بفم معده عظم غضروفی مستدیر الاسفل
مسمی به عظم الخنجری می باشد لیکن مؤلف باطفال موافق قول مذکور مشاهده نمود و بجوانان صدر را بچهار استخوان
مرکب یافت اگرچه ازان استخوان طویلیه بودند و یکی بفم معده مستدیر الشکل فی الاسفل اما ظهر مخلوق
است از دوازده فقره و بست و چهار ضلع که از طرفین بفقرات مرکوز اند اما قطن مرکب است از پنج فقرات
اما عجز موافق قول اطبای متقدمین مرکب است از سه فقرات و بفقرات عجز دو عظم مسمی به عظم عانه پیوسته اند
که اطراف اربعه شان باسمای مخصوصه موسوم اند پس جهت قدام مسمی است بعظم عانه و جهت خلف مسمی
است بعظم الورک و جهت وحشی مسمی بخاصره و جهت اسفل مسمی است بحقفة الورک لیکن مؤلف بجای فقرات
عجز در جوانان فقره واحد کلان که مرکب به شش فقرات بود والا در میان آنها درزی و فصلی نبود بخلاف
فقرات دیگر و باطفال بجای فقرات عجز فقره واحد کلان مرکب از شش فقرات که در میان آنها
درزها بودند اگرچه جدائی شان کما حقه مثل فقرات دیگر محسوس نبود مشاهده نمود اما عصعص مخلوق
است به سه فقرات اما دست مرکب است از کتف و عضد و ساعد و رسغ و کف و پنج
اصابع پس برای کتف عظمی واحد مخلوق است و همچنین برای عضد عظمی واحد و ساعد مؤلف
است از دو عظم و آنرا زند اعلی و زند اسفل نامند و رسغ مؤلف است از هشت عظم و کف مؤلف است
از چهار عظم و پنج اصابع مؤلف اند از پانزده عظم اما پا مرکب است از فخذ و زانو و ساق و قدم و رسغ و مشط
و پنج اصابع اما عظم فخذ بزرگتر از استخوان تمامی بدن است و برای زانو عظمی مستدیر الشکل
که آنرا کاسه زانو خوانند مخلوق است و ساق مرکب است از دو عظم که او را قصبه
صغری و قصبه کبری نامند و قدم از عظم نردی و عقب و کعب و زورقی مرکب است و رسغ
مرکب است از سه استخوان و مشط مرکب است از پنج عظام و پنج اصابع مخلوق اند از چهارده عظام
اما غضروف و او عضویست شبیه بعظم لیکن الین از دو اصلب از سائر اعضاء و فائده او اتصال لحم است
و عظم تا که منع استحکاک نماید و قائم مقام عظم است در عضوی که عظم دران مفقود است
و جمله غضاریف در بدن انسان چنانچه مؤلف مشاهده نمود و بدین تفصیل اند برای هر دو گوش
دو غضروف و برای اجفان هر دو چشم چهار و برای بینی شش و برای حنجره قصبه ریه پنج غضروف
و برای قاعده قلب یک غضروف و برای راس اضلاع بست و چهار غضاریف و برای فم معده یک عظم
مسمی بعظم خنجری و برای فقرات عصعص سه غضروف و در مفاصل جمیع استخوان و در میان فقرات

دوصد و شش عضا ریف اند اما عصب و او عضویست سفید رنگ صلب در شکستن و لین در انعطاف فایده
آن بالذات حس و حرکت است و بالعرض تشدید اعضاء و اعصاب منقسم میشوند بدو قسم قسم اول از دماغ
رسته و آن هفت زوج اند و قسم دوم از نخاع رسته و آن سی و یک زوج و یک فرد است و پوشیده
نماند که از اعصاب دماغی اعضاء عالیه را حس و حرکت حاصل است و حس و حرکت اعضاء سوای
عنق را از اعصاب نخاعی و بدانکه اعصاب حس از مقدم دماغ و اعصاب حرکت از موخر دماغ
رسته اند سوال ازین ثابت شده که حس و حرکت اکثر اعضاء تو ز بدن از اعصاب نخاعی است
نه از اعصاب دماغی پس باید که وقت فساد دماغ فتوری در حس و حرکت اعضا که در ان
حس و حرکت از اعصاب نخاعی است راه نیابد و حالانکه در صرع و سکته بخلاف آن بظهور
میرسد جواب حس و حرکت چه در اعصاب دماغی و چه در اعصاب نخاعی از روح نفسانی است
و محلش دماغ است پس ظاهر است که چون در اصل مبدا سده افتد روح مذکور بسوی اعصاب
نافذ نشود و بالضرور در حس و حرکت سائر اعضاء فتور راه یابد اما عضل مولف است از الیاف
عصب و وتر و رباط و شظایا که باهم منسج گشته است و فرج که درمیان آنها واقع شده بلحم احمر مملو است
و غشا بر و محیط شده و فائده او تحریک اعضاء بواسطه تشنج و استرخا از معاونت اوتار و فائده
دیگر آنکه حبس حرارت غریزی در بدن و ستر استخوان می نماید و جمله عضلات در بدن
انسان صاحب مجمع الحکمة مینویسد که پانصد و نه اند و گویند که پانصد و نوزده اند و گویند که پانصد
و هیجده اند و گویند که پانصد و بیست و نه اند و گویند که چهار صد و نود و نه اند لیکن مؤلف آنچه
مشاهده نموده بدین تفصیل است که برای سر دو عضله و برای چشم راست هفت عضله چهار برای
حرکت هر چهار طرف و سه برای گردش چشم و چشم چپ همین نمط و برای اجفان هر دو
چشم شش و برای بینی چهار و برای لب بالا سیزده و برای لب زیرین سه و برای هر دو رخسار
ده و برای هر دو گوش شش و برای زبان ده و برای حلقوم ده و برای عنق سی و چهار و برای
مری ده و برای حنجره ده و برای صدر هشت و درمیان خلل اضلاع شصت و بالای معده هیجده و برای
مقعد شانزده و برای کتفین دوازده و برای عضدین هشت و برای ساعدین چهار و برای
هر دو سرین هیجده و برای فخذین سی و دو و برای ساقین بیست و شش و برای قدمین بیست و چهار
اما غشا جسمیست عصبانی باریک بافته از هر دو عریض شدید الرفه صلب القوام سفید رنگ
عدیم الحرکت فائده آن ستر و نگاهداشتن هیئت اعضاء و نیز تشدید آن و حبس حرارت

غریزی نماید فائده آن بخشیدن حس در اعضاء عدیم الحس است اما وتر جسمیست شبیه بعصب و از اطراف
عضل می روید باعضاء متحرکه برای حرکت دادن ملاقی میگردد و اما رباط جسمیست شبیه بعصب سفید
رنگ صلب زیرا که از عظم می روید و حس ندارد و فائده آن وصل کردن عظمی را بعظمی و عضوی را
بعضوی اما شرائین عروق متحرکه مجوفه اند که از بطن ایسر قلب برسته و از لیف عصب مخلوق اند و آنرا
حرکتیست انبساطی و انقباضی بسبب روح و حس و حرکت ندارد و در جوف آنها روح کثیر و دم قلیل
است و فائده آن رسانیدن روح از قلب بجمیع بدن و جمیع شرائین دو طبقه دارند الا الشریان الوریدی
که یک طبقه دارد و بریه رفته اما اورده عروق مجوفه ساکن اند که از لیف عصب مخلوق اند و از
محدب مقعر جگر برسته و در جوف شان دم کثیر و روح قلیل است و حس ندارد و فائده آن رسانیدن
روح طبعی و دم از جگر بجمیع بدن و جمیع اورده یک طبقه اند الا ورید شریانی که از جگر بقلب رفته دو طبقه
دارد اما شعر منفعت آن اینست که فضول از بدن بباعث آن مندفع میشوند پس بعض از آن برای
زیب بدن اند مثل شعر راس و لحیه و بعض برای منفعت و هم برای زیب بدن اند مثل اجفان و صاحب
مجمع الحکمة مینویسد که مثل ظفر بعد موت نیز می رویند و کیفیت خلقت شعر چنین است که بخار دخانی
که اجزاء مائیه او تحلیل شده باشند و قدری که تماسک اجزای ارضیه بدان توانند شد
دران بماند پس چون بمسام در آید و زمانی شایسته درو محتبس بماند و قرار پذیرد و از تحلیل شدن
بکیفیت غیر ملائم لهذا ابخار مذکور منعقد میشود و موسوم میگردد بماده شعری و چون رطوبت بدن
لزج و چرب باشد و از عقب مدد رسد از قوت دافعه ماده مذکور در از شده بیرون می آید و جائی
بخار نافذ در مسام بدن نشود یا نافذ گردد و لیکن زمانه شایسته محتبس نماند که منعقد
گردد یا محتبس ماند الا کیفیت وی از سوء مزاج مبدل بکیفیت غیر ملائم شود پس درین صورتها قلت
تولید مو صورت خواهد بست یا مطلقاً متولد خواهد شد و بدانکه عدم نفوذ بخار در مسام بچند نوع است
اول آنکه ماده آن قلیل بود یعنی بخار دخانی کمتر متولد شود بسبب نقصان حرارت
و نه روئیدن لحیه در اطفال و زنان ازین سبب است دوم آنکه خون که ماده بخار دخانی
است کم متولد شود چنانچه سقوط موها در ناقهین و پیران بجهت نرسیدن مدد است سوم آنکه
در بدن رطوبت بخاریه زیاده و ماده دخانی کم باشد و اظهر است که تا ماریت غالب شود
بخار میل بخارج نه نماید چنانچه در صبیان ازینجهت لحیه نمی روید چهارم آنکه منافذ و مسام بسیار
تنگ و باریک باشند بسبب برد و یبس مزاج کثیف و ماده موها نتوانند که از انها بیرون آید

پنجم آنکه سیلان فضول مانند طمث و دم بواسیر وغیره باعث امالهٔ بخار گردد اما عدم ورنگ بخار
دخانی در زمانی که متولد گردد و بر سه وجه است اول آنکه مادهٔ او بسیار رقیق باشد و بدان سبب زود
به تحلیل رود و ظاهر است که تا کثافت که لازم دخانیت است در بخار نباشد قبول انعقاد موها
نمی کند زیرا که با انعقاد ورنگ لازم است دوم آنکه مسام بسیار وسیع باشند که مادهٔ مستعده بزودی
برآید و به تحلیل رود سوم آنکه ماده و مسام بحد اعتدال باشند لیکن باین اسباب محللهٔ مفرطه
از امور بدنیه یا خارجیه جمع شوند و ماده را که منعقد نباشد به تحلیل برند اما متکیف بودن ماده
بکیفیت رویه ظاهر است که است باعث فساد تکون است زیرا که نمی گذارد که مادهٔ شعری تحت
جلد ورنگ نماید و در مسام نفوذ کند و برآید و نیز از احتباس خلط روی مادهٔ شعری فاسد میگردد
اما ظفر جسمیست بی حس مشابه غضروف فائدهٔ او محکم داشتن سر انگشتان وچیدن اشیای باریک
وشگافتن بعض اشیاء و سبب تکون او فضول ادخنه بدنیه است که طبیعت بسمت اطراف دفع
می نماید و جرم او ذی انعطاف واقع شده تا که از ملاقات اشیای صلب شگافته نگردد
اما لحم جسمیست که از دم طبیعی متولد میشود و عاقد او حرارت و یبوست است و فائدهٔ او تسخین
و دفع کردن آفات از آن و پر کردن خلل اعضاء اما شحم جسمیست سفید رنگ در اعضاء عصبانی
مثل ثرب وغیره از مادهٔ مائیهٔ دم متولد میشود و عاقد او برد است لهذا در اعضاء عصبانی واغشیه
متکون میشود و فائدهٔ او تربیت اعضاء یابسه اما سمین و او مثل شحم است که از دم دسم متولد
میگردد و فائدهٔ او تربیت اعضاء یابسه و فرق در سمین و شحم اینست که در شحم رطوبت ولینت
کم می باشد و سمین بعکس آن اما قلب عضویست رئیس مؤلف از لحم صلب و اقسام لیفات و
صلب که بقاعدهٔ قلب چسبیده و از قلب قدرے جدا است بر و محیط گشته و قاعدهٔ او برباطات
مضبوط مربوط است و شکل صنوبری دارد و قاعده در وسط صدر و راس او بجانب
یسار است و دو بطن دارد بطن ایمن محاذی کبد که در و خون کثیر و روح قلیل است و ورید
جهت رسانیدن دم لطیف از کبد باو متصل گشته و بطن ایسر اکبر است از بطن ایمن که
در و روح کثیر و دم قلیل است و آن را شغاف القلب خوانند و از و دو شریان یکی
شریان وریدی که جهت جذب نسیم بریه رسیده و دیگرے شریان عظیم که اصل جمیع
شرائین است طالع شده و درمیان بطنین قلب منفذیست مثل قمع جهت تلطیف دمی که از
بطن ایمن بایسر می رود که آنرا دهلیز القلب خوانند و از هر دو طرف قلب اقرب بقاعدهٔ آن

کہ موضع دخول نسیم است و دو زائده اند کہ بر وقت انقباض قلب مسترخی میشوند و بر وقت انبساط
کشیده می گردند و آنرا اذنین القلب خوانند اما ریه عضویست مرکب از لحم سخیف و روی اللون
و در ذات خود حس ندارد و لیکن غشای قلیل الحس برو محیط است و شکل آن تنور آسا است بدو حصه
منقسم گشته یکی بطرف یمین و دیگرے بطرف یسار حصه یمنی بسه شعبه منقسم گشته و حصه یساری
بدو شعبه و مجموع بجگر و قلب برآمده و فائده آن ترویح قلب است بواسطه جذب هوا و استحاله
هوا حسب مزاج قلب می نماید و دفع بخار دخانیه مے کند اما قصبه ریه عضویست مجاری مشکل
مرکب از غضاریف مدوره کہ دوائر آن غیر تامه اند و برو غشائیت محیط و مجلسش قدام مری است
و فائده آن حصول تنفس اما حنجره عضویست غضروفی مرکب از سه غضروف یکے از پیش
کہ مسمے بترسی و درقی و دو دیگر از خلف مرے اند یکے را نام نیست الا آنرا باسم لا اسم له میخوانند و
دیگری را کبی گویند زیرا کہ بوقت خوردن طعام و نوشیدن بر منفذ قصبه می افتد کہ در نشیب
نرود و این هر دو غضروف کوچک تر اند اما لهات عضویست لحمی صنوبری شکل فائده او صاف
نمودن هوا از دخان و غبار است و بصوت مدد مے بخشد اما مری یا فرغمه عضویست مؤلف از جوهر
لحم و غشا و از اعصاب حس و حرکت و فائده او نست کہ صدر را بانبساط و انقباض مدد می بخشد
و در میان آلات تنفس و غذا حاجز است اما لسان عضویست مؤلف از لحم سفید
و عصب حساس و شرائین و آورده و غشائیکه متصل است بغشاء مرے و در اصل او قطعه
غدوے اند فائده او تقلیب طعام و مدد بخشیدن بر بلع و قوت تکلم باد حاصل مے آید اما
لوزتین دو جسم لحمی عصبی غدوے اند کہ اصل زبان رسته و فائده آنها منع هوا است از آنکه
دفعةً نفوذ کند اما شفتان عضویست مخلوق از عصب و عضلات و شرائین و اورده و فائده
آن مدد دادن بتکلم و حفظ مضوغ و ستر دهن است اما مری عضویست مخلوق از لحم و غشا
و از ابتداء حلقوم ابتدا نموده و بعظام القص منتهی میشود و موضعش خلف قصبه ریه است اما
معده جسمیست مستدیر الشکل مؤلف از لحم و شرائین و اورده و عصب دو طبقه دارد طبقه
داخلی آن عصبانی است و طبقه خارجے لحمی و معده از طرف خلف بفقار و از طرف یمین بکبد
و از طرف یسار بطحال مربوط است فم او مقابل بعظم خنجرے است کہ این عظم از لحم معرا است و در
قعر معده مائل بطرف یمین قدرے لحم است فائده آن هضم غذا است اما کبد عضویست رئیس
هلالی الشکل مرکب از شرائین و اورده و لحم و حس ندارد و لیکن غشاء ذی حس برو محیط است

ورنگش شبیه بدم جامد و محلش جانب ایمن و محدب او برباطات قویه باضلاع خلف مربوط است
و مقعر او بمقعر معده پیوسته و از مقابل حجاب سینه ابتدا کرده و تا خاصره منتهی شده و منبت
رگهای اورده و مبدا روح طبیعی است و فائده آن تولید اخلاط اربعه و آن را پنج زوائد مثل
انگشتان است که باو معده مشتمل گشته چنانچه کسی چیزی را با انگشتان می گیرد و از مقعر جگر رگی رسته
که آنرا باب گویند بعضی از وی در نفس کبد منشعب شده و بعضی جهت غذا بیرون آمده و آن را ماساریقا
نامند و بعضی از امعاء غذاء لطیف جذب کرده در شعب داخله جمع می گردانند تا که نضج یابد و از
محدب کبد رگی رسته که آنرا اجوف خوانند بعضی از شعب وی جهت جذب دم در نفس
کبد متفرق شده و آنچه از وی خارج شده اصل اورده است و بدو قسم منقسم میشود قسمی منشعب گشته باعلی
بدن صاعد است و قسمی هابط شده باسفل بدن متفرق گردیده اما طحال عضویست
سیاه رنگ مرکب از اورده و شرائین و لحم و غشاء حاسه بر وی محیط اگرچه بذات خود
حس ندارد و محلش درمیان اضلاع خلف معده و محدب آن مماس باضلاع و مقعر آن
مماس بمقعر معده و آن ظرف سوداء است و فائده آن جذب کردن سودا از کبد و دو مجری
دارد یکی متصل بکبد جهت جذب سودا و دیگری متصل بفم معده جهت انصباب سودا بر وی
اما مراره عضویست عصبانی ظرف صفرا که بکبد پیوسته و از وی رگی بیرون آمده منقسم
بدو قسم شده قسمی بمعاء صائم برای رسانیدن صفرا متصل شده و قسمی بقعر
معده برای انصباب صفرا بر وی متصل گشته و فائده آن جذب کردن صفرا است از کبد اما
امعاء اجسام اند عصبانی مولف از شرائین و اورده و عصب و شحم و اعدادش شش عدد اند یکی
اثنای عشری که متصل بقعر معده است دوم صائم سوم دقیق و این هر سه را امعاء دقاق و عالیه
نامند چهارم اعور پنجم قولون ششم مستقیم و این هر سه را امعاء غلاظ و سفلی نامند و فائده آن
دفع ثقل طعام است اما کلیه عضویست مولف از لحم غلیظ صلب قلیل الحرکت و اورده و شرائین
و شحم کثیر و مثل نصف دائره مخلوق است که در بدن دو عدد و یکی بجانب راست و دیگری بجانب
چپ می باشد و حس ندارد لیکن غشاء حساسه بر وی محیط است و فائده آن جذب کردن بول
است از کبد و جاری کردن آن بسوی مثانه اما مثانه کیسه عصبانی است مولف از
شرائین و اورده و وی عنق مخلوق گشته و موضعش درمیان عانه و دبر است و فائده آن
جمع کردن بول و اخراج آن اما جلد منسج است از لیفات و شظایا و عصب و خلل او بلحم مملو است

وحس کثیر دارد فائده آن ستر اعضا است وحفظ هیئت آنها و ادراک ملموسات اما دماغ
جوهر رخو متخلخل سفید رنگ عضوی رئیس مخروطی شکل مرکب از مخ وشرائین وا وردة وغشاء رقیق که
مسمی بام الدماغ است وغشاء صلب که مماس قحف است ومبداء روح نفسانی است و قاعده او
جانب پیشانی وزاویه او بطرف موخر دماغ است و در طول تشبیه بم منقسم که آنرا بطون دماغ گویند و در
عرض بدو قسم منقسم وعلت غائیه دماغ معلم اول گوید که وجود هر دو چشم است و او زیرا که بلند تر از
سوانح بدن است و امام و او دیگر گوید که برودت دماغ تعدیل حرارت قلب می نماید پس غلت تمامی
او تعدیل قلب است اگر وجود دلی از هر دو نبود تعدیل صورت نبندد چنانچه در افعی که حرارت موضع قلب آن
باعث نبودن قلبش بدماغ رسیده هم قاتل می گردد و نیز در ماهی مشاهده میشود که بسبب فقدان
دماغش تعدیل قلب آن از برودت آب میگردد لهذا الوقت بیرون شدن از آب می میرد
وصاحب مجمع الحکمت تردید شیخ نموده که سرطان باوجودیکه دماغ ندارد از بیرون آمدن بحر نمی
میرد پس علت غائیه دماغ ثبوت حس وحرکت است اما نخاع جسمیست شبیه بجوهر
دماغ که مثل دنبالة الفقرات منحدر شده تا بعصعص رسیده و آن در عرض مثل دماغ دو بخش است
لیکن جدای این دو بخش بباعث غایت مماس محسوس نمیگردد و برای آن سه غشاء مخلوق اند
اما عینان پس هر واحد ازو مرکب است بهفت طبقه و سه رطوبت طبقه اول ملتحمه دوم
قرنیه که رنگی ندارد سوم عنبیه که در چشم بعض سیاه و در چشم بعض ازرق می باشد و بعده
رطوبت بیضیه واقع است چهارم عنکبوتیه بخلاف آن رطوبت جلیدیه و بعد آن رطوبت زجاجیه
واقع است پنجم شبکیه ششم مشیمیه هفتم صلبیه کما نظرت اما اذن مخلوق است از عصب سامعه
ولحم غضروف وفائده آن قبول صوت است اما انف پس منخرین تا انتهای بینی رسیده
بدو تجویف منقسم می شوند قسمی باقصای فم منتهی میشود جهت تنفس استنشاق هوا و قسمی بعظامی که
شبیه بمصفات است تمام میگردد جهت فضلات دماغ و ادراک روایح حاصل می شود و پستان دو غدد
که شبیه بدو سر پستان اند و اندراته وانثیان و حلمتان نامند اما انثیین هر واحد مرکب است
از لحم سفید غدودی و عروق شرائین و اوردة ولیفات مجتمع شده وغشاء بر وی محیط است
و هر دو وقیمت فید مخلوق اند و عروق منی مجتمع گردیده تلخیص می باید دانست که منی از فضله
هضم رابع متولد میگردد و در انثیین آمده بواسطه بیاض جواهر آن سفید رنگ میشود چنانچه دم
طمث که در پستان زنان و منی در انثیین فراهم شده استعداد و تولید پیدا می نماید و انثیین مردان

خارج و بزرگ میباشند و انثیین زنان عریض صغیر و پوشیده اما قضیب مرکب است از
اعصاب و شرائین و اورده و عضلات و خلل او مملو است بلحم قلیل و او بعظم عانه و اصل او رباطیست
و فائده آن ایصال ماده برحم باشد و حس او بسیار دارد و سیما حشفه آن و طول او اقل از شش انگشت
صاحبش و زیاده از دوازده انگشت نباشد و نعوظ او آنست که شرائین آن بریح و اورده آن
بدم و تجاویف بریح ممتلی شوند اما رحم جسمیست عصبانی فی عنق تا بفرج منتهی میگردد و در
اصل آن دو انثیین اند و از سره ابتدا کرده و فائده آن قبول حمل است و دو طبقه دارد و مشابه
بقضیب است و طولش کم از شش انگشت صاحبه خود و زیاده از دوازده انگشت نباشد و فوهات
عروق بدو متصل شده اند برای فضله طمث و تغذیه جنین و مجری دارد محاذی بفم فرج جهت خروج جنین
و فضول منویه و بر فم آن غشای است رقیق که از آن بکارت بآن کنند و رحم در ایام حمل
فراخ تر گردد و فضله طمث در حالت حمل غذای جنین میشود و رحم را بجذب منی شوق مفرط است و بجهت
بوقت مجامعت فم خویش گشاده مائل بطرف فرج میگردد **کیفیت تولد جنین** بدانکه
وقتیکه نطفه در رحم قرار گیرد پس تا وقت تمام شدن خلقت جنین بشش احوال متغیره میشود
و آنرا حالات سته نامند حالت اول آنکه حاصل میشود در وی غلیان و بروز سوم یک نقطه در
وسط آن پیدا میشود که آن نقطه قلب است و بروز چهارم نقطه بالایش پدید آید و آن نقطه دماغست
و بروز ششم نقطه دیگر بطرف یمین ظهور می یابد و آن جگر است و بروز هفتم نقطه چهارم که محیط
بر مجموع میباشد مسمی بمشیمه ظاهر میگردد و بنطفه موسوم میگردد و در غوه اختلاف است
اطبا را در آنکه اول از همه اعضا کدام عضو متکون میشود معلم اول گوید که چیزی که اول متکون
یابد قلب است زیرا که معدن حرارت غریزی و محل روح قرار یافته و تبرویدش صاحب مجمع الحکمت
مینویسد قوله غلط المعلم فی ذلک لان القلب عضو لحمی بالاجماع والاعضاء اللحمیة متاخرة فی الوجود انتهی
و بقراط گوید که اول دماغ متکون میشود زیرا که محل روح نفسانی و مبدء اعصاب است و رازی
میگوید که اول جگر متکون میگردد زیرا که محل تولد دم است و بدونش نمو جنین و تغذیه آن
محال است و نیز بعضے سره متکون میشود و حالت دوم آنکه ظاهر میشود خطوط و عروق
در و و متغیر میگردد بسرخی و جاری میشود از راه سره دم طمث بآن و این حالت تمام میشود در
چهار روز حالت سوم آنکه علقه گردد و این حالت در شش روز اتمام یابد حالت چهارم آنکه
مضغه گشته صلب گردد و ترشح دم طمث و استعداد برای صورت حیوانی حاصل آید و این تمام میشود

در دوازده روز حالت پنجم آنکه اعضای اصلیه متولد شود و مزاج ذکوری یا انوثی حاصل گردد و این
تمام میشود در سه روز حالت ششم آنکه تمام خلقت حاصل آید و عروق و مجاری و مفاصل ظهور
یابند و این تمام میشود در پنج روز و بعده بمرور هفتاد روز جنین لباس لحمی می پوشد و بعد نود روز روح حیوانی
متولد میشود و بعد نود و شش روز قدری روح حیوانی بطرف کبد میرود و بعد صد روز روح
حیوانی قدری در دماغ میرسد و جنین بواسطهٔ حرارت بی اراده حرکت میکند و درین
وقت حکم جنین مثل شخصی بود که هم در خواب و هم در بیداری باشد و بعد ازین حاصل میشود قوت
کامله و جنین حرکت باراده کند و مدت آنکه حالات مذکوره در ذکور بمدت قلیله و در اناث بمدت دراز
تمام میشوند پس خلقت ذکور در هفت و سی روز تا چهل روز اتمام می یابد و خلقت اناث در چهل
روز تا پنجاه و طفلی که در ماه هفتم یا نهم یا زیاده از آن متولد شود زنده ماند و بخلافش اکثر میرد و
بعض اوقات در رحم دو جنین یا اکثر از آن متکون می شوند چنانچه شیخ الرئیس در شفا گوید که زنی را از
شکم پنج جنین بر آمدند و آنرا دو سبب اند یکی آنکه از اختلاف انزالین بواسطهٔ حرکت مجامعین واقع
شود دوم آنکه از دو جماع یا زیاده از دو جماع شود پس علامت سبب اول متولد شدن دو جنین
یا زیاده در یک روز است و علامت سبب ثانی متولد شدن دو جنین یا زیاده تقدم و تاخر روز
ولادت است اما ارواح اجسام اند لطیف بخاری که از اخلاط محموده متولد شده و بواسطهٔ
شرائین بتمام بدن منتشر میشوند و آن منقسم میشوند بسه قسم یکی روح حیوانی که معدن
او قلب است دوم روح نفسانی که محلش دماغ است سوم روح طبیعی که محلش جگر است و بدانکه چون
از روح حیوانی قدری بدماغ رسد بروح نفسانی موسوم گردد و چون قدری از نفسانی بجگر آید بروح
طبیعی گردد اما اخلاط جسمیست رطب بالفعل قابل تسییل و مستحیل میگردد بسوی آن غذا در اول
استحاله و قید رطب بالفعل برای آن نموده شد که تا وهم نشود که صفرا و سودا که یابس اند
آنرا اخلاط نباید گفت زیرا که مراد ازین یبوست یبوست بالقوة است نظر خون را که از بلغم و سودا
را که از احتراق اخلاط پیدا میشود خلط نباید گفت زیرا که در تعریف اخلاط اولیه استحاله غذا مذکور است
جواب اولیه باعتبار نوعیت در خون که متولد از بلغم میشود و سودا که از احتراق اخلاط یافته میشود
پس چگونه خلط گفتن نشاید و بدانکه چون غذا وارد بدن گردد پس تا وقتیکه جزو تمام اعضا
شود بچهار استحاله مستحیل میگردد هر یک را ازین استحاله هضم نامند هضم اول از زمان مضغ
است تا وقتیکه در معده قرار گیرد و آنرا کیلوس گویند کیفیتش براه اسعا مندفع گردد

که برازست ولطیف آن براه ماساریقا بکبد میرسد وهضم دوم درجگر است وآن نضج کیلوس است
که آنرا کیموس خوانند وازین نضج حاصل میشود شے مانند رغوه واو صفراست وشے مثل رسوب
واو سوداست وشے مصفے واو دم است وشے خام وآن بلغم است وفضلهٔ این هضم براه گرده
ومثانه که بول است مندفع گردد ولطیفش بعروق مے رود وهضم سوم درعروق است واو عبارت
است ازاستحالهٔ اخلاط باعضاء وآن را رطوبت ثانیه گویند واین از دو نوع خالی نیست یکے آنکه
فضول بود وبدن را ازو حاجت نیست وآن قائم مقام اخلاط طبعیه است واخراجش مفید دوم
آنکه بدن را باو حاجت بود وآن برچهار قسم است یکے آنکه درعروق صغار ودقاق موجود است دوم
آنکه مستحیل شود بجوهر بحسب مزاج ومقصود از هضم سوم همین است سوم آنکه بمنزلهٔ طل یعنی مثل شبنم
دراعضا منتشر است چهارم آنکه التیام والتصاق اعضاء باو است هضم چهارم دراعضاء وآن
عبارت است از استحالهٔ رطوبت ثانیه قابل تغذیه پس بدانکه تمام هضم تمام میشوند در دوازده
ساعت طبی بدین طریق که استحاله معده شش ساعت ودیگر استحالات بدو دو ساعت منتهے
میشوند واگر فرض کنیم که مقدار کل اخلاط بست وچهار جزو است پس نصف از ان یعنی دوازده جزو
خون خواهد بود وثلث جزو یعنے هشت جزو بلغم وربع جزو یعنے شش جزو صفرا واز صفرا ثلث
جزو یعنے یک جزو سودا باید دانست که اخلاط چهار اند اول دم واو گرم وتر است دوم صفرا واو
گرم وخشک است سوم بلغم واو سرد وتر است چهارم سودا واو سرد وخشک است وهر یکے ازین
هر چهار طبعے بود یا غیر طبعے پس دم طبعے واو افضل ترین اخلاط است معتدل قوام طعم او شیرین ورنگ
او سرخ است فائده آن تغذیه بدن تنها یا بخلط دیگر دوم غیر طبعے واو چهار گونه است یکے آنکه زیاده
شود در رقت او دوم رقیق القوام وآن از آمیزش صفرا یا بلغم بود واگر از صفرا بود کف
زرد بر خون پیدا باشد واگر از بلغم بود رنگش سفیدی زند سوم غلیظ القوام واو از آمیزش
سودا وبلغم مے باشد اما از سودا اکثر بود واز بلغم اقل اگر از سودا بود رنگ او مائل بسیاهی باشد
واگر از بلغم بود رنگش سفیدی زند چهارم متعفن وبیش زیادتے حرارت است که اخلاط را گندیده
کند وبلغم طبعے الطعم او مائل بشیرینے وفائده آن تر داشتن اعضا باخون ممزوج گشتن جهت غذاے دماغ
وخون شدن وقت فقدان خون وبلغم غیر طبعے وآن بر ده قسم است یکے بلغم مالح یعني طعمش
نمکین بود واو مائل بحرارت ویبوست باشد زیرا که از آمیزش صفراے محترق حاصل مے آید
وآنرا بلغم صفراوی نیز نامند دوم بلغم حامض یعنے طعمش ترش دارد مائل به برودت

ویبوست است سوم بلغم عفص یعنے طعمش عفص بود و او نیز مائل ببرودت ویبوست است که سودا
بادی آمیزد چهارم بلغم حلو یعنے طعمش شیرین بود زیرا که از خلط دم حاصل آید پنجم بلغم تفه
که خالص البرود و خام باشد زیرا که ماده آبی برو غالب آید ششم بلغم زجاجی رنگ او مثل آبگینه
بود و غلیظ باشد لیکن رطوبت درو باقی بود هفتم بلغم جصی یعنے مشابه گچ و آن از همه اقسام غلیظ تر
است که رطوبت او بتحلیل رفته باشد هشتم بلغم مائے که از همه اقسام رقیق و رطب است نهم بلغم مخاطی
دهم بلغم خام هر دو مختلف قوام اند اگر اختلاف محسوس شود مخاطی است و اگر غیر محسوس بود خام
و صفرای طبیعی رنگ او مائل بسرخی و زردی و در جگر بدو قسم میشود یکے همراه خون در عروق میرود
برای رقیق نمودن دم تا که در منافذ ضیقه نفوذ کند و غذای بعض اعضا مثل ریه میگردد و تقطیع اخلاط
لزجه نماید قسم دوم بمراره رود و از انجا بامعا ریزد جهت غسل او و صفرای غیر طبیعی و او بر شش
نوعست یکی مره دموی و آن در نفس خود بجگر فاسد شود دوم صفرای کراثی رنگ او چون
آب گندنا بود و او با فات خود در معده احتراق یابد سوم صفرای زنگاری و این نیز قسمے
از صفرای کراثی محترقه است که بشدت احتراق یابد و رنگ او زنجاری گردد چهارم مره صفرا
و آن از خلط بلغم رقیق تغیر یابد و رنگش زرد بود پنجم صفرای محی که رنگ و قوام آن مثل زرده بیضه مرغ
بود و آن به آمیزش بلغم غلیظ فاسد گردد ششم صفرای محترقه و آن را صفرای سوداوی نیز گویند
و آن از آمیزش سودا احتراق یابد و بدانکه احتراق اخلاط عبارت از انست که اجزای رقیق
و لطیف بتحلیل روند و آنچه باقی ماند کثیف گردد و سودای طبیعی و آن درد خون طبیعی است طعمش
میان حلاوت و عفوصت بود و آن در کبد بدو قسم منقسم میشود قسمے با خون همراه بغلغله دم
بعروق رود و غذای بعض اعضا گردد مثل عظم و قسم دوم بطحال رود و از انجا به معده
ریزد جهت دغدغه غذا تا که باشتها آگاهی حاصل آید و سودای غیر طبیعی و او بر پنج نوعست یکی آنکه
از احتراق اخلاط بود و این قسم مفصل عنقریب گفته آید دوم آنکه از برودت جامد یا فاسد خلطے خلطے از
اخلاط منجمد گردد و سودای غیر طبیعی است و این قلیل الوجود است سوم آنکه درد خون ناطبیعی بود
چهارم خلطے که از اخلاط احتراق یابد سودای غیر طبیعی بود اگر سودای طبیعی احتراق یابد پس سودای
موت و این قلیل الفساد است و آنچه احتراق او تمام نبود طعمش شور مائل بشیرینی بود و آنچه
احتراق تمام یابد طعمش تلخ گردد و سودای صفراوی و او کثیر الفساد است لیکن
زود علاج قبول میکند طعمش بسیار تلخ. و سودای بلغمی آنچه از ماده لزج باشد رود تحلیل نشود

اگرچه ضررش کمتر باشد و آنچه از بلغم غلیظ بود طعمش تلخ مائل بشیرینی و عفوصت سودای سوداوی
آنچه سودای رقیق محترق می شود علاج قبول میکند و آنچه سودای غلیظ محترق گردد جوشش آن
کمتر نیز پراگنده به اعضا کمتر بود بجهت غلظ خود لیکن بقبول علاج عاصی بود و آنچه از سودای رقیق بود
طعمش ترش مائل بعفوصت و آنچه از سودای غلیظ بود عفوصت دران غالب و ترشی کمتر باشد و چون
اخلاط اربعه ذکر یافتند بیان علل اربعه آنها نیز لازم آمد زیرا که علم بوجود شی کامل نمی شود الا بعد علم
بسبب آن پس باید دانست که سبب در عرف عام چیزی را گویند که بآن وسیله کنند بحصول
امر دیگر و در اصطلاح حکماء ما یتوقف علیه الشئ و عام است که توقف برای ماهیت بود برای وجود
این بر چهار قسم است زیرا که سبب یا داخلی بود یا خارجی پس اگر داخلی بود بالقوه آنرا اسباب مادی
گویند چون آهن آنسبت بسیف و اگر بالفعل داخل بود آنرا اسباب صوری گویند مثل صورت سیف
که معوج بار است است و اگر خارج بود که موجد اوست آنرا اسباب فاعلی گویند چون حداد و اگر ایجاد
برای آنست آنرا اسباب غائی گویند مثل قتل اعدا و بدانکه علت غائی اگرچه در وجود موخر است
لیکن در ذهن مقدم بسبب فاعلی چون حرارت معتدله است و سبب مادی او اغذیه
و اشربه معتدله کامل الکیموس و سبب صوری او نضج کامل و سبب غائی او تغذیه و ترطیب و
تسخین و سبب فاعلی صفرا حرارت معتدله و سبب مادی او غذای لطیف جید چرب شیرین
و تیز و سبب صوری او نضج کامل و سبب غائی او تغذیه و تلطیف دم و سبب فاعلی بلغم
حرارت قاصره و سبب مادی او غذای غلیظ رطب لزج سرد و سبب صوری او نضج
قاصر و سبب غائی او تغذیه و ترطیب بخون شدن وقت فقدان آن و سبب فاعلی سودا حرارت
معتدله و سبب مادی او غذای غلیظ قلیل الرطوبت و سبب صوری او ته نشینی و سبب غائی
او تغذیه و آگاه نمودن بر شهوت طعام و بدانکه نضج آنست که حرارت اثر کند در جسم که تری دارد
و او را بحالتی که در حق آن مطلوب بود دیگر داند و واضح باد که هر خلطی را نضج خاص اعتدال قوامی است
لائق نه آنکه جمیع اخلاط را یک نضج و یک قوام لتساوی است مثلاً نضج بلغم بتقطیع و ترقیق و نضج
صفرا بتغلیظ و نضج سودا بترقیق است اما دم محتاج بنضج نیست پس مقصود بنضج اعتدال قوام است
که تا در منفع شدن آن قصوری نسازد و اعتراض در حد نضج حرارت ماخوذ است و متفق
اند الطباء برای آنکه منضج صفرا بارد است پس حد نضج فاسد گشت جواب
منضج جمیع اخلاط طبیعت است و آله طبیعت در نضج حرارت غریزی است ازینجهت نضج بحرارت

ثابت شده و امّا اشیاء بارده در صغر معاون طبیعت اند زیرا که طبیعت بحسب جرم ماده محتاج معاونیکه
مناسب اوست میباشند و این قادح مقصود نیست اما امتزاج وقتیکه ارکان ریزه ریزه شوند و مماس
شود هر واحد باهمدیگر و فعل کند هر یکی بقوتهای متضاده بدین طریق که بشکند هر رکن سورت
کیفیت دیگری را و منکسر شود کیفیت آن پس هرگاه فعل و انفعال منتهی شود حاصل گردد کیفیت متوسط و آن
مزاج است و مزاج بدو قسم منقسم میگردد یکی معتدل حقیقی دوم معتدل غیر حقیقی زیرا که یا مشتق است
از عدل فی القسمت که او غیر معتدل است و آنرا معتدل فرضی طبی خوانند یا مشتق نیست از
عدل فی القسمت بلکه از تکافو و این معتدل حقیقی است که وجود ندارد زیرا که اگر هر چهار ارکان برابر
باشند و یکی را بر دیگری غلبه نبود پس درین وقت وجود مرکب صورت نخواهد بست که هر رکن
از ارکان اربعه میل بکرهٔ خود دارد پس بالضرور هر یک بکرهٔ خود خواهد رفت و بی قاسر بیجا قرار
نخواهند گرفت و بدانکه غیر معتدل که معتدل فرضی طبی است منقسم میشود بهشت قسم یکی
معتدل نوعی مثل انسان از انواع حیوانی دوم معتدل صنفی مثل ترکی و هندی سوم معتدل
شخصی چهارم معتدل عضوی مثل جلد پس این هر چهار قسم نظر بداخل خود و نظر بخارج خود هشت قسم گشتند
و غیر معتدل که در مقابل معتدل حقیقی که مشتق است از تکافو هشت قسم است و این هشت قسم
بر دو نوع است یکی مفرد دوم مرکب اما مفرد چهار نوع است یکی حار دوم بارد سوم رطب چهارم
یابس اما مرکب و آن نیز چهار نوع است یکی حار یابس دوم حار رطب سوم بارد یابس چهارم
بارد رطب و غیر معتدل که در مقابل غیر معتدل است که آن معتدل فرضی طبی است او نیز هشت
قسم است زیرا که چهار ازین هشت قسم مفرد اند و چهار مرکب اما چهار مفرد یکی احر دوم ابرد سوم
ارطب چهارم ایبس و چهار مرکب یکی احر ایبس دوم احر ارطب سوم ابرد ایبس
چهارم ابرد ارطب و بدانکه اعدل امزجه مزاج انسان است و اعدل اسنان اینست شباب
و اعدل اعضا جلد انمله سبابه است پس جلد انامل دیگر پس جلد راحه پس جلد کف پس جلد
دست پس جلد مطلق بدن است و حارترین بدن قلب است پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال
پس کلیه پس ریه پس شرائین پس اورده پس جلد و باردترین بدن شعر پس عظم
پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس نخاع پس دماغ پس
شحم پس سمین پس جلد و یابس‌ترین بدن شعر است پس عظم پس غضروف پس
رباط پس وتر پس غشا پس شرائین پس اورده پس عصب [illegible]

پس قلب پس عصب پس جلد و رطب در بدن سمین است پس شحم پس دماغ پس نخاع پس ثرب پس ثدی
پس انثیین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد اما قوی مبدء فعل اند بالذات
پس اگر صدور فعل قوت بشعور بود قوت نفسانی گویند و اگر بے شعور و مختص بحیوان بود
قوت حیوانی نامند و اگر مختص بحیوان نبود قوت طبعی خوانند اما قوت طبعی
کارش تغذیه و تنمیه و محلش کبد است و او خادمه بود یا مخدومه و یا متصرفه برای بقای
شخص پس متصرفه برای بقای شخص دو نوع است یکے غاذیه و او آنست که غذا را مشابه بجوهر
عضو میکند که بدل ما یتحلل منه شود دوم نامیه و او آنست که زیاده کند اقطار جسم علی التناسب الطبعی
و اقطار جسم سه اند طول و عرض و عمق و مخدومه نیز بر دو نوع است یکی مولده و او آنست که جوهر
منی را از اخلاط جدا نماید و تیار سازد و هر جزو منی را مختص بعضو عضو دوم مصوره و او آنست
که صادر شود از و تخطیط و تشکیل اعضا خادمه بر چهار نوع است یکی جاذبه دوم ماسکه سوم هاضمه چهارم
دافعه و خادم این هر چهار کیفیات اربعه اند و این هر چهار خادم غاذیه اند و غاذیه خادم نامیه است
و نامیه و غاذیه خادم مولده اند و مولده خادم مصوره است اما قوت نفسانی که از و حاصل میشود
حس و حرکت و محلش دماغ است و او بر دو گونه است یکی محرکه دوم مدرکه و محرکه نیز بر دو نوع است
یکے باعث بر حرکت و آن را شوقیه خوانند و خادم شوقیه شهوانیه و غاذیه اند دوم برای حرکت
که فاعله گویند و حرکت او بر دو قسم است یکے برای قبض و دوم برای بسط پس حرکت قبض بدین
طریق حاصل آید که کشیده شود عضل پس منجذب شود و از و بعده منقبض گردد عضل و حرکت بسط بدین
نهج است که فراخ شود عضل پس دراز گردد و تر و منبسط شود عضو دوم مدرکه و آن بر دو نوع است
یکے مدرکه ظاهریه دوم مدرکه باطنیه اما مدرکه ظاهریه و آن مثل جواسیس اند برای مدرکه باطنیه
و آن بر پنج نوع است یکے سمع دوم بصر سوم شم چهارم ذوق پنجم لمس اما مدرکه باطنیه
و او نیز پنج قسم است یکے حس مشترک و او قوتیست که از حواس خمسه ظاهریه اشیای محسوسه
باو مودی میشوند و محلش مقدم بطن اول دماغ است دوم خیال و او را خزانه حس مشترک
گویند زیرا که هر چه در حس مشترک بیاید باوی سپرد میکند و جای آن موخر بطن اول دماغ است
سوم متصرفه و آن را متخیله نیز نامند و او قوت است که در صور محسوسه که بخیال موجود اند تصرف
مے نماید و محلش مقدم بطن دوم دماغ است چهارم وهم و او ادراک معانی جزئیه که بمحسوسات
تمام ضد میکند مثل صداقت عداوت زید و محلش آخر بطن دوم دماغ است پنجم حافظه و او

قوتیست که چون خیال و وهم در چیزی تصرف کنند آنرا نگاهدارد و در امتذکره نیز نامند زیرا که
چیزهای فراموش شده باز بیاد می آرد و محلش بطن آخر دماغ است اما قوت حیوانی
واو قوتیست که مستعد میکند سائر اعضا را بر قبول افعال نفسانی و محل آن در قلب است
اما افعال و آن بر دو گونه است یکی مفرد دوم مرکب اما فعل مفرد آنست که از یک قوت
تمام شود مثل جذب و دفع و فعل مرکب آنست که از دو قوت تمام شود مثل بلع اما اسباب
ضروریه و آن بر شش نوع اند زیرا که اگر بطرف آن عارض شود حاجت روح و آن هوا است
و اگر عارض شود ضرورتش بالذات اعضا را ماکول و مشروب است و اگر عارض شود ضرورت آن
اعضا را بواسطه استفراغ و احتباس است و اگر عارض شود ضرورتش معاً روح و اعضا را پس
اگر عارض شد نفس بی اختیار و با اختیار بود حرکت و سکون است و اگر عارض شدن آن فقط
بی اختیار باشد نوم و یقظه است و اگر عارض شود ضرورت آن نفس را اعراض نفسانیه
است اما هوا که محیط است با بدان و محتاج میشود بسوی آن انسان باستنشاق برای
تعدیل روح و اخراج فضلات آن به برآوردن نفس پس تا وقتیکه هوا صاف و پاک از مکدرات
و معتدل باشد هر آینه پیدا خواهد کرد صحت را و الا پیدا خواهد نمود مرض و تغیر آنش از اعتدال
طبیعی باشد یا غیر طبیعی اما تغیرات طبعیه تغیرات فصول اند و فصول ما وراء خط استوا
چهار اند اول ربیع و او معتدل است دوم صیف و آن گرم و خشک است سوم خریف و آن
سرد و خشک چهارم سرما و او سرد و تر است و هر فصل موافق مزاج خود امراض پیدا میکند چنانچه
در ربیع امراض مثل صرع و زکام و سعال و بصیف مثل وجع اذن و بخریف مثل تقطیر بول و سل
و بشتا مثل زکام و صداع و ذات الجنب پیدا میشوند و تغیرات غیر طبعیه یا غیر مضاد اند بطبیعت
انسان یا مضاد پس تغیر مضاد بچند نوع اند یکی آنکه حادث شوند باسباب سماوی مثل جمع
شدن کواکب سیاره روشن مثل مشتری و زهره وغیره با آفتاب پس بتجمیع اینها حرارت حاصل میشود
دوم آنکه حاصل شوند باسباب ارضی باختلاف نواحی و ریاح و عرض بلد و وضع آن و اتصال
جبال و بحار وغیره اما نواحی و ریاح پس ریاح جنوبی و ناحیه آن گرم و تر اند و ریاح
شمالی و ناحیه آن سرد و خشک و صبا و دبور و ناحیه آن هر دو قریب اعتدال اند اما عرض
بلد پس عرض هر بلد قوسی است از دائره نصف النهار که واقع است در مقابل آن
بلد و در میان سمت آن بلد و معدل النهار و بدانکه اقلیم دوم و سوم

کثیر الحرارت اند و اقلیم اول و چهارم قریب باعتدال اند و اقلیم پنجم و ششم و هفتم کثیر البرودت
اند و شناخته میشود اقالیم بتعداد ساعات و درازی ایام پس اقلیم اول آنست که در ابتدای
آن نهایت درازی یوم شش دوازده و ربع ساعت باشد و در وسط آن درازی روز سیزده
و نصف ساعت و اقلیم دوم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده ساعت ربع
کم باشد و در وسط آن چهارده ساعت و اقلیم سوم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز
چهارده و ربع ساعت باشد و در وسط آن چهارده و نصف ساعت و اقلیم چهارم آنست که در شروع
آن نهایت درازی روز ربع کم پانزده ساعت باشد و در وسط آن پانزده ساعت و اقلیم پنجم آنست
که در شروع آن نهایت درازی روز پانزده و ربع ساعت باشد و در وسطش پانزده و نصف ساعت
و اقلیم ششم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز ربع کم هفده ساعت باشد و در وسط آن هفده
ساعت و اقلیم هفتم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز هفده و نصف ساعت باشد
و در وسط آن هیجده ساعت ربع کم اما وضع بلد پس آن بلد که مرتفع باشد بارد و واضح است و آنچه
پست باشد حار است و آنچه متوسط به بلندی و پستی بود از هر دو واضح است اما نزدیکی جبال پس کوه شمالی
گرم است و جنوبی سرد و کوه مغرب بهتر است از مشرق اما نزدیکی بحار و او بهر طرف که بود هوا را تر سازد اما
دریای شمالی سرد کننده هوا است و دریای جنوبی بضد آن و مشرقی هوا را تر میکند فقط و مغربی غلیظتر و شهری
که در وسط دریا یا بکناره آن بود معتدل بحرارت و برودت باشد بسبب استغنای هوای آن بلد از موثر اما
اختلاف ارض بلد پس زمین کسر بد و رطبه گرم و خشک و زمین صخریه بسیار خشک و سخت کننده اعضاء و زمین
طینیه ارطب است و زمین نمناک تر است اما ماکول و مشروب بدانکه وقتیکه وارد شود شیء
در بدن بجز آب پس خالی نیست از آنکه یا متغیر شود از بدن پس اگر متشابه شود به بدن یعنی
جزو بدن گردد نام نهاده میشود بغذای مطلق و اگر جزو بدن نگردد نام نهاده شود دوای معتدل
و یا متغیر کند بدن را و او سم مطلق است و یا مساوی بود بهر دو جانب یعنی متغیر شود از و و متغیر گرداند
او را پس اگر جزو بدن گردد نام نهاده شود غذای دوائی و الا اگر فاسد کند بدن را نام نهاده شود
دوای سمی و اگر بدن را فاسد نکند نام نهاده شود دوای مطلق و میگویند که تاثیر آن شیء اگر بماده باشد
غذای مطلق است مثل نان و اگر تاثیرش بکیفیت بود دوای مطلق است مثل بابونه و اگر تاثیر آن
بصورت باشد نام نهاده میشود ذوی الخاصیت مثل زهر مهره و اگر تاثیرش بماده و کیفیت بود
نام نهاده شود غذای دوائی مثل شیر و اگر تاثیر آن بکیفیت و صورت بود نام نهاده شود دوای

ذو الخاصیت مثل کاسنی واگر تاثیر باده وصورت بود نام نهاده شود غذای ذو الخاصیت مثل
روغن زرد واگر تاثیرش باده وکیفیت وصورت بود نام نهاده شود غذای دوائی ذو الخاصیت مثل
سیب وبدانکه خون از غذا یا رقیق متولد شود یا غلیظ یا متوسط بینهما پس غذائیکه خون رقیق پیدا کند
نام نهاده شود بغذای لطیف وآنچه خون غلیظ پیدا کند نام نهاده شود بغذای غلیظ وآنچه خون متوسط
پیدا کند نام نهاده شود غذای متوسط وهر یک ازین اقسام ثلثه کثیر الغذا یا قلیل الغذا یا متوسط الغذا میباشد
ونیز هر یک ازینها صالح الکیموس یا ردی الکیموس می باشد پس بعد ضرب نه گانه اقسام میشود تفصیلش در جدول مندرج

نقشه جدول نه‌گانه اقسام					
لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا از روده بیضه مرغ نیم برشت یا برشته	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند انار وسیب و کاهو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند نان گندم	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذا مانند بچه کبوتر	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا مانند تره و هر چه تیز باشد و تند	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذا مانند نان فطیر ردی الطبخ
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند تخم مرغ در روغن برشته	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند پنیر تازه	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت بچه گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذا مانند کرنب
معتدل صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت بره یکساله	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذا مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذا مانند گوشت بچه شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومی	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذا مانند ماهی خشک ساخته

اما آب غذا نمیشود لیکن در بدن فائده مثل ترقیق غذا می بخشد تا در مجاری ضیقه نفوذ نماید وترطیب
وتبرید اعضا وتسکین حرارت میکند وبهترین آبها آبیست که بر گل خالص یا بسنگ ریزه ها جاری بود
وآفتاب برو تابد ومجری او بسمت مشرق یا شمال باشد بفاصله کثیر واز بلندی منحدر شود وزود
گرم وسرد گردد وتیز رو باشد ووقتیکه بیاشامند تشنگی بنشاند وچیزی را که با و طبخ دهند جلد مهرا
گردد واکثر ازین صفات در آب گنگ موجود اند وبعد این آب موصوفه آب باران بهتر است
زیرا که خفیف الوزن وهاضم وسریع الانحدار از معده است لیکن جلد متعفن میگردد وبجهت لطافت
ورطوبت خود واصلاحش طبخ قرار داده اند وبعد ازین آبیکه بقرع انبیق کشیده شود وبهتر است

و آب ذہبی مقوی دل و آب جدیدی مقوی احشا و محرک و بحنت کنندہ اعضاست و آب گرم مفسد
معدہ و زائل کنندہ قولنج و مسکن وجع و مدر بول و حیض است و بصداع بارد و اصحاب صرع شرباً
و نطولاً مفید و آب سرد مقوی معدہ و محرک شہوۃ و مسکن عطش است و با عصاب و با حشاء متورمہ
مضرت دارد و آب چاہ اثقل ست بایدکہ بعد از کشیدن بقدر ربع انبیق استعمالش کنند اما استفراغ
و احتباس پس احتباس یا از شدت ماسکہ بود یا بسبب آنکہ طبیعت بباعث انصراف
خود بطرف دیگر متوجہ نشود یا از ضیق مجاری یا از سدہ یا از ضعف دافعہ یا ہاضمہ یا از غلظ
مادہ یا از لزوجت مادہ و غیرہ بود و استفراغ در اضداد اسباب احتباس حدوث می یابد و بدانکہ
استفراغ مفرط موجب تبرید و تخفیف و ضعف بود و احتباس مفرط موجب سدہ و سقوط
شہوۃ و ثقل بدن باشد و اعتدال ہر دو موجب صحت است اما حرکت و سکون
بدنی پس حرکت خروج مادہ بود از قوت بتدریج جانب فعل و سکون بقاے مادہ بود
بر قوۃ یا بفعل پس حرکت موجب تسخین و تحلیل فضلات و خفت بدن ست و سکون
بضد آن اما اعراض نفسانی کہ آنرا حرکت و سکون نفسانے نیز گویند و او حرکت
روح بطرف داخل یا بطرف خارج یا بطرفین پس بطرف خارج دفعۃً مثل غضب
یا قلیلاً قلیلاً مثل فرح و بطرف داخل دفعۃً مثل خوف یا قلیلاً قلیلاً مثل غم و بطرفین مثل
خجلت زیرا کہ حرکت میکند روح بباعث خجلت اول بجانب داخل بعدہ بطرف خارج
و ایضاً لازم است حرکت نفسانے را سخونت ما یتحرک الیہ و برودت ما یتحرک عنہ و کثرت
حرکت نفسانے مہلک است و افراط سکون نفسانے مبرد اما نوم و یقظہ پس نوم
بخلو معدہ مبرد است و نوم نہار مفسد لون و مرخی قوی نفسانے و مورث صلابت طحال
است و کسی را کہ عادت بود ترکش لازم است الا بتدریج و یقظہ مفرط مضعف دماغ است
اما احتباس پس مزاج مردان حار یابس ست بہ نسبت زنان و مزاج زنان بارد تر ست
بہ نسبت مردان اما اسنان و آن چہار اند یکے سن نمو دوم سن وقوف سوم
سن کہولت چہارم سن شیخوخت پس سن نمو را و پنج نوع ست یکے سن طفولیت و او
وقتے بود کہ مولود قابل نشست عمر خاست نباشد دوم سن صبویت و او بعد از نہوض و
قبل از سخت شدن اعضا بود سوم سن ترعرع و او بعد رویدن دندانست چہارم
سن رہاق و او آنست کہ مولود به بلوغ رسد پنجم سن فتا و این سن شباب است

تا بسی سال و سن وقوف و آن بعد گذشتن سن نمو بود تا چهل سال و حرارت و یبوست درین سال
غلبه می نماید و سن کهولت که آنرا سن انحطاط و نیز نامند و آن است که ظاهر شود در وی نقصان لیکن
قوت هنوز ضعیف نشده باشد و این سن تا شصت سال است و درین سن سردی و خشکی غلبه می نماید
و سن شیخوخت حدش تا آخر عمر باشد و درین سن برودت و رطوبت غلبه میکنند
اما صناعات و عادات پس صناعات مثل حدادی سخن و تجفف است و افراطش
موجب تحلیل رطوبات و در موسم صیف بصفراوی مزاج مفرد و مثل اکاری موجب ... است
و قصاری بالعکس آن و صباغی در موسم ربیع دموی مزاج را مضر بود و معاری بالعکس آن و عادات
پس ترک آن بتدریج لازم است اگر قبیح بود **اما اسباب غیر ضروری**
پس آن مضاد اند طبیعت مثل استعمال سموات یا غیر مضاد اند مثل وضع ضماد و فائده اسباب
مشهوره نزد اطبا بدین تفصیل اند که اگر سبب فاعل باشد برای حالتی از احوال ثلثه
نام نهاده شود فاعل و مغیره و اگر سبب حافظ باشد برای حالتی از احوال ثلثه نام نهاده شود
حافظ و بتقدیرین بدنی خواهد بود یا غیر بدنی اما بدنی و غیر بدنی پس هر واحد ازین یا جوهر
خواهد بود یا عرض پس جوهر مثل اغذیه و زیادتی اخلاط و عرض مثل عفونت خلط و حرارت شمس
و برای هر واحد از احوال ثلثه سه سبب اند زیرا که سبب امرے از امور خارجیه یا نفسانیه
خواهد بود و از اخلاط و مزاج و ترکیب نخواهد بود و نام نهاده خواهد شد بادی و اگر بالعکس این
خواهد بود نام نهاده خواهد شد بدنی و بتقدیرین مذکورین پیدا خواهد کرد حالتی را از احوال ثلثه
پس اگر پیدا خواهد نمود حالتی را بلا واسطه نام نهاده خواهد شد سبب سابقی و اگر پیدا خواهد ساخت
حالتی را بواسطه نام نهاده خواهد شد سبب واصلی اما مثال سبب بادی برای صحت و هم برای
مرض مثل خوردن طعام و حرارت شمس و برودت هوا و عصب و مثال سبب سابقی برای
صحت مثل نضج تام و بحران جید و برای مرض مثل امتلا جهت حمی عفنی و مثال سبب واصلی
برای صحت اعتدال مزاج و ترکیب و برای مرض عفونت خلط و قید آنکه این امثله که ذکر کردیم برای
صحت اگر واقع شوند درمیان مرض پس اسباب مسطوره برای حالت متوسطه خواهند شد
وگاه شئ واحد هم سبب و هم مرض و هم عرض باعتبارات مختلفه می باشند **چیز دوم در احوال
بدن انسان** جالینوس گوید که احوال ابدان مردم سه اند یکی صحت دوم مرض سوم حالت
متوسطه اما صحت حالتیست بدنی که جاری می شوند جمیع افعال بسلامتی بر مجری طبعی و مرض حالتیست بخلاف این

و حالت ثالثہ حالتی است کہ نہ حد صحت بر و صادق آید نہ حد مرض مثل حال شیخ و ناقہ اما مرض واو
بدو قسم است یکی مفرد دوم مرکب پس مفرد بسہ قسم است یکے سوء المزاج دوم مرض الترکیب
سوم تفرق اتصال اما سوء مزاج واو نیز بر دو نوع است یکی متفق کہ وی را مستوی نیز نامند دوم
مختلف و در معنے ہر دو لفظ اطباء اختلاف نمودہ اند چنانچہ شیخ الرئیس گوید کہ انچہ در جوہر عضو مستقر
شود و بمیانش و در طبیعت مقاومت نماند و حکم مزاج اصلے بید اکند مستوی است والا مختلف
و جالینوس گوید کہ انچہ در جمیع بدن عام بود مستوی نیست و انچہ مخصوص بعضو بود مختلف است ابو سہیل
مسیحی گوید کہ انچہ ابتدائے در بد مستوی و انچہ سید بد مختلف است پس بقول شیخ و مسیحی حمی
عفنے سوء مزاج مختلف بود و بقول جالینوس مستوی و مرض نزد شیخ مستوی نیست و نزد
جالینوس مختلف و پوشیدہ نماند کہ سوء مزاج گاہ خلقی بود و گاہ عارضی خلقے آنست کہ مزاج
در اصل خلقت غیر معتدل باشد و عارضی آنست کہ مزاج در اصل خلقت معتدل بودہ باشد و بعدہ متغیر
گردد و سوء مزاج منقسم میشود بمادے و ساذج پس مادے آنست کہ از جہت خلطے حادث
شود و ساذج آنست کہ بسبب حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست خارجے حادث
گردد و سوء مزاج خارجے و مادے بشانزدہ قسم است چنانچہ درین جدول

جدول

سوء مزاج خارجی مفرد	سوء مزاج خارجی مفرد	سوء مزاج خارجی مفرد	سوء مزاج خارجی مفرد
حار چون تپ دق	بارد چون جمود کہ از برودت خارجی مے افتد	رطب چون ترہل در ابتدا	یابس چون تشنج یابس کہ از ریاضت و استفراغ افتد
سوء مزاج خارجی مرکب	سوء مزاج خارجی مرکب	سوء مزاج خارجی مرکب	سوء مزاج خارجی مرکب
حار رطب چون اختناق بہوائے جنوبے	حار یابس چون دق بدرجہ دوم و سوم	بارد رطب چون ترہل مستحکم	بارد یابس چون دق شیخوخت
سوء مزاج مادی مفرد	سوء مزاج مادی مفرد	سوء مزاج مادی مفرد	سوء مزاج مادی مفرد
حار چون تپ دموی و صفراوی یعنے از یک خلط بود	بارد چون فالج	رطب چون استسقاء لحمی	یابس چون جذام
سوء مزاج مادی مرکب	سوء مزاج مادی مرکب	سوء مزاج مادی مرکب	سوء مزاج مادی مرکب
حار رطب چون تپ دموی	حار یابس چون غب خالص	بارد رطب چون تپ بلغمی	بارد یابس چون حمی سوداوی

سوال وجود سوء مزاج مادی مفرد محال است زیرا کہ ہیچ خلطے نیست کہ آن را کیفیت واحد باشد پس ہر گاہ خلطے از

از اخلاط اربعه خواهد افزود بر کیفیت آن خلط غلبه خواهد نمود جواب در وجود سوء مزاج
افزودن ماده شرط نیست بلکه تغیر کافیست و بدین نهج رطوبت خون از اغذیه یا اشربه زیاده شود
و حرارتش بر حال خود ماند پس وجود سوء مزاج مادی مفرد متحقق میشود و نیز اگر فرض کنیم که خلطی
از اخلاط اربعه بیفزود پس درینصورت ممکن است که مثلاً چون خون بیفزاید حرارت او اشتداد
نماید و رطوبتش از جهت غذا یا دوا که معدل رطوبت بود بقرار ماند و نیز ممکن است که در خون
و صفرا التغیر پدید آید و رطوبت و یبوست هر دو از جهت فعل و انفعال بر حال اصلی ماند فقط حرارت
خون و صفرا شدت پذیرد و قس علی هذا ما بقی اما مرض الترکیب و آن بر چهار قسم است یکی مرض
خلقت دوم مقدار سوم عدد چهارم وضع اما امراض خلقت و آن نیز بر چهار نوع اند یکی امراض
شکل چون اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم امراض المجاری و آن بر سه قسم اند یکی اتساع
مجاری مثل اتساع چشم دوم انسداد مجاری چون انسداد مجری مراره سوم ضیق المجاری مثل ضیق
مجاری نفس سوم امراض الصفائح چون ملاست معده درخم و خشونت قصبه ریه چهارم امراض التجاویف
و آن بر چهار قسم است یکی آنکه بزرگ شود مثل کیسه انثیین دوم آنکه کوچک شود مثل صغر معده
سوم آنکه خالی شود مثل خلو تجاویف قلب در فرح مهلک چهارم ممتلی شود چنانچه در صرع و سکته
دوم امراض المقدار و آن یا بزیادتی بود یا بنقصان و آن هر دو یا عام باشند مثل سمن مفرط یا خاص باشند
مثل داء الفیل سوم امراض العدد و پس عدد عضو یا کما ینبغی باشند یا نه اما اگر کما ینبغی نبود پس یا کم خواهد بود
یا زیاده مثل کمی و زیادتی اصابع و این یا طبعی بود یا غیر طبعی اما طبعی یا کلی باشد یا جزئی پس زیادتی و کمی
کلی مثل زیادتی و کمی اصابع و زیادتی و کمی جزئی مثل زیادتی و کمی جزء اصابع اما زیادتی غیر طبعی چون ظفره
و کمی غیر طبعی مثل قطع انگشت پوشیده نماند که طبعی آنست که مثلش در بدن دیگر اعضا موجود باشد
و غیر طبعی بر عکس آن چهارم امراض وضع و او زوال عضو است از موضعی بخلع یا بغیره اما
تفرق اتصال بدانکه اسماء تفرق اتصال حسب مواضع مختص اند مثلاً اگر تفرق اتصال در جلد باشد
خدش گویند و اگر در لحم باشد جراحت و اگر متقادم نشده باشد قرحه و اگر متقادم شده باشد
تفسخ و اگر در عظم واقع شده باشد کسر و اگر بعرض بود صدع و اگر بطول بود تفرق و اگر در عضل
بعرض بود فسخ و اگر بطول بود تفتت و اگر در عصب بود شدخ و اگر در عروق بود پس اگر در عرض
باشد بتر و اگر در طول باشد صدع و اگر نهجی بود که دهن رگها گشاده گردد شق گویند اما مرکب این
از جمع آمدن امراض مفرده واقع شود مثل که الحمی دق و قرحه ریه مرکب است و اسماء امراض

هر کب یا بسبب مشابهت وارند چون داء الفیل یا بحسب محل بود چون ذات الصدر یا بحسب عرض
چون صرع و پوشیده نماند که مرض اصلی بود و بشرکت آنچه اول حادث گردد اصلی بود و آنچه
از سکون مرض اول ساکن شود بشرکت باشد و مرضیکه بشرکت بود یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه
آنکه از عضو ماؤف طریقے بد و بود یا آنکه میان عضوین یکی خادم و دیگری مخدوم باشد یا چون
عصب و دماغ یا مبدء فعلش بود چون حجاب قریبه یا محاذی عضو ماؤف چون دماغ و معده یا عصب
مواد عضو بود چون بغل قلب را و مرضیکه بصحت منتهی گردد بر چهار ازمنه منقسم میشود یکی ابتداء دوم
تزاید سوم انتها چهارم انحطاط زیرا که آنوقت که مرض حادث شود زمانه ابتدا گویند و وقتیکه زیادتی
بود زمانه تزاید خوانند و وقتیکه بخفت پذیرد و نه تزاید قبول کند زمانه انتها گویند و وقتیکه خفت
وکمی در مرض پدید آید زمانه انحطاط شمارند و گویند که امراض متعدیه باشند و متوارثه پس امراض متعدیه آن
باشند که از شخصے بشخصے منتقل شوند مثل جذام و برص آبله و قروح عفنه و حمی وبائیه و امراض متوارثه
آن باشند که از والدین بفرزندان رسند مثل برص و نقرس و وجع مفاصل مثل و جذام و مالیخولیا و ر
دبو اسیر و این همه که گفته شد از قبیل ممکن الوقوع است **جزء سوم در علامات**
بدانکه علامت آنست که استدلال کنند بدو بحالت بدن و آن امور جلیه اند که وقوف می یابد
طبیب بسبب شان بر احوال خفیه بدن و آن گاه نافع میشوند طبیب فقط و آن امور اند که دلالت
کنند بر حال ماضی مثل نداوه بدن بتقدم عرق و این مسمے میشود بمذکره و گاه نافع شوند مریض
و آن امور اند که دلالت مے نمایند بر احوال مریض چون دلالت نبض وغیره بر حالت موجوده
و آن مسمے میشود بدال و گاه نافع بهر دو شوند و آن امور اند که دلالت میکنند بر زمانه مستقبل
چون دلالت اختلاج لب زیرین بر قے و این را سابق العلم و تقدم المعرفه نامند و علامات
امزجه جلیه بچند نوع منقسم میشوند یکے ملمس اعتدال آن دلیل اعتدال باشد و میلش بکیفیتے
از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت بود و دوم لحم و شحم و همین کثرت اینها دلالت میکند بر غلبه
امزجه اینها و قلت اینها بر عکس آن مثلاً لحم دلیل حرارت بود و سمین دلیل برودت سوم
شعر غلظت و سیاهی و کثرتش دلالت بر حرارت و یبس نماید و بیاض آن به برودت و حمرتش
دلیل اعتدال مزاج باشد چهارم لون بدن سفیدی آن دلیل بلغمیت و برودت و حمرت
بر حرارت دم و صفرت بر حرارت صفرا و کمودت بر سودا بود پنجم افعال نفسانی کثرت
و سرعت و قوت آنها دلیل حرارت و سرعت زوال آنها دلیل رطوبت و ثبات آنها

دلیل یبوست و بلادت شأن دلیل برودت و حدت ذهن دلیل حرارت و تندی و قار و حیا
دلیل برودت باشد ششم افعال طبعیه اگر کامل اند دلیل اعتدال و اگر سریع اند دلیل حرارت
و اگر بطئ اند دلیل برودت بود هفتم هیئت اعضاء عظم نبض و وسعت سینه دلیل حرارت باشد
و بخلاف آن دلیل برودت هشتم نوم و یقظه اعتدال هر دو دلالت اعتدال مزاج است و کثرت
یقظه دلیل حرارت و یبوست و کثرت نوم دلیل برودت و رطوبت نهم کیفیت انفعال سرعت
انفعال بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل غلبه آن کیفیت بود دهم فضول مندفعه شدت رائحه و صبغ
آن دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت و کثرتش دلیل رطوبت و قلتش دلیل یبوست است
و علامتهای امزجه مرکبه از ترکیب علامات مفرده شناخته میشوند و علامات داله بر احوال
بدن انسان از جهت اخلاط اربعه بدین تفصیل اند علامات غلبه خون حمرت و تمدد و حلاوت
دهن و تکدر حواس و حمرت قاروره و چشم و زبان و ظهور رشحه ها و دنبلها و سیلان دم از بن دندان
و بینی علامات غلبه بلغم سفیدی رنگ بدن و چشم و زبان و قاروره و لینت ملمس و ضعف هضم
و قلت عطش و علامات غلبه صفرا از روی رنگ بدن و چشم و زبان و قاروره و خشکی بدن و منخرین
ضعف شهوت طعام و تلخی دهن و غثیان و وقوع قی اصفر و اخضر و قشعریره و شدت
عطش و علامات غلبه سودا سیاهی بول و چشم و بدن و زبان و شهوت کاذب و کثرت افکار
و گاه بر نوع ماده سن و عادت و بلد و صنعت و فصل و تدبیر مقدم دلالت میکند مثلاً سن شیخوخت
و سکوت و غواصی و بلد و فصل بارد و تدبیر مقدم که بارد بود بر برودت ماده دال است
و گاه بر نوع ماده خواب دلالت می نماید چنانچه دیدن خیالات اسود بر سودا و خیالات اصفر
بر صفرا و خیالات سرخ بر دم و خیالات سفید بر بلغم دلالت می نماید و بدانکه علامات امراض ترکیب
یا جوهری باشند چون استدلال از خلقت مثلاً اگر خلقت اعضا کما ینبغی باشد دلیل صحت بود
و بخلاف آن دلیل مرض یا عرضی باشند چون استدلال بحالی مثلاً اگر تناسب اعضا کما ینبغی
باشد دلیل صحت بود و بخلاف آن دلیل مرض یا تمامی باشند مثل استدلال با فعال پس
اگر افعال سلیم اند دلیل صحت است و اگر ناقص یا باطل اند دلیل برودت و رداءت ترکیب
است و اگر پراگنده اند دلیل حرارت است و چونکه نبض و نفس و بول و براز از علامات کلیه
داله بودند ازینجهت شرح هر یکی لازم آمد اما نبض پس آن حرکتی است وضعی برای
اوعیه روح مولف از انبساط و انقباض و نبض بر اکثر حال دل دلالت میکند و انسب آنست

کرده شود نبض دست راست بدست راست و نبض دست چپ بدست چپ و مریض پیش طبیب
بنشیند مربع بنحویکه دست و بازوی او به پهلو و زمین و بالین و غیره چسپیده نبود و نشیند و از
حرکات که حرکت نبض را متغیر نماید محترز بود و نباض باید که صحیح المزاج باشد و اجناس نبض اند
اما جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط منقسم میشود به نه قسم یکی طویل دوم قصیر سوم معتدل
چهارم عریض پنجم ضیق ششم معتدل هفتم شاهق که آنرا مشرف نیز گویند هشتم منخفض نهم معتدل
و از ترکیب این اقسام حاصل میشوند پنجاه و چهار قسم زیرا که ترکیب نخواهد افزود از ترکیب ثنائی
و ثلاثی جهت استحاله رباعی و خماسی و ما فوق آن از سبب آنکه چهار قسم از اقسام تسعه جمع
نمیشوند مگر آنکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد بسبب اجتماع ضدین محالست

جدول امثال ترکیب ثنائی

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف معتدل منخفض	معتدل معتدل

جدول امثال ترکیب ثلاثی

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل
معتدل عریض مشرف	معتدل عریض منخفض	معتدل عریض معتدل	معتدل ضیق مشرف	معتدل ضیق منخفض	معتدل ضیق معتدل	معتدل معتدل مشرف	معتدل معتدل منخفض	معتدل معتدل معتدل

اما ضابطه در ثنائی آنست اگر گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود با سه قسمی که
در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم پس باز گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب
کرده شود با سه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شد نه قسم باز گرفته شود سه قسمی که در قطر عرض است
و ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شد نه و مجموع آن بست و هفت قسم

حاصل آمد چنانچه در جدول مذکور شد و ضابطه در ثلاثی آنست که اول حفظ کرده شوند دو قسم
بعده اعتبار کرده شود قسم ثالث مثلاً گرفته شود طویل از قسم طولی و عریض از قسم عرضی پس قسم
کرده شود این دو قسم با قسم ثالث تا که حاصل شوند سه قسم زیرا که طویل عریض یا مشرف خواهد بود یا منخفض
یا معتدل و قس علی هذا الباقی پس مجموعه نسبت به هفت قسم شد چنانچه بالا گذشت و بدانکه طویل آنست
که اجزائش در طول اکثر از مقیس علیه محسوس شوند و سبب آن کثرت حرارت است و قصیر آنکه
ضد این باشد و سبب او قلت حرارت است و معتدل آنست که اجزائش موافق مقیس علیه محسوس
شوند و سبب او توسط حال بینهما است و عریض آنکه اجزائش در قطر عرض اکثر از مقیس علیه محسوس
شوند و سببش کثرت رطوبت است و ضیق ضد آن باشد و معتدل متوسط بینهما و مشرف آنکه
اجزائش در ارتفاع اکثر از مقیس علیه محسوس شوند و سببش کثرت حرارت است و منخفض
ضد آن باشد و معتدل متوسط بینهما جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قرع انامل و او سه
نوع است یکی قوی و او آنکه بوقت انبساط انامل را سخت بکوبد و او دلالت میکند بر قوت حیوانی
دوم ضعیف و او ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس سوم ماخوذ است از زمانه
حرکت و او سه نوع است یکی سریع که زمانه حرکت آن نهایت کوتاه بود و سبب او شدت
حاجت نسیم بارد است و این نبض دلالت میکند بر حرارت و بر غلبه قوت حیوانی دوم بطی
و او ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس چهارم ماخوذ است از زمانه سکون و او سه
نوع است یکی متواتر که زمانه سکونش نهایت کوتاه بود و سبب او شدت حاجت ترویح و ضعف
قوت حیوانی است دوم متفاوت که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس پنجم ماخوذ
است از قوام آله و آن هم سه نوع است یکی صلب که دلالت میکند بر یبس دوم لین که ضد آن باشد
سوم معتدل متوسط بینهما جنس ششم ماخوذ است از امتلا و خلو نبض و او سه نوع است یکی
ممتلی سبب او کثرت دم و روح باشد دوم خالی که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس
هفتم ماخوذ است از لمس آله و او سه نوع است یکی حار که دلالت کند بر کثرت حرارت دوم
بارد که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس هشتم ماخوذ است از استوای و اختلاف
و او بر دو قسم است یکی مستوی و او آنست که در جمیع قرعات مساوی بود و دلالت میکند
بر حسن بدن دوم مختلف که ضد آن باشد و این نیز بر دو قسم است یکی منتظم مختلف و او آنست
که اختلافش را انتظامی باشد یعنی برای او دوری چند دور اختلافی واحد دوم مختلف مسطح و او آنست

که اختلافش را انتظامی نباشد یعنی بهر دور اختلافی دیگر محسوس شود جنس نهم و آن ماخوذ است
از حال وزن و او بر دو قسم است یکی جید الوزن که حاصل میشود بر وقت صحت مناسب سن
صاحب نبض و دلالت میکند بر اعتدال حال دوم غیر جید الوزن و او بر سه نوع است یکی متغیر الوزن
و او آنست که موافق سن صاحب نبض نباشد مثلا نبض جنینی مثل صاحب شباب باشد دوم
مباین الوزن و او آنست که صاحب شباب را نبض صبی باشد سوم خارج الوزن و او آنست که وزنش
مشابه بهیچ وزن از اوزان نبض نباشد و این ردی است و چون اجناس بسیطهٔ نبض ذکر یافتند
بیان انواع مرکبهٔ آن لازم آید پس انواع مرکبهٔ نبض و آن هر چند نوع اند یکی عظیم و او نبضی است
که در اقطار ثلثه زائد باشد سبب او کثرت حرارت است دوم صغیر و آن ضد او ست سوم معتدل
متوسط بینهما چهارم غلیظ و او آنست که در عرض و شهوق زائد بود پنجم دقیق و او ضد او ست
ششم معتدل متوسط بینهما و این اقسام مرکبهٔ نبض دلالت میکند بر آن شئی که دلالت میکند
بسائط اینها هفتم منشاری و آن نبضی است که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزاء
در شهوق و غور در صلابت لینت باشد و دلالت میکند بر ورم حار عظیم که در اعضاء عصبانی
بود و بر انصباب ماده در جرم عروق هشتم موجی و او نبضیست مشابه بمنشاری لیکن الین از و
مثل موج آب محسوس میشود و دلالت میکند بر ضعف قوت و کثرت رطوبت نهم دودی و او نبضی
است مشابه بموجی لیکن صغیر از و دلالت میکند بر سقوط قوت دهم نملی و او نبضیست مشابه بدودی
لیکن صغیر تر و متواتر تر از دودی و ضعف این اغلب از دودی میباشد و بوقت قرب مرگ
حادث گردد و بعد وضع حمل نیز و دال بر هلاکت است یازدهم ذنب الفار و او آنست که بتدریج
اختلاف قبول کند یعنی اندک در اجزاء آن از نقصان بسوی زیادتی یا از زیادتی
بسوی نقصان اختلاف پدید آید پس اگر این نبض بعد رسیدن بانتهار خود در رجوع بحالت اولی
نماید ذنب راجع گویند و اگر بحالت اولی رجوع نکند پس اگر منتهی شود بحیثیتیکه حرکتش احساس
نکرده شود ذنب منقضی گویند و الا ذنب ثابت دوازدهم غزالی و او آنست که قرع کند
انامل را یکبار و باز قرع کند مرتبهٔ دوم بحیثیتی که سکون و رجوع آن محسوس گردد و دلالت میکند
بر شدت حاجت ترویح سیزدهم سلی و او مثل ذنب الفار است لیکن عود این بحالت اول
بتدریج بود و عود آن دفعةً چهاردهم ذو الفترة و او آنست که ساکن شود وقتیکه متوقع باشد
حرکت پانزدهم واقع فی الوسط و او آنست که حرکت کند وقتیکه متوقع باشد

سکون و دلالت میکند بر شدت حرارت شانزدهم مطرقی و او آنست که حرکتش چون حرکت مطرقه باشد یعنی قرع کند اول انامل را و عود کند اندکے بجانب مرکز و قبل از وصول شدن بغایت مرکز باز انامل را قرع نموده حرکت انبساطی تمام کند هفدهم مرتعش و او آنست که حرکتش مثل حرکت رعشه بود و هیجدهم ملتوییست و او آنست که حرکتش مثل ریسمان پیچیده محسوس گردد نوزدهم مرتعب و او آنست که حرکتش مثل حرکت رعد محسوس گردد و بدانکه نبض مردان باعتبار زنان قوی تر و عظیم تر و بطی تر بود و نبض حامله در عظم و سرعت و تواتر زیاده از ان باشد که قبل از حمل بود و نبض کودکان نسبت نبض بالغ سریع تر و متواتر بود و نبض بالغان قوی تر از ما سبق و هر قدر بجوانی رسد قوی شود و نبض کهول نسبت بجوانان صغیر و بطی بود و در عظم و قوت میانه و نبض شیخ ضعیف و لین بود و نبض در ربیع بجمیع امر معتدل بود و الا در قوت افزون و در شهرهای معتدل موافق آن و در صیف سریع و متواتر و صغیر و ضعیف باشد و در شهرهای گرم موافق آن و در خریف مختلف مائل بضعف باشد و در شهرهای مختلف الهوا موافق آن و در شتا بطی بود یا صغیر لیکن نبض محرور یان در سرما قوی تر گردد و در شهرهای سرد موافق آن و نبض در اول خواب صغیر و ضعیف بود و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم و اگر یکایک از سببی خارج بیدار شود نبض سریع و متواتر بود و باشد که مرتعش گردد و نبض ریاضت بتدریج قوی تر و عظیم تر شود و در آخر ریاضت سریع و متواتر و چون ریاضت فزون از اعتدال کرده شود صغیر و ضعیف گردد و اگر قوت قوی بود سریع گردد و هرگاه ریاضت بافراط تمام رسد نبض را دودی یا نملی نماید و نبض طعامیکه باعتدال خورده شود عظیم و قوی و متواتر بود و نبض طعامے که بافراط خورده شود مختلف و بے انتظام باشد و نبض طعامیکه بسیار کم خورده شود مائل بقوت و سریع و عظیم بود و غسل کردن با آب گرم نبض را عظیم کند خصوصا که در حمام بعمل آرند و استعمال آب سرد که برودتش بقعر تن رسد نبض را صغیر سازد و استعمال آب سرد که برودتش بقعر تن نرسد بلکه ظاهر تن سرد شود و بباطن حرارت جمع آید نبض را قوی و عظیم و سریع نماید و نبض در حالت غضب سریع و متواتر بود و بخوف و خجالت بطی و عظیم و در سرور و غم صغیر و بطی و ضعیف و در فزع سریع و مرتعش و غیر منتظم و نبض در ابتدای وجع عظیم و سریع باشد و در ورم حار نبض منشاری و مرتعش و در ورم بارد بطی و در ورم نرم موجی و در ورم صلب منشاری بود اما النفس پس نفس غیر طبیعی بر پا تر دو نوع است

یکی عظیم واو آنست که بوقت دم زدن سینه وشش فراخ تر شود تا هوا اکثر اندرون رود و آنرا سه سبب اند یکی بسیاری قوت دوم فرمابرداری آلات سوم بسیاری حاجت دوم صغیر واو ضد عظیم است سوم شدید واین نفس مشابه باشد وسبب این کثرت حاجت است ودلالت میکنید بر قائم بودن قوت ونبودن آفت در آلات چهارم شاهق واو آنست که طرف زیرین سینه حرکت کند بغیر از حرکت حجاب وعضله های نمیه طرف زیرین وسبب او کثرت حاجت ست واین قسم در حمی وبائی اکثر حادث میگردد پنجم طویل واو آنست که حرکت انبساطی دراز تر باشد تا هوای بیرونی بیشتر اندرون رود واین قسم بسبب تنگی آلات تنفس وبسبب دردی که جذب هوا از سبب او دشوار شود مے باشد ششم قصیر واین ضد طویل است هفتم سریع واو آنست که حرکتهای انبساط وانقباض کوتاه شوند وسبب آن کثرت حاجت است زیرا که طبیعت میخواهد که هوای دخانی را زود تر بیرون کند وهوای تازه را اندرون کشد وگاه این قسم بسبب اسلی و آفتیکه اندر آلات تنفس واقع شود مے افتد هشتم بطی وآن ضد سریع است نهم متواتر واو آنست که مدت میان دم زدن کوتاه بود وسببش کثرت حاجت است وگاه این قسم بسبب آفتیکه بآلات واقع شود میباشد زیرا که از عظم باز دارد وطبیعت بدین سبب بتواتر رجوع کند دهم بار پس نفس باردیتان سرد شدن دل وتحلیل حرارت غریزی است یازدهم مختلف واختلاف واسباب این قسم موافق نبض مختلف باشد دوازدهم متضاعف واو آنست که حرکت انبساط یا انقباض بدو حرکت تمام شود مانند دم کودکان که هنگام گریستن مے باشد وسبب او یا آفتے بود در آلات یا کثرت حاجت سیزدهم منخرے واو آنست که کناره پره بینے را بجنباند واین نشان ضعف قوت مے باشد یا تنگی گذرگاه تنفس چهاردهم منتن واو آنست که بوقت انقباض از تنفس بوی بد پدید آید واین قسم دلالت میکند بر عفونت سینه پانزدهم نفس العسر واو آنست که آلات تنفس اندر هوا تصرف بدشوارے نماید. اما بول واو دلالت میکند بر حال کبد ومجارے بول وآنچه گرفته شود قبل از اکل وشرب واستعمال ملونات ومغیرات وبعد نوم واز حرارت آفتاب وهوا محفوظ بود وزیاده از شش ساعت تا وقت ملاحظه بروی نگذشته باشد وقبل از بول نمودن از امور نفسانیه وبدنیه وطبعیه واز کثرت نوشیدن آب وقے وجماع اجتناب نماید وبول صبیان نیز غیر متغیر است

واجناس بول هفت اند جنس اول لون است واو منقسم میشود به پنج اصول اصل اول اصفر است
واو بشش مراتب منقسم است مرتبه اول تبنی واو مشابه بآب کاه یعنی آبیکه دروگاه زرد رنگ تر
کرده باشند بود و دلالت میکند بر قلت صفرا و کثرت رطوبت و برودت و بقصور نضج مرتبه
دوم اترجی واو مشابه به پوست ترنج رسیده باشد و دلالت میکند بر نکوئی حال نضج مرتبه
سوم اشقر واو لونست زرد مائل بسرخی مرتبه چهارم نارنجی واو لونست زرد مائل تر بحمرت
از اشقر مرتبه پنجم ناریست واو لونست مثل نار مرتبه ششم زعفرانی واو لونست مشابه بشعله
زعفران و بر حرارت دلالت میکند و پوشیده نماند که بول اصفر رقیق دلیل هلاکت است
اصل دوم احمر است واو منقسم میشود بچهار مرتبه اول اصهب است و آن لونیست ضعیف الحمرة
قریب بابیض مرتبه دوم وردی واو لونیست مشابه بگل سرخ مرتبه سوم احمر قانی و آن لونیست که
سرخی در آن غالب بود مرتبه چهارم اقتم و آن لونیست بسیار سرخ که سیاهی زند و این چهار مراتب
بر غلبه دم و حرارت دلالت میکند اصل سوم اسود واو بر چهار مراتب منقسم میگردد مرتبه اول
سیاهی است که از طریق زعفرانی رسیده باشد یعنی اول لون اصفر زعفرانی بوده باشد
و بعده سیاه گردد و این دلالت میکند بر سودائی مستحصله از صفرا مرتبه دوم سیاهی است
که از احمر اقتم حاصل شود یعنی اول احمر اقتم بوده باشد پس از و انتقال نموده سیاه گردد و این
دلالت میکند بر سودای که از دم حاصل شده باشد مرتبه سوم سیاهی است که از سفیدی
حاصل شده باشد و این دلالت میکند بر سودائی مستحصله از بلغم چهارم سیاهی است که از خضرت
حاصل شده باشد و این دلیل سودای صرف بود اصل چهارم ابیض است و اسباب سفیدی
بول ده اند اول صعود حرارت بدماغ دوم سفیدی بول در امراض حاره سوم کثرت بلغم
چهارم قرحه مثانه و آلات بول پنجم بحران امراض بلغمیه ششم ضعف کبد هفتم سدد قویه
هشتم سوء مزاج بارد نهم حرارت کلیه دهم غلبه عطش اصل پنجم اخضر واو را پنج مراتب اند مرتبه
اول فستقی واو رنگیست پستی و دال بر برودت مرتبه دوم آسمانجونی واو رنگیست مثل رنگ
آسمان مرتبه سوم نیلنجی واو لونیست مشابه به آبی که نیل در وحل کرده باشند هر واحد
ازین دلالت میکند بر برد و کثیر مرتبه چهارم کراثی واو لونیست که سوادش بیشتر از نیلنجی و صفرت
او کمتر از صفرت فستقی باشد دلالت میکند بر احتراق اخلاط و مرتبه پنجم زنجاریست او لونیست
بخضرت و سفیدی مائل بود واو نیز دلالت میکند بر کثرت احتراق اخلاط جنس دوم

قوام بول است واو بر سه قسم است یکی رقیق واو دلالت میکند بر غلبه ضعف کلیه کثرت شرب یا
واندفاع رطوبت رقیقه وعدم نضج دوم غلیظ واو دلالت میکند بر کثرت اخلاط وعدم نضج و یا باشد
که بنضج وال بود سوم معتدل واو دلالت میکند بر نکوئی حال بدن جنس سوم صفا وکدورت
بول است پس صفا دلالت کند بر سکون اخلاط ونضج وکدورت دلالت کند بر عدم نضج وحرکت اخلاط
وگاه بر ورم باطنی وسقوط قوت دال بود وفرق در غلیظ وکدر آنست که قوام غلیظ مستوی باشد
وقوام کدر بضد آن جنس چهارم رائحه بول واو پنج نوع است یکی قلیل الرائحه واین دلیل برد مزاج
باشد دوم حامض الرائحه واین از حرارت غریبه باشد که در اخلاط بارد الجواهر افتد سوم حلو الرائحه
واین از غلبه خون بود چهارم منتن الرائحه یعنی بدبو واین از قرحه مجاری بود پنجم حریف الرائحه
واین بر کثرت صفرا دلالت کند جنس پنجم زبد بول است پس کثافت وطول بقائش وکثرتش
بر ماده غلیظ الزجه وبغلبه ریاح دلالت می نماید جنس ششم رسوب است واو بدو قسم منقسم
گشته قسم اول رسوب طبعی است واو آنست که سفید وته نشین ومتصل الاجزا بود ووقتیکه
حرکت دهند زود منتشر ومنبسط گردد وبسرعت نازل نشود واین دلالت میکند بر نضج ماده
بعد از رسوب سفید رنگ احمر بهتر است بعده زرد قسم دوم رسوب غیر طبعی است
واو منقسم بر یازده نوع میشود نوع اول خراطی واو مثل قشور باشد قسمی از ان قشور عریض
رقیق الجرم سفید رنگ بود وبخراش مثانه دلالت کند وقسمی از ان قشور اگنده سرخ رنگ
بخراش کلیه دال بود وقسمی از ان قشور کمد اللون که بر خراش اعضای اصلی دال بود وقسمی
است از رسوب خراطی متصغر الاجزا سرخ رنگ که دلالت میکند بر احتراق اجزای کبد ونیز
قسمی است از رسوب متصغر الاجزا که سرخ رنگ نبود دلالت کند بر جرب مثانه نوع دوم
دشیشی که وی را سویقی نیز گویند واو مشابه برنج احمر باشد دلالت میکند بر احتراق دم نوع
سوم لحمی واو مشابه بجوهر لحم باشد نوع چهارم دسمی واو مثل سمین می بود وبان [illegible] دلالت
میکند پنجم نوع مدی واو بر شکافتن قرحه خواه از نضج ورم بود خواه از نضج جراحت دلالت میکند نوع
ششم مخاطی [illegible] دلالت میکند بر خلط غلیظ مثل بلغم خام نوع هفتم شعری واو مثل تارهای مو باشد
که از اخلاط خام ورطوبت انعقاد واستطالت یافته باشد نوع هشتم خمیری واو مثل قطعهای خمیر
باشد واو دلالت میکند بضعف معده وسوء هضم نوع نهم رملی واو دلالت میکند بر سنگ مثانه
وعصاره گرده نوع دهم رمادی واین مثل خاکستری بود ودلالت میکند بر احتراق بلغم نوع یازدهم [illegible]

واین چون خون منجمد بود پس اگر این رسوب بآب ممتزج خواهد بود دلالت خواهد کرد بر ضعف جگر و اگر بضد آن باشد بر جراحت مجاری دال بود و بدانکه رسوب باعتبار محل منقسم میشود بسه قسم یکی غمام و او مثل ابر بر بول می ایستد و سبب او قلت نضج و بر آمدن ریح بطرف بالاست دوم معلق و او در میان قاروره می ایستد و سبب او کمی امرین مذکورین بود سوم راسب و او آنست که ته نشین شود و این قسم دلالت میکند در رسوب طبعی بر نضج و در غیر طبعی بر بدی حال بدن بجنس خلط و هم مقدار بول کثرتش دلالت میکند بر کثافت بدن که از برد واقع شود و بر اکل فواکه رطبه و بر سکون مفرط و بر استفراغ فضول کثیره چنانچه در بحران و قلتش دلالت میکند بر اسهال و ضعف قوت و فنای رطوبت و شدت حرارت بدانکه بول زنان غلیظ تر و سفید تر و کم رونق تر از بول مردان باشد اما براز پس افضل ترین براز آنست که سهل الخروج و متشابه الاجزاء و خفیف النارية معتدل القوام و مقدار و وقت و رائحه باشد و از زبد و غیره خالی بود و کثرت ناریت دلالت می نماید بر حرارت و غلبه صفرا و قلتش بر برد و خامی و بیاض دلالت میکند بر غلبه بلغم و سده واقع شود بمجاری مراره و این قسم منذر است بقولنج و یرقان و براز تدی و قیحی دلالت میکند بر انفجار ورم و این قسم اکثر با صاحبان متروک الریاضت حادث میگردد و فائده می بخشد و براز اسود دلالت میکند بجنیری که بول اسود دلالت میکند و براز اخضر اگر احتراق نبود پس زنجاری و کراثی دلالت میکند بر کثرت جمود و قلت مقدار براز بر قلت فضول غذائیه و احتباس آنها دگاه بر ضعف قوت دافعه دلالت مینماید و منذر بقولنج است و کثرت مقدارش دلالت میکند بضد آن و رقت قوام بر ضعف هضم و ضعف قوت جاذبه ما ساریقا و باکل غذاے مزلق و نزله و سده که در ما ساریقا واقع شوند دلالت میکند و لزوجت قوامش بر اکل غذاء لزج و اخلاط لزج دلالت میکند و اگر همراهش بد بود سقوط قوت بود و دلیل ذوبان بود و یبوست براز بر تحلل رطوبات و کثرت حرارت و قلت شرب آب و باکل اغذیه یابسه دال است و کثرت بول و زبد براز دلیل کثرت ریاح بود و براز بد رنگ بد بو دلالت بر هلاکت مریض نماید و اگر قبل از براز رطوبت مثل منی بر آید منذر بواسیر بود و چون بحران نیز از علامات داله احوال بدن مریض است ذکر ش می باید

فصل در بحران بدانکه بحران در لغت یونان باد سموم سوزنده را گویند و نزد اطباء بحران عبارت است از تغیر عظیم که دفعة واقع شود و نسبت کرده اند مرض را بالعدو و بدن را باقلیم و طبیعت را بالسلطان و یوم بحران را بروز قتال پس اگر درین روز مرض غالب شود

بحران تام ردی گویند و اگر طبیعت بمرض غالب شود بحران جید تام نامند و اگر مرض قدری
قلیل غالب آید بحران ردی ناقص گویند و اگر قدری قلیل طبیعت غالب آید بحران جید ناقص
خوانند و گاه بحران بانتقال ماده بود از عضوی بعضوی پس اگر انتقال بعضو خسیس بود بحران
انتقالی جید گویند و اگر انتقال بعضو شریف بود بحران انتقالی ردی خوانند و بحران جید آنست
که در انتهای مرض بنضج و بدفع ماده بود نه بانتقال و بحران که بخلاف بحران جید بود بد است
و بحرانیکه بدفع ماده بود پنج قسم است قی و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و هر یکی را ازین اقسام
علامات مخصوصه اند اما علامات قی ضیق النفس و غثیان و اختلاج لب زیرین و علامات اسهال
درد امعاء و ثقل بدن و درد پشت و قراقر و علامات رعاف ثقل سماع و دوی و طنین و سرخی
او و خارش بینی و علامات ادرار ثقل مثانه و کثرت غلظت بول و علامات عرق تری بدن
و موجیت نبض و انتفاخ بشره پس بحرانیکه بعرق و ادرار بود و ماده رقیق از آن مندفع گردد
و ازین سبب آنرا بحران ناقص گویند و بحرانیکه بقی و اسهال و رعاف بود تام باشد و بحران
در وقت تزاید ناقص و در انتها تام و در ابتدا مهلک باشد و روزیکه بحران حادث گردد مریض را
هیچ نهج بحریک نه دهند الا مدد طبیعت فرمایند مثلا اگر طبیعت برای اندفاع ماده بقی مستعد بود
تدبیر قی فرمایند و قس علی هذا فائده در تفسیر ایام باحوری و غیره روز
اول بحران روز دوم علامتی سوم واقع فی الوسط روز چهارم بحران روز پنجم واقع فی الوسط
روز ششم بحران ردی روز هفتم بحران محمود روز هشتم روز مسهل است روز نهم بحران
روز دهم مسهل روز یازدهم بحران روز دوازدهم مسهل روز سیزدهم بحران روز چهاردهم
بحران جید روز پانزدهم خلافی روز شانزدهم مسهل روز هفدهم بحران روز هیجدهم بحران
روز نوزدهم مسهل روز بستم بحران روز بست و یکم بحران روز بست و دوم مسهل روز
بست و سوم مسهل روز بست و چهارم بحران روز بست و پنجم مسهل روز بست و ششم مسهل
روز بست و هفتم بحران روز بست و هشتم خلافی روز بست و نهم مسهل روز سی ام
خلافی روز سی و یکم بحران روز سی و دوم مسهل روز سی و سوم مسهل روز سی و چهارم
بحران روز سی و پنجم مسهل روز سی و ششم مسهل روز سی و هفتم بحران روز سی و هشتم
مسهل روز سی و نهم مسهل روز چهلم بحران کما فی مجمع الحکمة و پوشیده نماند که در امراض مزمنه
عدد ماه سال چون عدد روزهای امراض حاده بود مثلا در ربع سوداوی هفت ماه چون هفت

نوبت غب باشد و همچنین بحران بعد یکصد و بست روز یا بعد هفت ماه یا بود هفت سال یا بعد
چهارده سال یا بعد بیست یکسال باشد و بقراط بعد چهل روز بحران روز شصتم و هشتادم و نود و بستم
روز بحران میشمرد و در حمی غب الیوم النوبت روز بحران روز بحران می باشد پس لازم است
که روز نوبت احکام بحران ملحوظ خاطر دارند و بدانکه از علامات اند علامات محموده و ردیه پس
علامات محموده علامات اند که بر زوال مرض دلالت کنند و علامات ردیه آنند که منذر به هلاکت
مریض باشند اما علامات محموده قائم ماندن قوت مریض و اشتهاء و عقل و هوش و حواس و نفع
یافتن از معالجات و سهولت برداشتن مرض و وقوع بحران جید بروز بحران و قائم ماندن نفس
طبیعی اما علامات ردیه دم زدن و زدن و لاغر شدن بن گوش و هوای سرد از بینی
بر آمدن و همیشه بیکجا نظر کردن و بجامه و دیوار دست زدن و خاموش ماندن و اضطراب بدون
روز بحران و پوشیده مباد که هرگاه بر روی مریض حمره پیدا شود و سبب ظاهری
آن پیدا نبود و مریض دست چپ بر سینه نهاده باشد پس بمیرد صاحبش بسیزده روز
و اگر در رگهای سر طاق پدید آید صاحبش بسته روز بمیرد و اگر در شبات که رگیست در گردن شبه
پدید آید صاحبش در پنجاه و دو روز بمیرد و اگر در مرض حار مثل سرسام بثره مثل پسته بمقدار
دانه انجیر بر زبان ظاهر شود صاحبش بروز اول بمیرد و اگر در بعض اصابع محموم حمره پیدا شود
صاحبش در دو روز بمیرد و اگر بر انگشت دست و پای چپ بثره بمقدار دانه باقلا ظاهر شود
صاحبش در شش روز بمیرد و اگر بهنگام وبا بثره براق بانگشت وسطی دست راست
ظاهر شود صاحبش بدوازده روز بمیرد و اگر ناخن پا سیاه شوند و در پیشانی بثره سرخ
پدید آید صاحبش بچهار روز بمیرد و اگر در ناخن های سر انگشت ها خارش پدید آید و رنگ
گردن سیاه گردد صاحبش بروز پنجم بمیرد و اگر بجلد پلک بثره یکی سیاه و دوم سرخ رنگ
مائل بزردی متولد شوند صاحبش بروز هفتم بمیرد و اگر بپلک یک چشم بثره نرم سیاه رنگ
مانند گردگان بر آید صاحبش در دو روز بمیرد و اگر از بینی مریض خون سرخ مائل بزردی
سیلان نماید و هم ابرش در دست راست بثره سفید سفیدی مائل ببید ظاهر شود صاحبش
بروز سوم بمیرد و اگر در ران چپ سرخ باده که ورمی است صفراوی و اندر وطولش بمقدار
شش انگشت باشد پدید آید صاحبش بروز بست و پنجم بمیرد و اگر بگوش چپ سفید و شش که
بثور لیست سخت مثل نخود ظاهر آید صاحبش در هشت روز بمیرد و اگر پس گوش چپ بثره سیاه پدید آید

صاحبش در بست وچهار روز بمیرد واگر پس گوش راست بثره مثل حرق نار پیدا شود صاحبش
در هفت روز بمیرد واگر زیر لحیه بثره مانند دانه باقلا ظاهر گردد صاحبش در پنجاه ودو روز بمیرد
واگر صدغ چپ حمرة که دروی سیاهی از ورم صفراوی ظاهر شود صاحبش بروز چهارم بمیرد واگر در صدغ
طاعون پدید آید صاحبش در سه روز بمیرد والله اعلم بالصواب **فصل در علاماتیکه دلالت
میکنند بر اخلاق** وآنرا علم قیافه وعلم فراست نامند واو استدلال از صورت وهیئت
ظاهرے بر خلق باطنے بود واگرچه اکثر مصنفین از ذکرش اجتناب نموده اند لیکن احقر
بیانش را انسب دانسته باو پرداخت پس بدانکه موی درشت علامت شجاعت وقوت دماغ است
وموی نرم علامت رطوبت مزاج وموی هر دو کتف وگردن علامت حماقت وبسیارے
موی سینه علامت وحشت طبع وموی سیاه علامت عقل وموے زرد علامت حماقت
بود وپیشانی فراخ بیشکن علامت خصومت وپیشانے باریک علامت خیانت وخساست
پیشانے متوسط باشکن علامت محبت است وابرو کشیده تا صدغ علامت حمق وابرو متوسط
میان خردی وبزرگی علامت دیانت وابروے خوش خم علامت دولت وابروے
پیوسته علامت دزدی باشد وخضرت وکبودے چشم باسفیدی لون علامت بی شرمی
وچشم ازرق علامت بدذاتے وچشم کبود علامت بیحیائے وچشم سرخ علامت شجاعت
وچشم سریع الحرکت در مردان علامت شجاعت ودر زنان دلیل بدکارے وچشم
بطئ الحرکت علامت نادانے وچشم متوسط میان خردے وبزرگی وسرخی وسیاهی
علامت هوشیاری وراست گفتاریست وگوش بزرگ علامت جهل ودرازی عمر وگوش
بسیار خرد علامت دزدی وحمق ومتوسط بینها علامت دانائے بود وبینی باریک علامت
نرمی مزاج وبینی کج علامت شجاعت وبینی پهن علامت کثرت باه وبینیکه سوراخش فراخ
باشد علامت غضبناکی است وفراخی دهن علامت شجاعت وبزرگی لب علامت
حماقت واعتدال لب بسرخی وسفیدے علامت عقل بود ودندان کج ونا هموار علامت
خیانت ودندان گشاده وبزرگ علامت امانت وذکی علمی است ورخسار پر گوشت علامت
جهل ورخسار لاغر وباریک علامت حسن رای باشد وگردن کوتاه علامت خبث ومکر
وگردن باریک ودراز علامت حماقت وگردن متوسط علامت صدق وعقل بود و
لاغرے کتفین علامت قبح سیرت باشد ودست راست اگر از دست چپ دراز بود

علامت شجاعت است و بخلاف آن علامت بزدلی و انگشتان دراز علامت عقل و هوشیاری
پستان مدور خوش قبه سخت پرگوشت که رگهای سرخ بر آن نمودار باشد علامت سعادت
و دولت و پستان دراز و پرگوشت علامت کثرت اولاد و پستان دراز کم گوشت علامت
افلاس است و شکم و سینه باعتدال علامت حسن رای و عقل و شکم بزرگ علامت جهل
و ناف عمیق و پرگوشت علامت دولت بود و ذکر دراز علامت افلاس و کم شهوتی و خال
سیاه بر ذکر علامت عیش و عشرت است و اندام نهانی زن بدکار بلند باشد و ران پرگوشت
و خوش اندام علامت سعادت و ران دراز بی گوشت علامت دهقانیت و حماقت بود
و حکم ساق مثل حکم ران است و پاشنه پرگوشت علامت دزدی و پاشنه دراز در رنج و فلاح
متوسط بود و پشت پا خوش اندام پرگوشت علامت سعادت باشد و ناخنهاے که از نصف
سرخ و نصف سفید علامت شجاعت است و هر دیکه در راه رفتن هر دو سرین خود را
بجنباند صاحب علت المشایخ باشد و زنی که در راه رفتن بسیار بجنبد و خم و چم بسیار داشته
باشد و چشمان [illegible] را بجانب چشم بگرداند علامات بدکاری و عیاری باشد مقاله دوم در قوله
جزو عملی از طب بر وجه کلی و او منقسم میشود بعلم تدبیر تندرستان
و بعلم علاج مرضی قسم اول تدبیر اصحاء و او منقسم میشود بتدابیر تدبیر اول در ماکول
بدانکه بهترین اغذیه آن غذا است که دم صالح پیدا کند مثل نان گندم که از
آفات سوختن مبرا بود و گوشت گوسفند یکساله و بهترین میوه‌ها انگور و انجیر رسیده
است و بعد اکل غذا چیزی که ضد مزاج غذا بود تناول نه نماید که مضرت میکند مثلا اگر
خیار یا کدو خورده باشد بالای آن شیر یا النعناع نخورند و اگر گندنا یا پیاز خورده باشند
عقب آن برگ خرفه نخورند و اگر غذای غلیظ مثل هریسه و نان فطیر و حلوا نشاسته خورده
باشند و سده حادث گردد دو پیاله زبیب که بخورند و سکنجبین ساده بنوشند و تقلیل غذا نمایند و گوشت
یخنی پلاو در زمستان نباید و با تابستان اولی است و وقتیکه اشتها غالب شود طعام بخورد
و هنوز که باقی بود دست از طعام باز دارد و اتفاقا اگر کدامی روز بخوردن طعام کثرت افتد
روز دوم تقلیل غذا کند و بهتر آنست که بیک اشتها نه روز یک مرتبه غذا خورده شود و بعد اکل
غذا حرکت خفیفه بهر انحدار غذا بهتر است و خواب ممد هضم و بعد خواب که بیدار
شوند قدرے جوارش معتدل المزاج باید داد و هنگام اکل ترتیب ملحوظ دارند

یعنی چیزی که لطیف تر و نازک تر و زود هضم بود اول بخورند و بعض گویند که غذا کثیف و غلیظ و دیر هضم
اول از اکل اشیاء لطیف بهتر است و بعد ریاضت چیزهای نازک مثل شیر و ماهی نباید خورد
زیرا که ریاضت معده را گرم می نماید و از حرارت معده چیزهای نازک فساد پذیرند و کسی را
که غذا بد گوارد و بر آن اعتبار نموده بتدریج بترک آن کوشد و بوقت اکل طعام نباید خورد زیرا که
لقمه اولی هضم شود و لقمه ثانی دور افتد و هضم ناهموار گردد و شخصی را که معده گرم بود باید که
علی الصباح چند لقمه نان با شراب لیمو یا غوره یا انار بخورد و بعده بریاضت پردازد و مردی را
که قوت هاضمه ضعیف بود غذای لطیف باید و صفراوی مزاج را غذای سرد و تر مثل کشک جو و
کدو و سوداوی مزاج را اغذیه حار رطب چون کشک مرغ فربه و بیضه مرغ مبرود مزاج را
اغذیه گرم و لطیف مناسب اند و شخصی که اغذیه غلیظه بهر قوت تناول نماید باید که بوقت گرسنگی
صادق خورد و کمتر نوش کند تا بخوبی هضم گردد و اغذیه یابسه و شور و تیز شهوت طعام
و چشم را زیان دارد و باید که غوره با دوغ و آلو یا شفتالو و برنج بسرکه و گوشت مرغ بجغرات
و آب یخ بمیوه و عسل بخربزه و شیر با شراب و سرکه و حموضات با ماهی و بیضه با مرغ و هر چه
زود هضم بود یا دیر هضم نباید خورد و مرغ را که با دوغ و حموضات را که در ظرف مس پخته
باشند مضر دانند و از و اجتناب ورزند و در زمستان غذای که مائل بحرارت و نیز بالفعل حار بود
و در تابستان غذای بارد که بالفعل بارد بود مناسب است و در ربیع و خریف غذای
معتدل باید خورد تدبیر دوم در مشروب بدانکه وقت نوشیدن آب عطش
صادق باید و معتدل المزاج بعد گذشتن یک ساعت بر طعام باستعمال آب اجازت
است و در طعام و قبل از طعام آب نباید خورد و الا کسی که عادت بود و خوردن آب بعد خواب
و حرکت عنیفه خصوصاً جماع و حمام ممتنع بود و بر خوا که نزد مسهل قوی و بوقت عطش کاذب آب
نباید نوشید و آب نهر یا چاه و آب باران با آب نهر ممزوج نه نمایند و آب معتدل البرد
از آب شدید البرد اولی است و آب گرم و نیمگرم بسبیل علاج باید نوشید و آب
بتدریج بنوشند و دم نزنند و آب ملح با حشاء و اعضاء تنفس و اعصاب مضرت دارد
و عیبکه ذکر الغمس یخس الافکار گفته اند بیان شراب ترک نموده شد تدبیر سوم
در حرکت و مراد از آن ریاضت است و ذلک پس ریاضت
وقتی باید که غذا از معده منحدر گشته باشد و وقت حرارت و برودت معتدل بود

در ریاضت بعد فراغت بول و براز مفید افتد و با امتلاء معده و خلاء او مضر و قبل از عرق آمدن ترک
ریاضت باید نمود و ریاضت بر دو قسم بود یکی ریاضت عام که بجمیع اعضا شامل بود و او نیز بر دو
نوع است یکی ریاضت صعب مناسب بجوانان و قوی مزاجان مثل کشتی گرفتن و تیر انداختن
دوم ریاضت لطیف و نرم مناسب بضعیفان و ناقهان مثل آهسته رفتن او بزورق نشستن
دوم ریاضت خاص که ضد عام است چون افکار که ریاضت دماغ و استماع اصوات لذیذه
که ریاضت گوش و نظر باشیای دقیق که ریاضت چشم است و ریاضت آلات تنفس باواز
بلند حاصل آید پس دلک و آن نیز نوعی از ریاضت است و دلک سخت بدن قوی سازد و نرم
خستگی زائل کند و گوشت هزال آرد و دلک از اعلی باسفل باید نمود و باید دانست که بعد
اکل غذای غلیظ ریاضت کثیر باید و در تابستان ریاضت کمتر و در زمستان بیشتر آن مفید بود
و همچنین بصبیان ریاضت قلیله لطیفه و بشبان قویه طویله و کهول و مشائخان را لطیفه طویله
مناسب است و ریاضت با بدان ضعیف و بعد جماع مضرت قوی دارد و تدبیر چهارم
در نوم و یقظه پس بهترین وقت خواب آنست که غذا از معده منحدر شده باشد
و بهترین خواب آنست که مغرق بود و اگر بهر اعانت هضم خواب منظور بود اول به پهلوی راست
بخسپند تا که غذا بقعر معده قرار گیرد و بعده به پهلوی چپ تا کبد بمعده مشتمل گردد و بواسطه تسخین
آن هضم کامل حاصل آید و بعد ازین بهیئت اولی رجوع فرمایند تا انحدار غذا از کبد اسهل بود و بشکم
خفتن ممد هضم است و بر پشت خفتن نزله و درد پشت و کابوس و سل و صرع پیدا نماید و خواب
بجا و معده مضر بود و کثرت در خواب نباید نمود و اگر خواب قلت پذیرد تدبیرش بتدهین دماغ
و بمشمومات فرمایند و خواب کمتر از شش ساعت مضر بود تدبیر پنجم در

استفراغ و احتباس اما استفراغ طبیعی آنست که بهر روز دو مرتبه
حادث گردد و اگر بخلاف این طبع را حبس یا کثرت استفراغ حادث شود تدابیر که در معالجات
ذکر خواهد یافت بحالات اصلی آرند **تدبیر ششم** در جماع بهترین وقت
جماع آنست که طعام از معده گذشته باشد و شیخ الرئیس گوید که وقت جماع را آخر شب
که بعد از تمامی هضم قرار داده اند بر آن اعتبار نباید نمود زیرا که آنوقت جوع است و جماع
وقتی باید که هوا معتدل و شهوت صادق و اوعیه منی ممتلی و قوت بدن قوی و نعوظ بکثرت بدن
متحمل بود و بهترین هیئت جماع آنست که محبوبه را به بستر نرم به پشت بخواباند و مرد بالای

او بباید و پاهایش را بر داشته و سرین ها را بلند ساخته هر دو پا را بهر دو پهلویش بچسپاند و سر زن
بر بالش بلند بگذارد و بشوق تمام دست در گردنش انداخته سر پستان عرعری اندک اندک بمالد و نیز
مساس عصبی که بر سر فرج زن واقع است لذت تمام می‌بخشند و بعده سر آلت را به پهلوی فرج
بساید تا شهوت زن غالب آید و هیئت چشمانش بسرخی گراید و نفس بلند کشد پس هرگاه این حالات
پدید آید ذکر را بفرج داخل نموده سر آلت را بفم رحم بساید الا یافتن فم رحم تا کرده کار را محال
بود پس باید که درین امر سعی نماید تا که لذت زن حاصل آید و ذکر را بسرعت و شدت اندرون
فرستد و بملایمت و نرمی بیرون آرد و هرگاه منی بجنبش آید زن را بخود کشیده آب دهد
و اگر زن بالای مرد سوار شود بدترین اشکال است و جماع به پهلو مضر بود و جماع بمنت و الحاح
و با زنان حائض و نابالغه و پیر و متروک الجماع و زنانیکه بواسیر دارند مضرت دارد و جماع با محبوبه
موجب فرحت و تقویت قوی بود و با غیر محبوبه موجب ضعف **تدبیر هفتم در حمام**
پس حمام معتدل نضج دهنده و دفع کننده فضلات و فربه کننده بدن و کشاینده مسامات است
و از کثرتش انصباب مواد باعضای ضعیفه و ضعف قوی لاحق میگردد و چنین گوید که بهترین
حمام آنست که قدیم البناء و وسیع الفضاء بود و هوای آن خوشگوار و آب او شیرین
باشد و بهتر آنست که حرارت حمام موافق مزاج شخصی که داخل حمام شود باشد و حمام باید که
بسیار گرم و نیم گرم نباشد بلکه بحیثیت معتدل باید که بزمانه معتدل جسم صاحب حمام
عرق آلوده گردد و بدانکه خانهٔ اول حمام سرد و تر است و دوم گرم و تر و سوم گرم خشک
و استحمام بخلو معده احداث یبوست کند و بر پرے آن فربهی آرد والا حدوث سده کند پس
لازم است که قبل از استحمام سکنجبین و غیره بنوشند و بحمام خروج و دخول بتدریج بعمل آرند
و تا مدت طویل در آن قیام ننمایند و قرشی گوید که یابس مزاج را آب اکثر از استعمال هوا
واجب است و رطب مزاج را بالعکس آن و صاحبان ورم و تفرق اتصال و غیره را استحمام
لازم نیست و اغتسال با آب کبریتی صاحبان فالج و رعشه و تشنج و اوجاع مفاصل را نفع
دارد و آب بارد مقوی بدن است الا استعمالش بوقت ظهر بعد هضم غذا جوانان
و حار مزاجان را مناسب است و اغتسال با آب سرد صاحب ضعف معده و تخمه
و نزله و تشنج و صبی را مضرت نماید **تدبیر هشتم در فصول** در شروع فصل
ربیع باسهال و فصد تنقیه بدن کنند و تقلیل غذا و مسکنات مواد و ریاضت معتدل و

اجتناب از اشیاء حار رطب مثل لحوم بعمل آرند و در فصل صیف لبقی در تلیین طبیعت مبادرت
فرمایند و از کثرت غذا و شراب و ریاضت پرهیزند و استعمال اغذیهٔ لطیفه و فواکه رطبه مفید و در
فصل خریف از کثرت اکل فواکه و جماع وقی و از آب بارد و شرب آن و غسلاً پرهیزند و بمسهل معتدل قوت
و فصد تنقیهٔ بدن کنند و استعمال اشیاء قلیل الرطوبت و حرارت و غسل آب نیم گرم و در مکان
بارد خواب نمودن بهتر است و در فصل شتاء از فصد وقی پرهیزند و استعمال اغذیهٔ غلیظهٔ قویه
حاره و لحوم مفید است **تدبیر نهم** در فساد هوا هرگاه که فساد در هوا پدید آید از
اغذیهٔ رطبه پرهیزند و تریاق مثرودیطوس احتیاطاً باستعمال آرند و اگر مزاج بارد بود حلتیت
نیز مفید است و اگر اتفاقاً رطوبت فضلیه در بدن جمع آید به تنقیهٔ بدن متوجه شوند الا از تحریک
تسکین اولی است و خانه از گلاب و دیگر عطریات معطر دارند و اصلاح هوا از بخورات مثل بخور عود
فرموده باشند و صندل وغیره بویند **تدبیر دهم** در صبیان و شبان و کهولان
و مشائخان و مسافران اما صبیان پس غذا و جمیع تدبیر شان سرد و خشک بقیه از افراط
باید نمود اما شبان پس غذا و جمیع تدبیر شان بارد و رطب باید اما کهولان پس غذا و جمیع
تدبیر شان گرم و تر باید اما مشائخان پس اگر از اعراض ظاهریه آنها برودت و یبوست یافته
شود غذا و جمیع تدبیر گرم و خشک باید اما مسافران پس کسیکه اراده سفر کند اول تنقیه
بدن نماید اگر بدن ممتلی بود و به ریاضت و بیداری و تشنگی و پیاده رفتن مثل آن بچیزیکه
در سفر حاجت افتد عادت کند **تدبیر یازدهم** در زن
حامله پس وقتیکه علامات حمل مثل انسداد حیض و تنقیه از جماع و بزرگی شکم
و صلابت مقام رحم و تهوع و غثیان و سیاهی سر پستان وغیره ظاهر شود از فصد وقی
و اسهال و حمام و از آواز دهشت ناک و ریاضت و رنج و غم دیگر به چهار ماه پرهیزند و بعد
چهار ماه اگر ضرورت قوی افتد باک نیست الا باز بوقت شروع ماه هفتم
اجتناب از امور مذکوره واجب است زیرا که درین وقت جنین قریب خروج می باشد
و ازین امور بوی خستگی حاصل می آید و نزد ایام ولادت غذای لطیف دهند و
گاه گاه سکنجبین و گلقند بخورند و از خانه تا بزانو روغن کنجد بمالند **تدبیر دوازدهم**
در مولود وقتیکه از رحم مادر بدر آید نافش از بالای چهار انگشت قطع کنند و باهستگی
و نرمی کنار نافش را دور نموده رشته بر آن پیچند و پنبه بزیت تر

نموده بالای آن گذارند و مولود را باب نمک نشویند باحتیاط که آب در گوش و بینی نرود و بعده
از آب شیرین نیم گرم غسل دهند و قدری شهد خالص بلیسانند و بجامه پیچیده هر عضو را برجای خود
بوضع شایسته بدارند و بخانهٔ تاریک پرورش نمایند و از هوای خارج اجتناب کنند لیکن
بتدریج باد و عادی کنند **تدبیر سیزدهم در مرضعه** پس مرضعه را باید که
از جماع و ریاضت و از ماکولات غیر مناسب که شیر را فاسد کنند و اغراض نفسانیه پرهیز د
و مرضعه باید که جوان خوب صورت معتدل المزاج و بزرگ پستان باشد و شیر آن معتدل القوام
و از زائیدنش چهل روز نگذشته باشند **تدبیر چهاردهم در شیر دادن**
بدانکه در حق مولود شیر مادر بهتر است الا در شیر دادن اگر از کدامی سبب مادرش متعذر بود
تا مرضعه موصوفه شیر دهد و تا پنج روز باین نهج شیر دهند که قطعهٔ پنبه بشیر تر کنند و در دهنش گذارند تا
باعضای دهن آن مضرتی نرسد بعده از پستان مادر یا مرضعه شیر دهند و پوشیده نماند
که تا چهل روز از ولادت شیر زن ناقص میباشد **فائده در اصلاح شیر**
پس اگر شیر غلیظ بود ریاضت معتدل و ملطفات چون سکنجبین بزوری معتدل استعمال نمایند
و اگر رقیق بود اغذیهٔ مغلظه مثل هریسه تناول کنند و اگر شیر بمقدار کثیر بود تقلیل غذا نمایند که از
فساد ایمن باشند و اگر قلیل بود بعلاج آن پردازند و بدانکه بعد دو سال طفل را عادی
اکل و شرب نمایند الا از اکل اشیاء حار و بارد قوی الاثر و حامض ترسند و اگر
بهنگام شیر دادن دوا از طفل بحاجت استعمال حموضات افتد تا اول معده را از شیر
پاک کنند بعده باستعمالش پردازند **تدبیر پانزدهم در برون آمدن دندان**
پس وقتیکه علامت برون آمدن دندان ظاهر شود آن وقت بروغن بابونه و عسل مرلثه بمالند
و پیه مرغ و مغز خرگوش نیز بر گردن و لثه مالیدن خوب بود و اگر انگشت بسیارے بجاید
دهنش بعسل و نمک بشویند و قطعهٔ اصل السوس مقشر کرده بدست او دهند بدانکه
اگرچه این مقام معالجات نیست لیکن بمصداق آنکه الجنس یذکر بالجنس معالجات امراض
که اکثر بطفلان لاحق میشوند مجملاً بیان کرده می آید **فصل در امراض**
اطفال و علامات و معالجات آنها ام الصبیان
و آن مرضیست که رطوبت غلیظ یا ریح غلیظ در سر طفل محتبس شود و از آن
سبب طفل دست و پای خود را می پیچد و لف بدهن آرد علاج در وقت

حدوث دست و پا را گیرند و کف دست و پا بچیرے خشن بمالند و بعد گذشتن حالت اگر تپ شدید
و تشنگی باشد حجامت ساق مع الشرط نمایند و مدام از دوا و غذا تلئین طبیعت کنند و بعد غذائے
خفیف دہند و اگر تپ و تشنگی نباشد بکر تنقیہ بہ مسہل گرم کنند لیکن از غاریقون و تربد پرہیزند
و جدوار با شیر مادر سائیدہ دادن مفید است و مرضعہ جوارشات و معاجین گرم توان داد
و باشد کہ این مرض خود بخود بوقت بلوغ زائل گردد **عطسۃ متواتر** اگر سببش ورم
حار نواحی دماغ باشد و تپ یا حرارت نیز بار بود علاجش چون علاج سرسام شبان
نمایند و اگر از سردی بود کہ بسر رسیدہ باشد اطلیۂ حارہ بکار برند **عطاس**
بضم عین مہملہ ورمے است حار کہ بدماغ صبیان حادث شود علامت آن عدم سیری
از آب و زردی چشم و درد آن علاج تبرید و ترطیب دماغ نمایند از کدو و خرفہ و روغن گل
و قدرے سرکہ و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و در صورت قبض طبیعت آب
کدو با شیر خشت و آب عناب مفید بود و مرضعہ تقلیل غذا کنانند و ہر چہ ذی قبض بود
بخورانند **اجتماع الماء فی الراس** گاہ باشد کہ رطوبت مائیہ در سر اطفال
داخل قحف بالائے غشاء صلب جمع آید و علامت این قسم آنست کہ چشم باز ماند و این
قسم علاج پذیر نیست و باشد کہ رطوبت مذکورہ بخارج قحف زیر جلد سر بسبب خطائے
قابلہ کہ بعد ولادت سر طفل را بشدت غمز کنند و ازین سبب دہن رگہا کشادہ شود
و خون رقیق بیرون آید جامد و زیر جلد جمع گردد و علامت این قسم آنست جلد سر بلند محسوس
شود و طفل بسیار گرید و بیدار ماند و رنگ جلد بحال خود ماند و بانگشت فرو نہ نشیند
و اگر بخلاف این علامت رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد کہ بانگشت فرو نہ نشیند
و وجع محسوس شود و رم باشد علاج نظر کنند کہ رطوبت قلیل است یا کثیر پس بر
تقدیرین یا محصور دران مکان است یا غیر محصور پس اگر کثیر المقدار و غیر محصور است
علاجش خطر دارد و اگر قلیل المقدار و محصور است علاج آن چنین کنند کہ اول موے سر
تراشند بعد ازان بابونہ و اکلیل الملک و سبوس گندم در آب بجوشانند و نطول نمایند
بعدہ ادویہ گرم و خشک مثل زعفران و غیرہ ضماد کنند و در صورت ورم علاج سرسام باید
نمود **تشنج** اگر بسبب یبوست بود بعد استفراغات و حمیات واقع شود علاج آن
از مرطبات کنند و اگر بسبب قبض طبع بود تلیین طبیعت نمایند و

اگر از بیخوابی بود تدبیر نوم کوشند و اگر وقت برآمدن دندان بسبب الم واقع شود تدبیر آن کنند
و اگر بسبب ضعف و فساد هضم بود اصلاح غذاء مرضعه و طفل بعمل آرند **کثرت البکاء** اگر
درد گوش و درد چشم بود علاج آن مثل درد گوش و چشم جوانان کنند و اگر بسبب فساد شیر
و درد معده بود علامت آن از نفی راحت یافتن **علاج** اصلاح شیر و تنقیه معده کنند
الفزاع فی النوم اگر از دیدن خوابهای پریشان بود علاج آن بحیلهٔ شایسته ازالهٔ توهم
نمایند و اگر بسبب فساد غذا بود علاج آن تقلیل غذا کنند و بعد اکل غذا منع از خواب نمایند
و گاهی طفل را حالتی مثل کابوس حادث میگردد و علاجش مثل علاج کابوس است
زکام و نزله علاجش مثل علاج جوانان کنند **حول** و آن بسبب سوء تدبیر شیر دادن
و بعد صرع لاحق شود **علاج** جامهٔ رنگین بطرف مخالف میلان چشم آویزند **احتباس الشئ**
فی مجری الانف علاج آن اول اندرون بینی را چرب کنند بعده چیزی که عطسه آرد
ببویند **قلاع** علاجش مثل علاج بزرگان کنند **صریر الاسنان فی النوم**
و آن مرضیست که طفل در خواب دندان میساید **علاج** بعد از نضج مسهل گرم دهند و عاقرقرحا
در شهد سائیده بر لثه مالند و طفل را سر نگون کنند که رطوبت سیلان نماید و ورم لثه
آن بوقت برآمدن دندان حادث شود علاجش تدبیر برآمدن دندان نماید **استرخاء**
لهات علاج آن شب یمانی سائیده بعسل آمیخته بر لهات مالند **سعال** و آن از کثرت
رطوبت حادث شود علاجش چون علاج سعال تاغنی بزرگان نمایند **ذبحه** ورم ریه است
که هرگاه بطفل عارض شود نفس زود زود زند **علاج** بمنضجات و مسهلات تنقیه بلغم نمایند
و سینهٔ مریض را از هوای سرد محفوظ دارند و اگر مرض بشدت بود و انتظار نضج نکشند خون
خرگوش در عرق گاوزبان نوشانیدن مفید است **فواق** علاج آن جوز هندی با شکر سفید
بدهند و دانه هیل نیز مفید است **قی شدید** اگر بسبب فساد شیر بود اصلاح کنند
و اگر از انصباب صفرا یا بلغم بر معده بود و علامت آن خروج اوست علاجش تنقیه نمایند **اسهال**
و آن بر وقت برآمدن دندان حادث شود بند نباید نمود و بوقت ظهور مضرت تدبیر برآمدن
دندان نمایند و اگر مضرت بحد کثرت رسد طباشیر و زهر مهره حابس جائز است **مغص**
چون باطفال عارض شود خود را می پیچند **علاج** نمک و زیت و آب نیم گرم بمثانه گاو
انداخته بر شکم طفل تکمید کنند **تولد دیدان** یعنی کرمها که در مقعد طفل متولد میشوند

علاج حفض و کمیله همراه آب بدهند و دخان منجمد یعنی دخانیکه در سقف مطبخ پیدا شده و ناس سورتی هر دو را هموزن آمیخته در مقعد پر کنند و از دست مقعد را اندک اندک بزنند خروج مقعد اکثر اطفال را مقعد بیرون می آید پس باید که اول او را از دست رو کنند و اگر مشکل شود از روغن و موم و شیر گاو چوب کنند تا زود باز گردد و خشت نیمگرم برو گذارند البول فی الفراش طفلیکه بول در فراش کند علاج آن کندر و خولنجان و جفت بلوط و گلنار هموزن کوفته بیخته سفوف سازند و استعمال کنانند و مشک و جند بیدستر در روغن سوسن سائیده بر مثانه ضماد نمایند و معجون فلاسفه مداومت کنانیدن مفید بود و از اشیای سرد پرهیز دهند حمیات اطفال را اکثر تپ خلطے حادث میشود پس علاجش مثل علاج بزرگان کنند لیکن در تپ دموی اگر طفل زیاده از شش ماه بود در پس گوش او شرط زنند و قدری خون بگیرند و زلو چسپانید نیز بهتر است جدری و حصبه باید دانست که مادهٔ جدری خون است و مادهٔ حصبه صفرا پس مناسب که بنا بر تقدم حفظ صحت در ربیع زلو پس سر بچسپانند و حجامت مع الشرط بعمل آرند و تنقیه بدن کنند و بقولات سرد و حموضات بخورانند و اگر بلحم طبع راغب گردد لحم را به بقولات بارده پخته تناول نمایند و اگر ازین تدبیر مطلب حاصل نیاید جدری حدوث یابد در بر آوردن آن کوشش کنند و از حدوثش نترسند مرواریدکو چاک بقدر ده دوازده دانه بخورانند و سر در گوش و بینی دمند تا که تمام و کمال بر آید و چون نمودار شود شیرهٔ عناب عرق عنب الثعلب گاؤزبان نبات سفید خاکشی بقدر مناسب بطفل دهند و اگر طفل ضعف باشد عرق کیوڑه نیز باید داد و اگر جدری در برآمدن دیر نماید در روز چهارم بگذرد بدوای مذکوره عدس و سبوس گندم و شکر سرخ اضافه نمایند و تفتیح مسامات درین باب نفع تام دهد و اگر اسهال باشد نیز عدس مسلم و مروارید مناسب است و اگر بخارش که علامت بد است پدید آید بچوب گز و بهیج پتر بخور کنند و دود دش بدن طفل رسانند و اگر بیهوشی عارض گردد بتقویت دل کوشند و غذا در وقت بر آمدن برنج بشکر پخته و نخود شیرین و نان شیرین و کهچڑی و دال مونگ و عدس بدهند و بموسم سرد عرق گاؤزبان بجای آب باید داد و اگر آبله های جدری بسیار بر آید و بجراحت انجامد و متعفن شوند قدری کافور در روغن دار حل کرده استعمال نمایند و خاکستر پا چلید شتی درین باب مفید است و روغن کنجد نیمگرم

مالیدن ازاله خشک ریشه کند و اگر زیر خشک ریشه رطوبت پدید آید مرداسنگ و سفیده بران
پاشند حمیقا و آن دانه‌های بزرگ سفید رنگ که زیاده از چند دانه برنمی آیند از قسم جدری
می باشند و احتیاج بعلاج ندارد و اگر حاجت افتد علاجش مثل علاج جدری کنند الا اسکتر
از و حمرة یعنی سرخباده علاج آن هرگاه حادث شود بمرضعه مصفیات خون مثل شاهتره
و صندل سفید و برگ حنا دهند و یک حب از حبوب سرخباده در شیر مرضعه سائیده بطفل دهند
صفته رسوت صندل سرخ هریک دو ماشه نرکچور ته ماشه چاکسو چار ماشه افیون یک
ماشه مرداسنگ چار سرخ زردچوب حنا هریک تا یک ماشه برگ نیب برگ بکاین هریک
پانزده عدد ادویه کوفته بیخته با برگ ها آمیخته در آب بقدر نیم ماشه حب بندند و اگر
حاجت قوی افتد علق و حجامت مع الشرط بکار برند سعفه یعنی گنج سر وقتی که حادث
شود علاج آن از حجامت و علق خون بگیرند و این طلا بعمل آرند صفته آمله سوخته نیلوتهوتهه
سوخته فلفل سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مرداسنگ همه را باریک سائیده در
روغن زرد که یکصد و یکبار در آب شسته باشند آمیخته تیار سازند و نیز طلای روغن سیاه
که دران کمیله سوخته باشند مفید است

قسم دوم در علاج مرضی

بدانکه علاج مرضی منحصر است لبسته اشیا یکی تدبیر دوم استعمال ادویه سوم اعمال بالید
اما تدبیر و آن تصرف در ستة ضروریه است باختیار کردن چیزی که استعمالش اگر
و قلتاً نوعاً و مقداراً واجب باشد و گرنه از جهت کیفیت مثل حکم ادویه بود و پس ازان احکام
اند که مختص اند بغذا مثلاً واجب است که مریض از غذا وقت نوبت و انتهای مرض در امراض
حاده حذر کنند و اگر بروز بحران مریض متحمل نبود و قوتش ضعیف باشد از غذا باز دارند
و اگر متحمل باشد بخلاف این عمل کنند و گاه حاجت بدادن غذای غلیظ بطئ النفوذ وقتی که بتایید
حس عضو مطلوب باشد می افتد و اگر خوف سده بود از غذای مذکوره بپرهیزند و گاه احتیاج
بدادن غذای لطیف سریع النفوذ وقتیکه قوت و بدن مریض قادر بهضم غذای
بطئ النفوذ نباشد می افتد و خوردن غذای غلیظ بر غذای لطیف سریع النفوذ نباید و در
امراضیکه زمانه انتهای آنها قریب بود تقلیل غذا فرمایند بخلاف امراض مزمنه
و گویند اگر غذا تصدیق برای قوت بود عدد او ست لبسبب صداقت
مرض که او عدو قوت است پس استعمال غذا در مرض لبقید ضرورت

لازم است وتخصے را کہ بدن از کثرت اخلاط خالی وہضم واشتہا قوی بود آن را غذا اکثیر المقدار
وکثیر الغذا ارشاید وآنرا کہ حالش بخلاف این بود حکم غذا او آن نیز لضد آن باشد وکسی را کہ
حالش متشبہ بین الحالتین المذکورتین باشد حکم غذا او آن متوسط در حکمین مذکورین بود وایلاقے
نویسند وقتیکہ ارادہ بحفظ قوت مریض کردہ شود آن وقت لازم است کہ از غذا چیزے
مریض عطا نمایند الا رعایت ہفت امر مرعے دارند یکی نظر کنند بطبیعت مرض پس او حاد یا
ساکن یا متوسط خواہد بود پس اگر حاد بکثرت بود بحرانش در روز دوم وسوم وچہارم وششم
واقع خواہد شد واگر متوسط یعنی حادے علی الاطلاق باشد بحرانش بروز ہفتم ونہم ویازدہم
وچہاردہم خواہد بود پس اگر حاد بکثرت بود وتا وقت انتہا قوت قوی ومریض بحال خود ماند
از غذا منع کنند وغلیل ہیچ نخورد الا شے قلیل از جلاب کہ از شکر گیرند بحیثیتے کہ بونش وطعمش بکثرت
بود تیار کردہ باشند واین تدبیر مسمی میشود بغایت لطافت واگر مزاج مریض یا فصل بسیار
گرم بود بعد از جلاب سکنجبین در آب گلاب حل کردہ بدہند وبغیر آب یا گلاب فقط بالسکنجبین
اقتصار نورزند واگر مرض حاد علی الاطلاق بود بروز اول ماء الشعیر رقیق بجلاب یا بشربت بنفشہ
دہند واگر صفرا بکثرت غالب بود آب انارین باید داد وبروز ششم قدری آب انارین
وجلاب بنوشند وغیر ازین ہیچ ندہند ووقتیکہ عطش غالب آید تسکین بگلاب فرمایند
واگر مرض حادے علی الاطلاق بدین نہج بود کہ بحرانش بروز ہفتم وچہاردہم واقع شود بیک روز
دو مرتبہ ماء الشعیر غلیظ دہند واگر درین قسم شہوت قوی بود بوقت صبح ماء الشعیر وبوقت
شب مزورہ اسفاناخ خورند واین را تدبیر لطیف گویند واگر مرض ساکن بود تدبیرش تدبیر
غلیظ نمایند یعنی دراج وزردہ بیضہ مرغ نیمبرشت بخورند واین تدبیر مسمے میشود بمرض تدبیر
غلیظ وبصحت تدبیر لطیف پس در مرض ساکن در ابتدا تدبیر غلیظ نمایند وقلیلا قلیلا کم کردہ
باشند بحدیکہ بوقت انتہا از غذا منع نمایند ودر امراض مزمنہ تدبیر غلیظ بعمل آرند زیرا کہ تدبیر
لطیف ممتنع بود ودر امراض مزمنہ تدبیر غلیظ بدین طریق بعمل آرند کہ بوقت انتہا لطیف
نمایند وتدبیری کہ بتقویت قوت ومدد مرض نماید مسمی میشود بتدبیر غلیظ وتدبیریکہ بضعف قوت ونقصان
مرض کند مسمے است بتدبیر لطیف وغذای کہ بمقدار حاجت خوردہ شود وحفظ صحت نماید
وجوہرش جید بود وبتدبیر معتدل موسوم است وتدبیر معتدل مناسب با امراض مزمنہ بود ومع
تدبیر لطیف بمرض حاد کہ قوت وبہ آن قوی بود ومریضیکہ امتلا ندارد باشد وقوت قوے بود

تدبیرش لطیف کنند و مرضیکه باستفراغ و باقوت ضعیف بود تدبیرش غلیظ بمقدار قلیل باید
و مرضیکه از استفراغ باشد و قوت قوی بود و در مرضیکه از امتلا باشد و قوت ضعیف تدبیر
معتدل مناسب است دوم نظر کنند بعادت مریض پس اگر عادت مریض بکثرت اکل بود
دفعةً مریض را از اکل غذا در نوبت و نه در ابتدا از نوبت و نه در تزاید نوبت و نه در انتها و نه
در امراض حاد باز ندارند زیراکه از نخوردن غذا اینچنین شخص غشی حادث میگردد خصوصاً اگر صفراوی الجثہ
وضعیف القوت بود و اشخاص قوی و فربه راکه از عدم غذا ضعیف و نحیف میشوند ممانعت غذا
خطر عظیم دارد و شخصے راکه در معدہ خود بوقت تاخیر غذا احساس الم شود و آثر الوقت تاخیر غذا
ماء السعیر رقیق دہند و اگر عادت مریض بقلب اکل بود آنرا ممانعت غذا اگر نمایند و ماء الشعیر رقیق
بقدر قلیل و آب انارین دہند سوم نظر کنند بجثہ مریض اگر بشرہ علیل رقیق و متخلخل باشد
ممانعت غذا نه نمایند و اگر ضد آن بود تدبیرش لطیف نمایند چہارم نظر کنند بشہوت مریض پس
اگر طبع مریض ابشئ نفعش قلیل است راغب باشد و کراہیت پذیرد بچیزیکه نفعش کثیر است
تا درینصورت لازم است که چیزی که طبع مریض بآن راغب است قبول کنند و اگر طبع مریض
بچیزی که مضرت آن کمتر است یا بچیزیکه اصلاح مضرت آن بشئے دیگر ممکن باشد راغب بود تا نظر کنند
که مضرت در دادن کثیر است یا در ندادن آن پس درصورتیکه مضرت قلیل بود آن را اختیار
کنند پنجم نظر بوقت نوبت کنند پس اگر نوبات حمے بنظام واحد باشند تا بوقت نوبت و قبل از شش
ساعت نوبت و بوقت نقصان حمے بغیر زائل شدن حرارت حمے ہیچ غذا العلیل ندہند
و اگر وقت انحطاط نوبت یا وقت انقضاے نوبت وقت غذاے مریض بود از اکل غذا
باز ندارند ششم نظر بسن مریض کنند پس اگر مریض طفل یا شیخ بود از غذا ممانعت نکنند الا غذای
کثیر بوقت واحد ندہند مگر بتفاریق و حال کہل و شباب را میان حال طفل و شیخ متوسط دانند
ہفتم باسباب منع غذا نظر کنند اگر در امعاء یا بمعدہ ثقل فضلۂ غذاے بود بعد از انحدار
ثقل و فضلۂ غذاے غذا دہند و گاه بمریض استفراغ برای احتیاج بمسہل یا فصد یا حقنه می افتد
پس درینصورت بعد از استفراغ بغذا رخصت است اما استعمال
ادویه و او بر دو نوع است یکی از داخل و دیگرے از خارج اما استعمال دوا از داخل یا بحبس
یا استفراغ یا تغییر مزاج دہد یعنے تعدیل مزاج نماید یا تنقیه و حبس و از خارج یا زیادہ میکند مثل
دوای منبت یا ناقص میکند در بدن چون دوا حاد یا منع میکند چیزی را از خروج که برے آید

از بدن مثل دوای رادع یا تغیر سدید مزاج را چون دوای معدل و باید دانست که اگر دوا انخارج
ضماد یا طلاء بهر تحلیل یا تلیین اورام استعمال نمایند زیاده از دو ساعت نگذارند بلکه بعد از دو ساعت
موضع را از دوا پاک نمایند و به آب بابونه بشویند و بعده روغن چیزی مالند و اگر برای علل
کبد و طحال استعمال کنند بخلو معده بهتر است و اگر برای علل اعضاء رئیسه استعمال کنند خرقه ضماد را
بعود و عنبر نمایند و اگر استعمال های حرارت قلب و دماغ بود خرقه آن را بر وقت گرم شدن
تبدیل نمایند خرقه دیگر آلوده نهند و فرق در ضماد و طلا آنست که طلا رقیق بود و ضماد غلیظ و اقسام
استعمال خارج غیر از ضماد و طلا که مذکور میشوند چند نوع اند یکی لخلخه و او دوا مرکب است
که بویند و گویند که لخلخه ظرفیست که میاه مناسبه مثل ماء الورد و غیره در آن بنهند [illegible]
دوم قطور و او دوائیست سائل که در چشم یا در گوش یا در بینی چکانند و قطوری که در گوش
استعمال نمایند لازم است که نیمگرم باشد سوم شموم و او آنست که چیزی تر یا خشک بویند
پس اگر چیزی تر بشیشه افتاده است لخلخه نامند که ذکر یافت و اگر چیزی خشک است شموم نامند
چهارم نفوخ و او آنست که چیزی خشک در بینی و غیره دمند و اکثر استعمالش بوسیله انبوبه
میشود پنجم سعوط و او قسمیست از قطور و اکثر استعمال آن در تنقیه دماغ از مسهل
و حقنه بهتر است الا لازم است که بوقت کثرت ماده اول تقلیل آن بمسهل و حقنه نمایند بعده
سعوط بعمل آرند ششم عطوس و آن چیزیست عطسه آور هفتم وجور و او آنست که چیزی
سائل بحلق ریزند و این قبل از وارد شدن در معده اثری نماید و استعمالش اکثر در امراض
دماغ میکنند هشتم سنون آنکه چیزی خشک بر دندان بمالند نهم کحل و آن چیزیست
خشک که از میل در چشم کشند و استعمال کحل حار مزاج را شب باید و بارد مزاج را در آخر
روز دهم ذرور و آن چیزیست خشک که در چشم یا بر جراحت پاشند یازدهم برود
و او آنست که ادویه را سرد نموده در چشم کشند دوازدهم تمریخ و او چیزیست
تر که بر بدن مالند سیزدهم فتیله و او آنست که چیزی طویل را در دوا تر کرده بر یا در
قبل یا در بینی یا در گوش یا در جراحت نهند چهاردهم حمول و او آنست که لته را در دوا
تر کرده در دبر یا در قبل دارند پانزدهم فرزجه و او حمولی است که مخصوص
بفرج زن باشد شانزدهم غرغره و استعمالش بعد تنقیه بدن باید و در زمانه انتها کنند
هفدهم کماد و او بر دو نوع است یکی کماد رطب و آن نیز بر دو نوع است یکی آنکه چیزی

رطب مثل آب حار و گلاب وغیره را در مثانه گاو انداخته گرم گرم بر عضو نهند دوم آنکه در چیزی
رطب اسفنج یا خرقه را تر نموده گرم گرم بر عضو نهند و این نوع تکمید از قسم اولی قویتر است لهذا جگر
و معده را اگر حاجت تکمید افتد بجز تکمید مثانی و استعمال نتوان کرد دوم کماد یابس و آن انست که چیزی
خشک را مثل نمک و سبوس در خرقه بسته گرم کرده تسخین عضو نمایند و در ابدان رطب و هوای
رطب تکمید یابس بهتر است هیزدهم **نطول و سکوب** پس نطول آنست که چیزی سائل را
بر بدن بفاصله بلا توقف ریزند و سکوب آنست که چیزی سائل را بر بدن بتوقف ریزند و استعمال
سکوب آنجا بکار برند که عضو علیل را تاب نطول نبود یا مریض طفل بود و تحمل او را از تطویل نه نماید
و بر جگر و معده عند الضرورت غیر از سکوب نطول را بکار نبرند زیرا که نطول قویتر از سکوب
است نوزدهم **بخور** و او آنست که ادویه مفرده یا مرکبه در مجمر نهند تا بویش بدماغ رسد
و اگر بخور بعضو مخصوص مثل گوش و دندان و مقعد و رحم دهند پس لطیفه نسبت بدان
عضو باشد استعمال نمایند مثلاً اگر در گوش وغیره دهند بوسیلهٔ قمع در رود و رسانند
و اگر در مقعد و رحم دهند بخور بر آتش نهند و بر سر آن ظرف جوف دار مثقوب الوسط گذارند
و مریض را بفرمایند که بر ان ظرف نشینند تا از ثقبه دود به موضع مقصود رسد بستم **انکباب**
و او آنست که بخار آب گرم ببدن رسانند و خود در جامهٔ پیچیده بر و سر نگون دارند چنانچه
برای عرق آوردن معروف است یا بخار آن آب در گوش و بینی رسانند بدین طریق
که ادویه مناسبه در ظرف قمع دار با آب بجوشانند و دهن آن بند نموده از قمع آن بخار
در گوش و بینی رسانند **بست و یکم آبزن** و آن حوضیست که در حمام بقدر قامت
انسان بنا می کنند و با آب خالص یا با آب ادویه آنرا مملو نموده مریض را در ان می نشانند
و گاه مثل آن از مس وغیره آبزن تیار می نمایند تا از مکانی بمکانی نقل دهند و برای محافظت هوا
سرپوشی بر ان می پوشند و بقدر بر آوردن سر در آن سرپوش سوراخ دارند تا مریض در آبزن
نشیند و از ان سوراخ جهت جذب نسیم سر بر دن آرد و بالجمله هر چه توصیفش گفته شد
اگر چنین میسر نیاید تا هر ظرفی که موجود باشد حسب ضرورت بکار برند **بست و دوم**
وضع الاطراف فی الماء الحار و استعمال آن بهر جذب بخارات از اعلی باسفل
می کنند و در افراط حرارت نباید الا بوقت ضرورت قوی مثلاً وقتیکه خوف حدوث
سرسام بود لازم است که آب نیم گرم باشد و ظرف چندان عمیق بود که هر دو پا تا بزانو غرق

باشند واطراف را یکساعت دران بگذارند وسافلین را از اعلی بسوی اسفل بمالند وانسب
است که ردای سخیف پیش روی مریض بگیرند تا بخار آب بدل و دماغ نرسد **بست** وسوم
شد الاطراف واستعمالش بهر جذب ماده از اعضای رئیسه وشریفه وبرای دفع کیفیت
سمیه میکنند ونیز برای غشیان وصرع بعمل می آرند وباید که دست را از بغل وپا را از بن
ران بستن آغاز کنند وگشادن بخلاف آن واختلاف است در آنکه فقط اصل دست ویا بر بندند
یا دست ویا را بتمامه پس جالینوس گوید که پا را از بن ران تا کف پا ودست را از بغل تا کف دست
بر بندند وامام رازی گوید که فقط اصل دست وپا باید بست زیرا که در طریق جالینوس
خطر عظیم است برای آنکه دران صورت ماده منجذبه را امکانی نمی ماند که دران بگنجد وبدین
سبب باز بطرف اعلی رجوع نماید اما انسب آنست که پا را از بن ران تا بزانو ودست را
از بغل تا آرنج بر بندند وباقی را بدستور بگذارند **بست وچهارم شافه** وآن آنست
که فتیله صابون تراشیده یا از ادویه مرکبه ساخته در قبل یا در دبر بدارند وشافعه در طول بقدر
شش انگشت مریض باید وشیاف در امراض معاء مستقیم کثیر العمل اند وشیاف مخدر بکار
نبرند زیرا که خوف هلاکت است وشافه را زیاده از دو ساعت بگذارند ودر اصل شافه
رشته محکم بر بندند که بوسیله آن شافه را کشند وچونکه کثرت شیافات حاده احداث بواسیر
می نماید ازینجهت لازم است که بعد خروج شافه روغن بادام بر مقعد بمالند **بست وپنجم**
حقنه وآن آنست که ادویه سائله مسهله در محقنه انداخته از راه دبر در امعاء رسانند واستعمالش
برای قولنج واخراج اخلاط غلیظه مفید است وکثرتش مضعف معده واستعمال حقنه حاده در قولنج
وامراض بارده باید ودر حمیات واورام احشا حقنه لینه مناسب است وآب دوای محقنه
زیاده از دو رطل نباید واولی آنست که نصف رطل باشد ودوای مخدر مثل افیون
ودواهای عواصر مثل هلیله در حقنه داخل نکنند وتکثیر در مزلقات وجالبات نیز نه نمایند
وترکیب استعمال آن چنین است که ادویه مسهله را در آب جوشانیده صاف نموده در
محقنه انداخته بعمل آرند وآب ادویه در غلظت ورقت معتدل القوام باید الا بهتر آنست که در
قولنج مائل برقت بود ودر ریح مائل بغلظت ودر حقنه صاحب حمی هیچ چیز مثل ملح نمیندازند ووقت
استعمالش مریض از عطسه وسعال اجتناب نماید وباید که قبل از احتقان چیزی مثل گلقند
ومصطگی باندک شوربا که دران توابل باشند بخورند تا حقنه در خلو معده واقع نشود

کہ مضر است و باید کہ شکل بیمار بہای کلیه وغیره بیمار را مستلقی دارند و سرش بر بالین نهند
تا پشت بر زمین نچسپد و در قولنج و در ناف وغیره بیمار را بزانو خوابانید شکم را آویخته دارند و سر
سینه آن بر بالش نشند و در حیرکیه بسوی پشت داده بیمار را مستلقی دارند و سرین او را
مرتفع سازند و باید دانست که بقراط از طائر طویل العنق معوج المنقار که بسیار خوار است و دائم
جست از انقل خود را آب دریای شور احتقان میکند مشاهده نمود حقنه را رواج داده است
و در احتقانهای رواج آب و نمک که حکم دریای شور دارد این عمل میکردند و بعده حسب حاجت
ادویه مسهل و در آن افزودند اما اعمال بالید مثل جبر و فصد و کی و جبر استخوان شکسته
یا از جای بر آمده را بستن است و بستن استخوان را کسر گویند و تدبیر کسر آنست که عضو را بزمی
بکشند و بهیئت اصلی آرند و عصابه که بر ظاهر مطابق عضو مکسور بود بربندند و از تخته های کر از
چوب انار وشکل این که نرم بود و تیار نموده هموار کرده بر وگذارند و بر چهار طرفش رسن محکم
بپیچند و بعد ازین فصد کنند و مسهل خفیف دهند و تدبیر تلطیف نمایند و بهترین غذا درینوقت
مزوره نخود و پس بجه است و خوردن گل ارمنی یک مثقال فائده عظیم بخشد و مومیائی پارسی
نیز سریع الاثر است و تخته ها پیش از ده روز نگشایند مگر بضرورت که ورم و خارش
است زیرا که درینوقت گشادن و قدری در هوا داشتن عضو را لازم است و تنطیل به آب گرم
مفید است و چون یک هفته بگذرد و ورم وغیره هیچ نباشد عصابه را سخت بربندند و بعد
از چهار هفته در نیسکشوده باشند و تدبیر تغلیظ نمایند و درین وقت تناول هریسه وغیره
مناسب است و عضو را بر یک وضع نهاده ندارند بلکه بعد از استحکام اندک اندک حرکت
داده باشند و میعاد بستن حسب احتیاج است پس وقتیکه استوار متحقق شود احتیاج
بآن نباشد و هرگاه ورم با کسر یار بود وغیر مربوط دارند و اگر ربط ضرور بود لغایت نرم بندند
و هر روز دو بار بگشایند و وقتیکه ورم دور شود رجوع بکسر نمایند و اگر گوشت با کسر کوفته
باشد بر و رشحه شرط زنند و خون بر آرند تا از تعفن ایمن باشند و اگر کسر بجراحت بود
مقام جراحت مکشوف دارند و بحوالی آن رفاده و تخته از هنیکه مناسب بود بربندند و اگر
کسر نشده باشد و استخوان از جای خود بر آمده باشد تدبیر خلع انیست که اگر خوف جذب
ماده بجانب او فصد کنند و طبع نرم سازند گل ارمنی یک مثقال بخورند و غذا اغذیه رادعه
باو دهند و اگر خلع مرکب بجراحت و ورم باشد اول تدبیر آن کنند بعده بعلاج

تابع گوشت شود و اگر خلع در عضوی بود که بآسانی درست شود پس در صورت آفات بورم
و غیره نمایند و قدری بنشاندن عضو آنست که آنرا بدست خود بکشند و بسیار اندک اندک حرکت
دهند پس آنرا بکشند و بگذارند تا که بجای خود بنشیند و موضع آنرا بعصابه ببندند و باید که گل
ارمنی و گلاب و سرکه ... بسایند و عصابه را بدان آلوده ببندند و ابتدا فتق را گویند پس باید
که ... بسته نشود و نیز شکافته و شکافتن موضع بجای ... است که در ... بسته باشد
در طول بدن کنند تا ... در طول ... و بل شکافتن بلکه در عرض و افق
عضو و ورم آن باید شکافت بخلاف چیرگوشت نیز اگرچه ذی شکن است لیکن در ... ورم
آن رعایت شکن ... نمایند بلکه بطول بدن شکافند زیرا که ... در طول است و شکن
تقاطع میان کرده پس اگر درین متابعت آن کنند ... شود و عضله ... چشم
فرو افتد پس ازین جهت ... باید که اوضاع الیاف و عروق و عضلات هر عضو واقف بود
و بعد ... نمایند که چیزی از ... و غیره نمانند و ... از ...
و بگذارند و ... و ... و غیره مرهم سازند و بکار برند ... آن ...
و ... قسم ... آنکه ... مخصوص است برای این کار که نمایند
و ... قسم دوم آنکه اشیاء سیال مثل روغن گرم که نمایند قسم سوم آنکه
از ... چنانچه ... اسفیدان ... است که نمایند چهارم آنکه از ادویه حاده
چنانچه ... استعمال است که نمایند قسم پنجم ... است ... که در هند انقراع
یافته ... و در عرق النسا و غیره استعمال ... لیکن ... عرق النساء ...
دوم ... و سوم ... که ... است که هر قطعه ... قدر ...
باشد اسماء ... و محبوب ... باید و بران قطعه شش ...
دیگر از ... بمقدار قطعه اولی نهند و بران قطعات یک ... برگ درخت ... و ...
... که بسیار ... باشد ... و ... بطول ... سازند ... از ان ...
بران برگ نهاده ... آتش ... باید ...
بر ... آبله ... و ... قطعات را ... آبله ...
بعد یک دو روز ... و ... آید و ... رطوبت ... و بعد ازین مرهم
مناسب استعمال نمایند و فایده ... است که ... قطعات ...

نمبر سوم باید دانست که طبیب را لازم است که به علاج ادویه چند امر را مد نظر دارد امر اول آن
که اگر مرض حار بود دوای بارد دهند و اگر مرض کثیر الحرارت بود دوای کثیر البرودت دهند
و اگر مرض بارد بود دوای حار دهند و اگر مرض کثیر البرودت بود دوای کثیر الحرارت دهند
و رطوبت و یبوست را همین قیاس کنند امر دوم آنکه باعتبار زمانه ابتدا و انتها بوقت مرض نظر
کنند مثلاً در ورم حار در ابتدا رادع نهند و در تزاید رادع و محلل مخلوط ساخته و در انتها
فقط محلل و همین نمط در مرض گرم در ابتدا تلطیف تدبیر نمایند بر سبیل اعتدال و در انتها زیاده فی
تلطیف فرمایند و همچنین اگر مرض کثیر الحدت و ذی هیجان بود بی انتظار استفراغ نمایند
و الا اول مشغول بمنضج شوند و بعده بمسهل امر سوم آنکه بعادت مریض نظر کنند پس اگر مریض بدوای
قوی عادی بود دوای قوی استعمال کنند و اگر مریض بدوای ضعیف عادی بود
استعمال آن واجب دانند و اگر مریض بقی و اسهال عادی بود بوقت عادت آن رجوع بقی
یا مسهل نمایند امر چهارم آنکه نظر بسن مریض کنند پس اگر مریض طفل یا شیخ بود مسهلات قوی
و ادویه قوی البرد مثل کافور استعمال نه نمایند اگرچه مرض حار بود امر پنجم آنکه بمزاج بلد
نظر کنند پس موافق مزاج بلد رعایت در علاج مرعی دارند امر ششم آنکه بقوت مریض نظر کنند
پس اگر مریض قوی بود بوقت حاجت در استفراغ تاخیر نکنند و اگر مریض ضعیف بود در استفراغ
توقف فرمایند تاوقتیکه از اغذیه و اشربه مقویه که مناسب مرض بوند قوت حاصل آید الا
اگر اتفاقاً گاهی باستفراغ حاجت قوی افتد تنقیه خفیف بتفاریق بعمل آرند و نیز بمریض ضعیف
دوای قوی ندهند امر هفتم آنکه بمزاج مرض و مزاج مریض نظر کنند پس اگر مزاج مریض
حار بود و مرض نیز حار لاحق بود تا بتبرید قلیل نمایند زیرا که سبب ضعیف است و اگر
بالعکس آن بظهور آید بخلاف این بعمل آرند و اگر مزاج مریض حار باشد و مرض بارد حادث
شود افراط تسخین نمایند زیرا که سبب قویست الا اگر در افراط تسخین ضرری دیگر عائد
شود درجهٔ اعتدال و حد وسط مرعی دارند و در ضد آن بخلاف این امر هشتم آنکه بفصل و هوا
نظر کنند پس در فصل و هوای حار تبرید باید و در هوا و فصل بارد تسخین و پوشیده
نماند که بسرما استفراغ در نصف النهار و در گرما قبل از صبح واجب است امر نهم آنکه نظر
بجنس مریض کنند پس اگر مریض از ذکور بود دوای آن قوی از اناث نمایند امر دهم
بصناعات مریض نظر کنند پس اگر مریض دائم السفر یا حداد بود مسهل قوی ندهند زیرا که

فضول چنین کسان اگر بتحلیل میروند و قدری قلیل در بدن مے مانند امر یازدہم آنکہ طبیعت
عضو نظر کنند و آن بر چہار قسم منقسم است قسم اول مزاج عضو است پس اول مزاج
عضو صحیح را قیاس کنند و بعدہ بتوسل آن معلوم نمایند کہ چہ قدر تغیر در مزاج اصلی راہ یافتہ
پس موافق آن تجویز دوا نمایند قسم دوم خلقت عضو است پس برای عضو کثیف مثل کلیہ
و عضو مصمت مثل اعصاب دست و پا دوای قوے باید و برای عضو متخلخل چون ریہ و عضو
مجوف چون عروق دواے ضعیف باید و برای عضو یکہ در تخلخل و کثافت متوسط بود دوای
باید کہ قوی باشد نہ ضعیف قسم سوم نوع عضو است پس براے عضوے کہ شریف بود
و فائدہ آن براے تمام بدن عام باشد مثل معدہ و ریہ و برای عضو لطیف مثل چشم
و عضو رئیس مثل قلب و عضو ذکے الحس مثل عصب دواے قوی و شدید البرد و دوای
کہ مرخے صرف بود نباید استعمال کرد و تحلیل مواد این اعضا بغیر از آمیزش دواء
قابض نہ نمایند و دواے مثل زنجار برین اعضاء نہ نهند و استفراغ مواد اینها بفعات
بعمل آرند قسم چہارم وضع عضو و معرفت عضو است پس وضع عضو برین نہج در علاج فائدہ
مے بخشند کہ دانستہ شود کہ بکدام عضو بچہ طور دوا خواہد رسید چنانچہ در ریح در امعاء عالیہ
دوا بتوسل مشروبات میرسد و در امعاء اسفل بطریق حقنہ و معرفت عضو در علاج بسہ نوع
فائدہ مے بخشد یکے آنکہ عضو بعید دوا کردہ شود با دویہ قویہ مثل کلیہ و عضو قریب با دویہ
ضعیفہ مثل مری و بدانکہ گاہ حاجت بآمیزش دواے دیگر مے افتد مثلاً آمیختہ میشوند در ادویہ
اعضاء بول مدارات و در ادویۂ قلب زعفران دوم آنکہ عضو صحیح بسبب مشارکت عضو
علیل دوا کردہ شود چنانچہ مسمومات خوشبو دار در ہذیان سوم آنکہ مادہ را از عضوی
براے عضو دیگر استفراغ کنند مثلاً وقتیکہ در جانب مقعر کبد مادہ جمع شود بمسہل از راہ
امعاء مستفرغ کنند و وقتیکہ مادہ در محدب کبد جمع شود استفراغ بمدرات
از راہ کلیہ نمایند و مشارکت عضو بچند قسم است یکے آنکہ عضوے خادم عضو
دیگر بود مثل عصب براے دماغ دوم آنکہ عضوے مبدء فعل عضو دیگر بود مثل
حجاب براے ریہ در تنفس سوم آنکہ عضوے مجاور عضو دیگر بود مثل گردن و دماغ
چہارم آنکہ عضوے طریق عضو دیگر بود مثل بن ران براے پا پنجم آنکہ عضوی مقابل
عضو دیگر بود مثل دماغ و معدہ ششم آنکہ عضوی جای انصباب فضلہ عضو دیگر بود

چون بغل برای قلب و نشتین برای کبد و خلف الاذن برای دماغ و هرگاه ماده اگر انصباب
باشد از موضعی بموضع دیگر که بطرف خلاف آن عضو بود جذب کنند و آن خلاف خواه قریب بود
خواه بعید پس مثال جذب خلاف قریب نیست که شخصی را از بن دندان خون بکثرت آید
پس برای جذب آن رعاف آرند و اگر برای آن از عروق اسافل اخراج دم نمایند
جذب بخلاف بعید بود و واجب است که جذب خواه بطول بود خواه بعرض الا بقطر
واحد باشد مثلاً ماده دست راست را بدست چپ یا پای راست جذب نمایند
اما جذب در قطر این جائز نیست مثلاً ماده دست راست را در پای چپ کشند و در جذب
رعایت مشارکت نیز مرعی دارند مثل وضع محاجم بر ثدیین برای حبس طمث و رعایت
محاذات نیز واجب است مثلاً فصد باسلیق و اسیلم در علل کبد بسمت راست می زنند
و در علل طحال بسمت چپ و وقتیکه ماده در عضوی جمع آید و عهدش قریب بود یعنی سه روز
بر و نگذشته باشد تا ماده و از موضع بموضع دیگر که از و قریب بود جذب کنند مثلاً ماده رحم را
بوضع محاجم بر ساقین جذب نمایند و لازم است که ماده را از عضو شریف بعضو خس جذب
کنند و اگر عهدش بعید بود یعنی سه روز بر ان گذشته باشد و ماده کثیر بود و استفراغ
از نفس عضو فرمایند و اگر ماده کثیر بود اول از جانب موافق فصد زنند و بعده اخراج
دم از نفس عضو کنند و پوشیده نماند که اگر بدن ممتلی و رجوع ماده بعضو ماؤف بود جذب
بلا استفراغ بعمل آرند و الا فلا زیرا که ماده قلیل المقدار و قلیل الحرکت را جذب بغیر
استفراغ کافیست و ماده کثیر المقدار کثیر الحرکت را جذب با استفراغ واجب است
و اگر در عضو ماؤف درد باشد اول تسکین آن نمایند بعده بجذب کوشند و طریق
جذب ماده از عضوی بعضوی چند قسم است اول آنکه عضوی را که مقابل عضو
ماؤف بود بر بندند یا بر وضع محاجم کنند یا ادویه جاذبه بعمل آرند دوم آنکه اگر ماده
در دست چپ بود بسبیل ریاضت دست راست را حرکت دهند و بخلاف آن
بالعکس آن سوم آنکه اول تسکین وجع نمایند و بعده وضع اطراف
بماء حار یا دلک آنها باشد آنها بعمل آرند چنانچه در امراض راس مستعمل است
چهارم آنکه ماده اگر بسوی باطن میل کند و بسبب احتباس آن ماده انصباب نماید
آنوقت اطراف را سخت بر بندند و بدانکه چون امراض ترکیب و تفرق اتصال

در کلیات مسطور بود از هیچ حیثیت از و اجتناب ورزیده به بیان علاج سوء المزاج میرود اختصر پس
سوء المزاج یا ساذج بود یا مادی و هر واحد ازو یا حار بود یا بارد یا رطب بود یا یابس اما علاج
سوء المزاج ساذج تعدیل مزاج است و علاج سوء المزاج مادی استفراغ ماده پس اگر با استفراغ
ماده زائل شود فهو المراد ورنه تعدیل مزاج نمایند و سوء مزاج حار در انتها اسهل الزوال و با ابتدا
عسر الزوال بود و بارد بخلاف آن باشد و تخفیف از ترطیب اسهل است و پوشیده نماند که
سوء مزاج یا مستحکم بود یا نشود که هنوز ظهور نیافته باشد یا ابتدا ظهور یعنی ظهور یافته باشد
الا غایت برو نگذشته پس علاج سوء المزاج مستحکم بالضد باشد مثلاً علاج حار با دویه بارد
کنند و علاج بارد بخلاف آن و علاج سوء مزاج که نظهور بود حفظ صحت است و علاج سوء مزاج
که با ابتدا ظهور بود مثل علاج مستحکم است الا از دوا اضعف باید و هر گاه طبیب شک افتد که مرض
حار است یا بارد پس اگر بیمار در شک افتد دوائی که در درجه اول حار بود مثل شکر استعمال
نمایند زیرا که اگر مرض فی الحقیقت بارد است فهو المراد و اگر حار است مضرت ندارد
زیرا که حرارت بروح مناسب بود و اگر بحار شک افتد دوا که در درجه اول بارد بود استعمال
نمایند زیرا که اگر مرض حار است فهو المراد و اگر بارد است غیر از طوالت مرض که تدارکش
ممکن است ضرر دیگر ندارد و طبیب را لازم است که رعایت عادت مریض در باب علاج
مرعی دارند زیرا که عادت را در بدن انسان دخلی کامل و اثری عظیم است و هر گاه
امراض مجتمع شوند علاج آن مرض که زوال مرض دیگر بدانش موقوف بود مقدم دارند مثل
ورم و قرحه که تقدیم علاج ورم باید یا علاج آن مرض که سبب برای مرض دیگر بود مقدم
دارند مثل سل و حمی که علاج سل مناسب است یا علاج آن مرض که خطرش از مرض دیگر اغلب
بود مقدم باید داشت و اگر مرض و عرض مجتمع شود علاج مرض باید نمود الا وقتیکه عرض
خطرناک باشد علاج عرض مقدم دانند و گاه انتقال مکان و هوا و بلد و هیئت و مسکن و فصول
بمریض فائده میدهد و باید دانست که استفراغ بر دو نوع است طبعی و غیر طبعی اما طبعی
داو نیز بر دو قسم است ضروری و غیر ضروری پس ضروری مثل بول و براز و عرق و
مخاط و طمث و نفاس و جماع و غیر ضروری مثل حمام اما غیر طبعی داو نیز چند نوعست یکی
اسهال بدوا و حقنه و شیاف دوم اخراج دم بفصد و حجامت و ارسال علق و رعاف و طمث
و نفاس سوم قی چهارم ادرار بول پنجم اخراج مواد از انف ششم ادرار عرق هفتم اخراج

بمحافظه و برازق و بدانکه طبیب را لازم است که در باب استفراغ سه امر نظر دارد یکی آنکه استفراغ
موافق میل ماده بود نه بخلاف آن مثلاً اگر غثیان بود ماده را بقی مستفرغ سازند دوم
آنکه استفراغ ماده از مخرج طبعی باید مثلاً ماده محدب کبد را از راه اعضاء بول مستفرغ
نمایند سوم آنکه ماده را از عضوی معلول بعضوی که اخس و مشارک بود نقل کرده مستفرغ
سازند **فصل در منضجات** بدانکه نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست که خلط غلیظ رقیق
و رقیق غلیظ گردد پس وقتیکه مسهل حاجت افتد اول نضج ماده نمایند که استفراغ کما حقه بلا عسر
حاصل آید و انتظار نضج بامراض مزمنه واجب است و در امراض حاده جائز زیراکه در هیجان
ماده حاده قبل نضج مسهل باید داد که در یوقت بانتظار نضج خطر عظیم است و خون محتاج
بنضج نیست لهذا در تپ دموی بروز اول فصد میکنند الا هرگاه فساد خون از آمیزش خلط
دیگر بود نضج آن لازم است **فائده** صفرای خالص بسه روز و صفرای غیر خالص به پنج روز
و بلغم که از اقسام غلیظ و رقیقه بود به پنج روز و اگر از اقسام غلیظه و رقیقه بود به نه روز یا بتقدم
و تاخر و سودا به پانزده روز نضج می یابد **منضج صفرا** گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی
گل سرخ آلو بخارا مطبوخ یا نقوع نموده ترنجبین یا شربت نیلوفر یا سکنجبین یا مثل آن داخل کرده
بنوشند اما نقوع آنکه ادویه را در آب که بقدر نوشیدن بود تر دارند بعده مالیده صاف
کرده بنوشند و مطبوخ آنکه ادویه را در آب که بعد سوختن بقدر نوشیدن بماند جوش داده
صاف نموده بنوشند و اگر خواهند که تمام قوت دوا بر آید نقوع نموده بجوشانند و آنجاکه در مزاج
مریض حرارت بود یا شهر یا فصل حار باشد اکتفا به نقوع و شیرجات باید نمود زیراکه دوا
از جوشیدن حرارت پیدا میکند و باید که در طبخ همه ادویه را یکبار نمیندازند زیراکه بعضے
آتش کمتر خورند مثل نیلوفر عناب و تربد سفید و افتیمون و بعضے بسیار مثل بنفشه و سنا
و نیلوفر را بدست نمالند که بعد از طبخ بمالیدن تلخی پیدا میکند **منضج بلغم** گاوزبان
مویز منقی بادیان نیکوفته اصل السوس مقشر نیکوفته پرسیاوشان شکاعی مطبوخ یا نقوع
نموده خمیره بنفشه یا عسل خالص آمیخته بعمل آرند و نخود آب منضج بلغم اثر تمام دارد و لیکن در تپ
نباید داد و هرچه معدل بلغم است منضج اوست **منضج سودا** گاوزبان سپستان عناب
بادرنجبویه اصل السوس مقشر نیکوفته اسطوخودوس نقوع یا مطبوخ نموده شربت
مناسب ممزوج ساخته بعمل آرند و هرچه معدل اوست منضج اوست و اگر بخالطے خلط دیگر

یار بود رعایت آن مرعی دارند ادویهٔ مفرده معدلهٔ خون تخم کاسنی تخم کاهو
تخم کشنیز خشک صندلین بهیدانه عناب گل سرخ حنا شاهتره لیمو گل نیلوفر مرواردهٔ چوب شیشم
ادویهٔ مفرده معدلهٔ صفرا تخم خرفه تخم کشنیز خشک تخم کاسنی تخم
خیارین صندل سفید تخم کاهو بهیدانه اسپغول ادویهٔ مفرده معدلهٔ بلغم
بادیان انیسون اصل السوس مویز منقی سنبل الطیب تخم کشوث خبازی ادویهٔ مفرده
معدلهٔ سودا گل گاوزبان برگ گاوزبان سپستان تخم خسه پوزه اصل السوس
افیتمون **فصل در مسهلات وملینات** بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق
از اعضای قریبه وبعیده بیرون آرد وملین آنکه ماده را از قعر معده واز اعضای قریبهٔ آن
بیرون آرد ودر ملین منضج وادوار شرط نیست بخلاف مسهل ودر مسهل شرط آنست که بروز مسهل
ابر وکثرت هوا وشدت حرارت وبرودت نبود واستعمال مسهل در ضعف معده وقلب نباید
الا بعد تقویت آن ودر سوء الهضم استعمال مسهل ممنوع است ودر سحر تا بعد یکپاس روز برآمده
ودیگر ما بوقت سه ساعت شب باقیمانده ودر ربیع وخریف بوقت صبح مسهل بخورند ودر کثرت سده واوجاع
بعد تفتیح وتسکین مسهل بدهند وانچه گفته شد لحاظش بوقت ضرورت جائز نیست وباید که بالای
حبوب مسهل قدری آب بنوشند که آنرا بگذارد ودر مسهل سیال مثل مطبوخ ونقوع آب گرم ندهند
که بسبب ترقیق مسهل را ومعده نمی گذارد که عمل کند الا وقتیکه مسهل در معده قرار گیرد یا در
وقت ظهور عمل مسهل جرعه جرعه آب گرم نوشیدن بهتر است وهرگاه قبض اسهال مطلوب بود
بقدر کثیر بنوشند که مسهل را از معده بدر آرد وقبض حاصل گردد واگر غیر سیال مثل حبوب
وسفوف بود آب نیم گرم بنوشند واگر در مسهل تربد وزنجبیل داخل کنند آب سرد نوشیدن
لازم است ومحرور مزاج نیز آب سرد جرعه جرعه دهند وچون مسهل خورده شود خواب
نباید نمود الا بالای مسهل قوی خواب کرده مدد اوست زیرا که مسهل بزودی از معده
بدر نمی آید ودر آن قرار گرفته کما ینبغی عمل خود می نماید ومحل محفوظ باید داشت
واز حرکات غلیظه اجتناب ورزند واگر مسهل عمل نکند مسهل دیگر بالای
او ندهند بلکه بشافه وباشیاف دیگر مثل شیاف ابیت ورد ودیگر بوشت بت دینار
مدد نمایند وانجا که مسهل داده باشند وعمل نکند وبیهوشی آرد زود قی
کنانند واگر کفایت نکند ومانع دیگر نبود فصد باسلیق واکحل کنند واگر بوقت

عمل حرارت بمعده و امعا پدید آید لعاب اسپغول مسلم و لعاب بهیدانه بدهند و وقتیکه قبض
مطلوب باشد جعفرات با برنج بخورند و اگر تپ باشد بجای آن تخم ریحان و تخم خرفه بریان استعمال
کنند و آنجا که بدانند که مسهل نقی خواهد بر آمد اول قی کنند بعده مسهل بنوشند و بعد انفراغ مسهلات
از حمام و جماع و حرکات وازیے که قوت القوت یا قوی الطعم بود تا چهل روز اجتناب
ورزند و بدانکه هیچ دوای نیست که بجز یک خلط دیگر را بیرون نیارد و آنچه مخصوص بصفرا و بلغم
و سودا کرده اند بنا بر آنست که وی را بیشتر بیرون آرد **ادویه مفرده مسهله صفرا**
تمر هندی آلو بخارا ترنجبین شیرخشت برگ سنا هلیله زرد گل بنفشه گل سرخ مغز فلوس
ادویه مفرده مسهله بلغم تخم حنظل غاریقون تربد سفید مجوف خراشیده حب النیل
سورنجان شیرین ریوند چینی زنجبیل انجیر زرد روغن بید انجیر بدانکه غاریقون نباید کوفت
زیراکه در وی جسم سخت مانند ناخن سے می باشد لهذا الغربال موی مالند که اجزاء صغیره
مستفرغ شوند و آن جسم سخت بالای غربال بماند **ادویه مفرده مسهله سودا**
هلیله کابلی هلیله سیاه حب النیل سنای مکی افتیمون اسطوخودوس ریوند چینی بسفایج وغیره باید
که افتیمون را در پارچه بسته در طبخ اندازند و در تپ قبل از دو هفته استعمال هلیلجات نکنند
الا بوقت ضرورت بعد اصلاح **نسخه ملین مبارک** که با کثر امزجه و ضعیفان
و زنان حامله و اطفال و جمیع امراض باطنه و ظاهره و حمیات و اورام احشاء موافق است
مغز فلوس ۳ توله در آب گرم و گلاب مالیده صاف کرده یا برای حرارت آب کاسنی
سبز مروق یا شیره تخم تربوز و مغز تخم کدوی شیرین یا برای ورم احشاء آب عنب الثعلب
سبز یا برای نفخ معده بشیره بادیان با اضافه روغن بادام شیرین و گلقند بنوشند
فائده در ترکیب طبخ ادویه مسهله اول در آب یا عرق اصول و فواکه نیم کوفته را
جوش دهند و بواسطه طبخ بزور نیم کوفته داخل کنند و بعده حشائش و شگوفه ها
بیندازند پس وقتیکه ثلث یا ربع آب باقی ماند مالیده صاف کرده مغز فلوس
و ترنجبین وغیره داخل کنند **فصل در حقنه و شافه** و بیان هر دو گذشت **فصل
در فصد** و آن استفراغ کلی است زیراکه اخلاط اربعه مستفرغ میشوند و تا پانزدهم
هر ماه و در گرما و سرما و ابر و هوا و بارش فصد نکنند و از روزهای اسابیعه فصد در روز یکشنبه
و سه شنبه و پنجشنبه بهتر است و بروز دوشنبه و چهارشنبه و جمعه خوب نیست و بعد از

بلوغ تا شصت سال بفصد اجازت است وبعده ممنوع الا بوقت ضرورت جائز و هر گرا معده
وجگر ضعیف بود بعد فصد غشی حادث گردد و فصد نشاید کرد و فصد با امتلاء معده و خلو آن و زنان
حائضه و حامله و قولنجی را و بروز بحران زیان دارد و اگر مرض بعضوی بیک جانب افتد و برای
آن حاجت بفصد آید و سه روز بران نگذشته باشند فصد از جانب مخالف زنند و اگر سه روز گذشته
باشند در جانب موافق و اگر در سر با حاجت افتد قبل از زوال آفتاب کنند و دیگر با بعد از زوال
آفتاب و اگر از خطای فصاد زخم نشتر بعصب رسد صندلین و کشنیز ضماد نمایند و بشرط قوت
از جانب مخالف فصد کنند و اگر نشتر بشریان رسد بزودی کندر و دم الاخوین بسفیدی بیضه
مرغ سرشته بجراحت نهند و بر بندند و بعد سه روز بکشایند اگر خون بند شود فهو المراد و اگر
بند نگردد بهمین نمط تدبیرش بعمل آرند و علامت رسیدن زخم بشریان آنست که خون سرخ و جهنده
از فصد بر دن آید و بدانکه اکثر عروق اورده و شرائین برای فصد مخصوص اند الا درین مختصر
بیان آن آورده که اکثر بکشادن آنها حاجت می افتد تحریر مییابد **رگ پیشانی** برای گرانی
سر و صداع مزمن میزنند و طریق کشادنش آنست که جامه بگلو بربندند تا رگ پدید آید و از نشتر که
مخصوص برای رگ پیشانی است بکشایند **چهار رگ** عبارت از ان چهار رگ است که دو بر لب
بالا و دو بر لب زیرین واقع اند و در باطن لبها می کشایند برای امراض لثه و دهن فائده می نماید
قیفال سر رو را گویند که برابر ابهام واقع است و برای علتهای سر و رو و در وسط دست میزنند
اکحل هفت اندام را گویند که برابر سبابه واقع است و در وسط دست برای علتهای تمام بدن
می کشایند و آنرا نهر البدن نیز خوانند **باسلیق** برابر انگشت وسطی واقع است و در وسط دست برای
علتهای تنور بدن و جلد می زنند **حبل الذراع** در بعض دست با رگ باسلیق و در بعض دست
با رگ اکحل مشتمل میباشد و منفعتش مثل منفعت باسلیق است **ابطی** برابر خنصر است و آنرا قریب خنصر برای
علتهای احشا میزنند و آنرا اسلیم نیز می نامند **صافن** بر شتالنگ برابر انگشت واقع است ماده را از سر فرود آرد
و حیض براند و برای خارش ران و خصیه مفید است **عرق النسا** رگیست که بر ساق پا واقع است
منفعت آن مثل منفعت صافن است **فصل در حجامت و ارسال علق** اما حجامت با شرط بود و بی شرط
آنچه با شرط بود استفراغ از جوهر عضو باشد و اولی آنست که تا تاریخ پانزدهم حجامت نکنند و بهترین ایام شانزدهم و هفدهم
است و بهترین وقت یکپاس روز بر آمده و وقتیکه تنقیه عام کرده باشند متوجه بتنقیه خاص شوند و حجامت
پس سر سر را پاک کند و بخر دهن و اختلال عقل را سود دهد و بر فقره های گردن خلیفه اکحل باشد

اما قسیان آرد باید که فروتر از فقرات کنند و میان شانه‌ها خلیفه باسلیق بود اما معده را ضرر دارد
و خفقان آرد و اندکی بالا باید و بر ذقن دندان را سود دهد و بر فخذ از قدام و ورام خصیتین را نافع
و بر ساق و کعب اورا طمث نماید و حجامت بی شرط برای آنست که ماده را از جهتی بجهتی بوسیله
آن جذب کنند اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد یا محل شرط زدن نبود و بهترین علق
آنست که از آبهای صافی گرفته باشد و مثل دنباله موشش بود و پشت او سبز و شکمش سرخ
بود و طویل نیز نباشد و باید که چون علق بگیرند بعد از دو روز بدین نهج باستعمال آرند که اول
آنرا سرنگون باید کرد تا قی کند و عضو را بشویند و بمالند تا سرخ گردد و بعده علق بران گذارند

فصل در رعاف گاه در امراض دماغی باو حاجت می افتد و تدبیرش آنست
که ببوی اشیای سرخ نظر کنند و بر خشتی که از آتش گرم کرده باشند قدری سرکه براو
بیندازند و بخارش در بینی کشند و اندرون بینی را از چیزی درشت بخارند که رعاف
حادث گردد **فصل در طمث و نفاس** و ادرارش گاه بمدرات طمث و گاه
بفصد صافن وغیره حاصل می آید **فصل در قی** و ببوی آن در امراض مزمنه
مثل نقرس و مالیخولیا و استسقا و رعشه وغیره حاجت می افتد و کثرتش موجب
ضعف بصر و سمع است و اوجاع وغیره را مضرت دارد و پیش هرگاه بقی حاجت افتد
یک روز پیشتر غذا نرم خورند و روغن خوشبو بر بدن مالند و بوقت قی چیزی ملائم بخورند
بعد زمانی شایسته مقیات حسب حاجت بنوشند و قی کنند و کسی را که قی باسانی
نیاید باید که سه روز بحمام رود و تدهین نماید و غذای مختلف و ملائم بخورد و پس بجای گرم یا حمام
قی کنند اگر هوا سرد بود اما هنگام قی رفاده بر چشم بندد یا از دست هر دو چشم را
محکم گیرند و این برای آنست که نزول در چشم نشود و نیاید چنانچه بقراط گفته شخصی را دیدم
که هنگام قی رفاده بر پشت چشم نه بسته بود و پس در چشم آن نزول الماء پدید آمد و نابینا گشت
و اگر از مقیات شورشی در معده ظهور یابد شوربای مرغ باید نوشید و این همه
که گفته شد وقتیست که قی اضطراری نبود و اگر اضطراری بود چندان باید کرد که معده پاک
گردد و مقی صفرا سکنجبین ساده ده مثقال یا پنجاه مثقال آب بنوشند و قی کنند مقی بلغم
تخم شبت دو درهم با آب جوشانیده عسل خالص آمیخته بنوشند و قی کنند
مقی سودا ترب را بشگافند و خربق سیاه دران پر کنند و آن

ترب را در سکنجبین سادہ یک شب تر دارند و علی الصباح بخورند و بآب مد کنند تاقی حادث
شود **فصل** در بول پس در اوجاع مفاصل و اوجاع پشت و استسقا و باد حاجت می افتد
و ادرارش از ادویۂ مدرہ حاصل می آید **فصل** در عرق و تدبیر ادرارش چنین
است که در حمام گرم بغیر از استعمال آب یا بحرارت آفتاب سکونت ورزند یا خود را بجامه بپیچند
و بخار آب مطبوخ ببدن رسانند که عرق آید **فصل** در بزاق و تدبیرش که عاقرقرحا یا شی
دیگر تیز مثل آن بر زبان مالند و سرنگون دارند **فصل** در مخاط پس ادرارش از اخلاط
غلیظه و رقیقه دماغ پاک مے نماید پس تدبیر آن آنست که سر و گردن را از جامه بپیچند و چیزے
که عطسه آورد در بینی دمند و مثل آن تدبیرے که ممکن بود بعمل آرند **قانون دوم**
در کلام کلی باحکام ادویۂ مفردہ و مرکبه و اغذیه و هر چه متعلق باوست و آن مشتمل است بچند احکام
حکم اول در ادویۂ مفردہ بدانکه هر چیز که داروی بدن میشود و منفعل بحرارت غریزی
میگردد پس اگر آن وقت اظهار کیفیتے نشود دوای معتدل گویند و اگر اظهار کیفیتے شود الا کما حقه
محسوس نگردد درجه اولی گویند و اگر اظهار کیفیتے شود و نیز کما حقه محسوس گردد درجه ثانی خوانند
و اگر اظهار کیفیتے بضرر بود درجه ثالث است و اگر اظهار کیفیتے بحدی بود که بهلاکت انجامد درجه چهارم
است و هر درجه را بسه مرتبه دانسته اند مرتبه اول اعلی دوم متوسط سوم اسفل و پوشیده نماند
که بعض ادویه را بعد ترکیب قوت مرکبه حاصل میشود که او مزاج ثانی است و مزاج ثانی بدو طریق
است یکی آنکه ترکیبش طبعی بود مثل لبن که از مائیت و جبنیت و سمنیت مرکب است دوم آنکه
ترکیبش صناعی بود مثل تریاق و بر تقدیرین مذکورین آثار متضاده حادث میشود مثل حرارت
و برودت و در مزاج ثانی گاه قوی و مستحکم بود که از سوختن جدا نگردد مثل ذهب و گاه از وی ضعیف
بود که از سوختن جدا گردد و غذا از طبخ مثل بابونه که قوت قابضه و محلله آن در طبخ جدا می شود و گاه
از وی ضعیف بود که از طبخ جدا گردد و غذا از غسل مثل عدس که قوت محلله آن در طبخ جدا گردد و گاه از وی ضعیف بود
مثل هندبا که از غسل اجزاء لطیفه آن زائل میشوند و تاثیر دوا یا خارجی بود فقط مثل بصل
که ضماد او مفرح باشد بخلاف اکل یا داخلی بود مثل اسفیداج که اکلا بخلاف ضماد
قاتل است و یا هم خارجی و هم داخلی بود مثل برودت آب و گاه تاثیر داخلی بالعکس
خارجی بود مثل کشنیز که ضماداً محلل است و اکلا برودت و غلظت مے نماید و مزاج
ادویه بتجربه و قیاس دانسته می شود اما تجربه پس باید که دوا احد که

از جمیع کیفیات عارضه معرا بود در علل متضاده بسیطه که قوت دوا نیز موافق قوت مرض
بود تجربه کرده آید اما قیاس داو بچند وجه دلالت میکند وجه اول لون و استدلال
بآن چنین است که برودت جسم رطب را سفید و جسم یابس را سیاه می سازد و حرارت
بخلاف آن وجه دوم رائحه پس حدت و عفونت آن دلیل حرارت و رطوبت بود و عدم آن
دلیل برودت وجه سوم طعم است و او مختلف میشود باختلاف فاعل و ماده یا یبس ماده کثیف
بود یا لطیف یا متوسط و فاعل را الحرارت بود و یا برودت یا اعتدال پس دوای کثیف حار تلخ
و کثیف بارد عفص و کثیف معتدل حلو و لطیف حار حریف و لطیف بارد حامض و لطیف
معتدل و سم و متوسط حار مالح و متوسط بارد قابض و متوسط معتدل تفه بود وجه چهارم
سرعت و بطور انفعال دواست و او چنین است که دوای واحد که بدوای دیگر به تخلخل و
لطافت و کثافت مساوی بود هر دو را از موثر بارد یا حار بنسق مساوی دارند
پس هر که از هر دو اثر مؤثر جلد قبول کند در وی کیفیتی که بآن مؤثر موجود است غالب خواهد بود
و طبیعت و افعال و خواص ادویه مفرده قریب ذکر می یابد انشاء الله تعالی

حکم دوم در ادویه مرکبه مشتمل بچند فوائد فائده اول در ترکیب ادویه و به ترکیب
آنزمان حاجت می افتد که از دوائی واحد مطلب حاصل نگردد پس بعض ادویه نافع
کلیه و بعض نافع طحال و بعض منقی جگر و بعض منقی مواد طحال و بعض مقطع غلط و بعض مرقق
آن و بعض مغلظ آن و بعض منقی معده و بعض منقی صفرا و بعض منقی بلغم و بعض منقی سودا و بعض
منقی امعاء و بعض منقی مواد مفاصل و بعض منقی دماغ و بعض منقی مواد صدر و ریه
و بعض منقی مواد عضلات و بعض مدر و بعض حابس و بعض مسکن غلط و بعض مقوی قوی
وغیره و بعض متصف اند که ترکیب بعض انها به بعض حسب ضرورت بعمل می آید و ترکیب
گاه حسب اوضاع اعضا بود مثلاً اگر عضو بعید مثل کلیه و مثانه و قلب وغیره بود که نفوذ دوا
بآن محال است به ترکیب دوا و سریع النفوذ مثل سلیخه و انیسون حاجت می افتد و اگر
عضو شریف مثل معده و کبد بود که در علاجش باستعمال دوا محلل حاجت افتد
تا ترکیب دوا قابض مثل مصطگی دوا چینی واجب است که قوت عضو ساقط نگردد و گاه
بحسب احوال بود مثلاً اگر عضو ذکی الحس مثل چشم و فم معده وغیره بود دوای
مخدر ببا میزند که قوت عضو قائم ماند و اگر کثیف مثل کلیه بود دوای منقی مثل

تخم خیار بیامیزند واگر عضو مشارک عضو دیگر مثل معده ودماغ بود دوای که موافق هر دو بود بیامیزند وگاه ترکیب حسب اختلاف طبع دوا بود مثلاً بدوای بدمزه دوای صالح الطعم وبدوای بدبو دواء خوشبو ضم کنند که معده متنفر نگردد وبدوای غثیان آورد دواء حابس قی وبدواء مضر معده مثل سقمونیا دوای مصلح آن مثل مصطگی وبدواء مضر قلب مثل اسپغول دواء مصلح آن مثل زعفران بیامیزند وگاه حسب اصلاح کیفیت دواء بود پس برای حدت کیفیت دواے بکسران مثل کتیرا با سقمونیا وبرای قوت کیفیت دواء مقوی آن مثل زنجبیل با تربد می آمیزند ونیز ازین قبیل است که بوقت حاجت حرارت زائده بدواء حار دوای حار بوقت حاجت برودت زائده بدواء بارد دواء بارد ضم کنند وگاه ترکیب حسب ضرورت مرض بود مثلاً درقرحه که اندمال وودوری چرک مطلوب است ودواء واحد نیست که این دو فعل متضاد ده ازو حادث شوند پس بالضرورت ترکیب مثل ترکیب راتیانج وزنجار حاجت افتد یا آنکه دواء واحد یافته شود الا در یک قوت قوی بود وقوت دوم ضعیف مثل بابونه که در وقوت تحلیل قویست وقوت قبض ضعیف پس بوقت زیادتی احتیاج قوت قبض در دواء قابض ما او ضم کنند وگاه باشد که بدواء سریع النفوذ که در موضع معلول قرار نگیرد که مطلوب حاصل آید دواء ماسک آن بیامیزند تا که دواء سریع النفوذ از مدد آن در عضو معروف قرار گیرد ومطلوب حاصل آید فافهم وضابطه در اخذ مقدار ادویه آنست که بدوائیکه حاجت اکثر بود یا عضو معلول بعید از معده بود مقدار دوا اکثر از مقدار دوای دیگر گیرند ودر خلاف آن بالعکس بعمل آرند فائده دوم در مقدار شربت مرکب باید که اوزان ادویه مفرده واعداد شربات را جدا جدا جمع نموده اوزان جز ا آمی که بعدد شربات بود بگیرند واو مقدار شربت مرکب است مثلاً اوزان بست درم واعداد شربات پنج عدد اند پس مقدار شربت مرکب چهار درم خواهد بود وبالعکس آن اگر اوزان پنج درم واعداد شربات بست عدد اند پس مقدار شربت مرکب ربع درم خواهد بود فائده سوم در معرفت درجه مرکب باید که درجات اجزاء حاره وبارده را جدا جدا جمع نموده اقل را از اکثر نقصان دهند وباقی را بر اعداد اوسط شربات ادویه قسمت کنند وخارج قسمت را درجه مزاج مرکب دانند مثلاً گندر که در سوم گرم وخشک دو شربت است وبنفشه که در دوم سرد دوا ونیز دو شربت است پس بعد نقصان

اقل از اکثر یک درجه حار بماند پس وقتی که درجهٔ واحد را بر اعداد سمی شربات ادویه که چهار اند
قسمت نمودیم مزاج مرکب حار بربع درجه قرار یافت فائده چهارم در پختن معاجین
اول ادویه را که تحفه وتازه باشند از خاشاک وغبار وغیره صاف و پاک نموده جدا جدا
کوفته بیخته وزن نمایند بعده آنرا یکجا کرده سحق کنند و اگر در مرکب جواهر که شستن محتاج
باشند باید شست وادویه که ایکلا السوختن و بریان نمودن محتاج باشند آنرا سوخته
و بریان نموده بعمل آرند وادویه که قابل حل کردن مثل زعفران وغیره باشند بگلاب حل
نمایند پس سه وزن از ادویه عسل خالص گرفته بآتش کف بر دارند وبقوام مناسب آرند
اول زعفران محلول را بیندازند بعده جواهر وحجریات داخل کرده بکفچه زنند و از آتش فرود
آورده بقدر معتدل سرد کنند وادویه اندک اندک داخل کرده ساعت زنند و از آن بعد ادویه
طیبه وغیر محلول ومسک وورق نقره وطلا بیندازند و در ظرف چینی نگاه دارند و یک
شبانه روز دهن ظرف کشاده دارند و معجونیکه در وافیون بود بعد شش ماه و اقل درجه
بعد چهل روز باستعمال آرند و اگر افیون نبود بعد هفت روز بخوردن آن اجازت است
فائده پنجم در احکام ادویه مرکبه ایارج فیقرا فیقرا بزبان یونانی
تلخ را گویند وچون جزو عمده آن صبر است بدین نام خوانند واستعمال آن بوقت خواب
در خلو معده بعسل و آب گرم لازم است وسفوفاً وحبوباً ومعجوناً استعمال میکنند پس سفوفاً
قوتش تا سه ماه وحبوباً قوتش تا شش ماه ومعجوناً قوت آن تا چهار سال باقی می ماند
اطریفل قوتش تا دو سال باقی می ماند و اگر روغن بادام بآن ممزوج بود از دو سال زیاده
قائم ماند واستعمال آن بعد دو ماه جائز است جوارش قوت آن تا دو ماه باقی میماند
الا جوارش بلادر قوتش تا مدت دراز قائم ماند واستعمالش بعد شش ماه باید حبوب
قوت حبوب مسهله تا سه ماه و قوت حبوب منبهی تا شش ماه و قوت حب جدوار وفرفیون
تا دو سال است ادهان تا وقتیکه تغیر در لون ورائحه راه نیابد استعمالش جائز است
اما روغن بلسان وقسط هر چند کهنه شود قوی گردد سفوفات قوت آنها تا دو ماه
باقی میماند واستعمالش در ضعف معده وامتلاء جائز نیست الا خوردن
سفوف لذیذ سریع النفوذ باک ندارد سکنجبین منقی معده ملطف خلط غلیظ
مسکن حرارت وغلیان دم و لعلل بارده وحاره نافع وعسلی از سکری بهتر است وبزوری وبعد

مسہلات و برعشہ و لواسیر و فالج و وجع رحم و ضعف مثانہ و تقطیر البول و شقاق مقعد مضرت
دارد **جلنجبین** مقوی و منقی معدہ و دماغ و سکری حار در درجہ دوم و معتدل برطوبت
و یبوست و بعد دو سال ضعیف گردد و عسلی گرم و خشک در درجہ دوم و قوتش تا چہار سال
باقی میماند و آنچہ بعوام مشہور است کہ جلنجبین ہر چند کہنہ شود قوی گردد اصلے ندارد
اقراص اکثر اقراص را قوت تا شش ماہ باقی است الا قرص کوکب کہ استعمالش بعد شش
ماہ جائز است و قوتش تا دو سال باقی میماند و ضابطہ در اقراص آنست کہ بسایہ خشک کردہ
شوند **تریاق کبیر** شیخ الرئیس فرمودہ کہ مزاج تریاق برابر مزاج انسان است یعنی
بعد چہار دہ سال بالغ و تا سی سال جوان و تا شصت سال کہل و بعدہ ضعیف میگردد و
تریاقیت نمی ماند الا حکم معاجین کبار دارد و امتحان او آنست کہ چون در شیر حل کنند
شیر بستہ گردد و اگر در دہن افعی انداز ند بمیرد و اگر ہنگام منزل شدن بقدر باقلا بخورند
امساک کند و اگر بعد سقمونیا خورند منع عمل سازد و اگر بقدر باقلا در طشت کہ از خون جانور پر بود
بیندازند جملہ خون گداختہ شود و اگر بدین صفات موصوف نبود خالص نباشد **فلونیا**
و **یرشعشا** قوتش تا ہفت سال باقی بود و بعد شش ماہ باستعمال می آرند **مثرودیطوس**
قوتش تا ہفت سال باقی می ماند و بعد شش ماہ بعمل می آرند **معجون**
خبار شنبر و **سفوف جلی** قوتش تا دو ماہ باقی میماند **معجون آناسیا** استعمالش
بعد شش ماہ جائز **مادة الحیوة** بعد دو ماہ استعمالش جائز و قوتش تا چہار سال باقی
نمی ماند **اثر ودیا** قوتش تا پنج سال باقی بود و استعمالش بعد سہ ماہ باشد بلکہ در
شعیر دفن کردہ باشند **دواء المسک** استعمال آن بعد دو ماہ جائز و قوتش تا
سہ سال باقی است **مراہم** قوت اکثر مراہم تا شش ماہ باقی ماند و قوت بعض مراہم
تا مدت دہ سال قائم باشد **حکم سوم** در اغذیہ مرکبہ فاضل گوید کہ درجات
علاج سہ اند اول علیا کہ علاج بغذا بود و او مختار اطبا و حذاق است دوم سفلی کہ
علاج بغذا و ادویہ مرکبہ باشد و او مختار اطباء عوام است سوم متوسط میانہ کہ علاج بغذا
و دواء مفرد بود و او مختار اطباء حاذق است پس اکنون بدانکہ **اسفید باج**
طعامے است کہ گوشت را بمصالح مناسبہ بپزند و شوربای آن بکار برند و گاہ
اسفاناخ و ماش مقشر و کدوی دراز داخل میکنند لطیف و مرطب و صالح الکیموس است

و با کثر امراض سر مثل مالیخولیا و جنون سوداوی و سبات سفید ماء الشعیر غذائیست بسیار
موافق که در امراض حاره توان داد و طریقش آنست که شعیر چند مقشر در آب شیرین
و صاف با آتش ملائم بپزند و کف بر دارند تا که پخته شود و پس آن آب صافی ساخته را بکار برند
و شیرین نمودن آن بشکر تیغے مناسب ضرور نیست و گاه در امراض صفراوی لیمو نیز داخل
مے کنند و در مقدار آب اطباء را اختلاف است بعضی گویند که از شعیر ده چند باید و شیخ نیز همین
مؤید است و بعض بست و چهار چند قرار داده اند و نزد جمهور چهارده چند قرار یافت و این
را ماء الشعیر محض گویند و اگر در ماء الشعیر سپستان و عناب و مانند آن داخل کنند ماء الشعیر
مدبر خوانند و اگر تقویت زیاده مطلوب بود پارچه گوشت بماء الشعیر پیندازند و بماء الشعیر سکنجبین
ساده نباید آمیخت شله و کهچڑی طعامیست بهند مشهور برای مریضان نیکو غذا است
و آنرا همراه اشیاء مناسبه مرض مثل اچار نعناع و مربای تمر هندے بخورند زیر باج
شوربای گوشت است که از فواکه خشک بپزند و بزعفران خوشبو کنند نخود آب
غذائیست موافق امراض بلغمیه و به نزول الماء نافع و ترکیبش معروف زرشکیه
برای علل صفراوی و دموی نافع مقوی معده حار و بحرارت کبد مفید و ترکیبش
آنست که زرشک را آب بپزند و چیزے نمک گرم نموده در آن پیندازند که عفونت
آن زائل گردد بعده روغن گاو و روغن بادام آمیخته به شکر سفید بقوام آرند تمر هندیه
طعامیست ملین بطن و مفید بعلل صفراوی ترکیبش آنست که تمر هندی را طبخ نموده به شکر
سفید بقوام آرند خشکه طعامیست بهند مشهور اگر با مربای تمر هندے تناول نمایند
با امراض صفراویه مفید و اگر بخمیرات استعمال کنند برائے مبتلا اسهال نافع
شیر برنج طعامیست سریع الهضم مقوی باه و افزاینده شیر الا
با صحاب سنگ گرده و سده مضر بلاد غذائیست صالح برائے حفظ صحت المعطش
است ماء الارز که بهندے پیچ گویند تسکین صفرا نماید قلیه و یخنی
مسمن بدن ملین طبع و با مزه تازه بسیار مغذیه و قلیه آو یخنی بسبب اجزاء
خود حرارت قوی دارد دال ماش که دال مونگ مشهور است سریع الهضم
صالح الکیموس است خصوصاً غیر مقشر آن نان بیس نان خمیرے سریع الهضم
کثیر الغذا مسمن بدن است و نان فطیرے مسدد و قابض و دیر هضم مطنجن طعامیست

سوداوی

بسوداوی مزاج موافق ترکیبش آنست که گوشت را پخته بعسل و قند او چینی و روغن گاو و روغن
بادام و قدری زیره سفید بپزند بیضه نیمبرشت مقوی است و نفث الدم و خشونت
حلق و ضیق النفس و سل نافع مصوص بضم میم و صاد مهمله و سکون واو و صاد مهمله دوم
طعامیست که گوشت مرغ جوان و دراج با بقولات سرد یا گرم و ادویه خوشبو ترتیب دهند نافع
آن تابع اجزا او ست حلوا سوهن ترکیبش معروف مسمن بدن موافق ریه و با عصاب سودا
بعده نافع هریسه مقوی دماغ و ترکیبش مشهور هرایسه طعامیست که بگندم و جو و گوشت مرغ
و روغن بادام ترتیب دهند مزاجش گرم و تر کثیر الغذا مسمن بدن است و مقوی گرده و عصب
و باه و دیر هضم و مسدد است اصلحش در محرورین سکنجبین و در مبرودین انگور هلام بضم ها و فتح
لام غذائیست که گوشت گاو و امثال او را بعد از پختن با آب و نمک در جای گرم از مدکه
آب آن بچکد بعده بحسب احتیاج بقولات حاره یا بارده را در مرکه پخته گوشت مذکور را
در آن بپزند از هر دو بقول را بهم آمیزند و بکار برند و مزاجش مثل بقول مطبوخ باشد اهال
بفتح همزه و هاء مهمله از جمله اغذیه است و او شوربای گوشت و بقولات مطبوخه
باشد که صاف کرده می آشامند و گاه بعد آن ترشی نیز داخل می نمایند و در افعال
مثل بقولات مدخوله باشد طفشیل بفتح طاء و سکون فاء و کسر شین غذائیست
اغذیه قدیمه و ترکیبش آنست که عدس مقشر را و برسه گرفته بپزند قلیل الغذا مسکن
حدت خون و صفرا است و بقطع سلس البول و حیض نافع مفید با مراض سوداوی
و اعضاء عصبانی مباه و مصلح او شیر سینه است خاتمه در چهار رسم مشتمل
چهار فائده فائده اول در بعض احکام ادویه مفرده بدانکه در اخذ ادویه شرط است که
که هرچه حیوانی بود از حیوان صحیح المزاج در فصل بهار بعد از ذبح بلا فاصله باید گرفت
و آنچه معدنی بود در اول زمستان بگیرند و بهترین او آنست که در رنگ و جوهر معیوب نبود
و از ناک و دیگر گشتا پاک و صاف باشد و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط
و برگ را بعد از تمامی نمو و قبل از زرد شدن و تخم را بعد از استحکام و گلها و شگوفه
را بعد از شگفتن و قبل از خرد شدن لیکن گل سرخ را قبل از تمام شگفتن و شاخها را
بعد از تمامی نمو و قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از استحکام ثمر تا وقت پختن
برگ و صمغ و عصاره ها را در اول ریختن شگوفه باید گرفت و دوای بری از بستانی

قوی بود و حیلی قوی تر دانند ادویه بعد از غروب و قبل از طلوع آفتاب منع بود و در داشتن
ادویه برعایت چند امور مرعی دارند یکی همراه دوا ادوائے دیگر را کوفته نگاه دارند دوم
آنکه دوای که از نهاد داشتن متعفن یا کرم خورده یا از تحلیل مفقود گردد آنرا بدوای دیگر که
بالخاصیت حفظش از عفونت وغیره نماید مثلاً کافور با شعیر و فرفیون بشبت و فلفل با قلا و زعفران
بزروه بیضه مرغ بدارند سوم آنکه مشک و عنبر وغیره را در شیشه که دهنش بموم سفید بسته باشند
نهند و بهمنین و تخم خیارین را در کیسه نگاه دارند چهارم آنکه در مکانی که حرارت و رطوبت
و برودت و یبوست آن معتدل بود و از دخان و هوا نیز خالی بود دوا را در آن بدارند پنجم
آنکه ورد و نیلوفر بنفشه وغیره را با ادویه قوی الرائحه مثل حلتیت و مشک ندارند فائده
دوم در بیان مزاج و افعال و خواص ادویه مفرده بر سبیل اختصار ابریشم گرم و خشک
در اول مفرح روح و دماغ و رافع خفقان و ضعف ریه و مقوی باه و نیکو کننده رنگ رخسار
و ابریشم محرق از مقرض و راشیر ضعیف بود شربت از یکدرم تا سه درم بدلش مروارید
مضر گرده مصلح آن اسارون ابهل گرم و خشک در دوم مدر حیض و در اسقاط جنین و قروح
خبیثه مفید و قطور روغن تخم آن که در ظرف آهنی در روغن کنجد جوشانیده باشند برای قوت سمع
نافع شربت سه درم بدلش بوزن آن جوز السرو مضر معده و حلق مصلحش عسل اترج بفارسی
ترنج گویند پوست زرد آن گرم در اول و خشک در دوم و لحم آن اگر شیرین بود سرد و تر
در دوم و اگر ترش بود سرد و خشک تخم آن در اول و سوم گرم و در دوم خشک و برگ
و شگوفه آن در آخر دوم گرم و خشک مسکن قی صفراوی و مقطع صفرا و جهت تسکین
حرارت احشا و تشنگی نافع شربت از خشک تا پنجدرم و از مربای آن یا پنج مثقال مضر
جگر و دماغ مصلحش عسل و بنفشه آلو سرد در اول و تر در دوم ملین مضر دماغ و معده
مصلحش عناب و گلقند شربت آن تا نیم رطل بدلش تمر هندی اذخر گرم و خشک
در دوم مسکن اوجاع بارده محلل و مفتح سده کبد مدر بول و حیض و آبی که در او
اذخر تر کرده باشند آشامیدن آن برای قی نافع مجرب مولف مضر بگرده محرورین
مصلحش گلاب شربت از نیم مثقال تا یک مثقال اسفیداج سفیده
را گویند با ادویه چشم جهت درد و بثور و قروح آن نافع و حمولش جهت قطع خون حیض
و منع حمل مفید و خوردنش خناق آرد و خوردنش زیاده از یک درم کشنده

اسارون بیخ گیاهیست در آخر دوم گرم و خشک محلل و مفتح و مقوی و منقی دماغ مضر به
بدلش بوزن آن زنجبیل شربت از یک مثقال تا سه مثقال اسطوخودوس در اول گرم و
خشک محلل و مفتح سدد و آشامیدن یکدرم آن تنها جهت رعشه مفید بدلش در تنقیه سودا
افیتمون مضر شش مصلح آن کتیرا شربت از یکدرم تا پنجدرم اسبغول سفید آن سرد
در سوم و در دوم تر و سرخ آن تر در اول و سیاه آن بایبوست و از سیاه آن اجتناب بهتر
آشامیدن سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و گویند که اگر کوفته آنرا بیاشامند غشی
و سقوط نبض حادث شود و بموت انجامد و علاجش قی فرمودن بماء العسل بدلش در تلیین و
خشونت سینه و سرفه بیدانه و در تبرید تخم خرفه و مقدار شربت آن از دو درم
تا ده درم اسفاناخ در آخر اول سرد و تر و گویند معتدل است ملین طبع سریع الهضم
جید الغذا او کم نفخ تر از سائر بقولات مضر بمبرودین مصدع مصلح آن روغن بادام
بامسکه گاو بدلش خرفه اشنه چیزیست مثل ریسمان پیچیده بدرخت صنوبر
و سائر درختها مسکون می‌شود مضر امعا مصلحش انیسون شربت آن تا سه
درم طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و قومی گرم در اول و خشک در دوم دانسته
اصل السوس در دوم گرم و در اول خشک منضج اخلاط غلیظه و مسکن تشنگی و حمیات
بارده را بالکیف مفید مضر گرده و سپرز و مصلحش کتیرا و گلسرخ شربت تا پنجدرم افسنتین
گیاهیست مشابه ببابونه گرم در اول و خشک در دوم قابض و مفتح شربت از جرم آن
از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا ده درم بدلش در تقویت معده اسارون مضر معده
مصلحش در محرورین آب انار و در مبرودین انیسون افتیمون گرم و خشک در سوم
مفتح و مسهل سودا و بانفشه مسهل صفرا مضر ریه مصلحش صمغ عربی شربت آن بقول شیخ
چهار مثقال بدل آن در اسهال یک و نیم وزن آن حاشا اقاقیا عصاره ایست
غیر مغسول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مغسول آن سرد و خشک در دوم مجفف
و رادع و قابض و قاطع نفث الدم و مقوی معده و کبد و حابس نزلات حاره و سده
پیدا کند مصلح آن روغن بادام شربت تا یک درم بدلش بوزن آن عدس و طریق
غسل او آنست که در آب بسایند و هر چه بالای آب بایستد بردارند و قرص ساخته
خشک کنند اکلیل الملک در اول گرم و خشک و بعض مرکب القوی دانسته اند

و محلل ملین اورام صلبه و نوشیدن آب طبیخ آن بهر ادرار و کثرت منی نافع مضر انثیین مصلح
آن انجیر و مویز شربت تا ده مثقال بدلش هموزن آن بابونه احمر و سرد و تر مسکن حدت
صفرا و خون انجره در اول سوم گرم و خشک در دوم تخم و ثمرش جهت تخفیف زخمها نافع و آشامیدن
مطبوخ آن جهت امراض صدر مفید مضر گرده و امعاء مصلح آن صمغ عربی و کتیرا شربت تا شش
درم و زیاده ازین مهلک روغن آن در عمل باه عجیب الاثر املج در دوم سرد و در اول خشک قابض
و مانع ریختن مواد بمعده و مقوی قلب آشامیدن نقوع آن نافع انجره معده و مضر سپرز
مصلح آن عسل شربت از جرم آن از سه درهم تا پنجدرهم و مربای او خواص قریب بمربای بلیله دارد
و طبع را ملائم کند انجبار در سوم سرد و خشک حابس دم از جمیع اعضا و مسکن سرفه و مضر
مبرودین مصلحش زنجبیل شربت از عرق آن یک مثقال و از عصاره آن یکدرم و از برگ آن
پنجدرم انیسون در آخر دوم گرم و خشک مدر بول و حیض و محلل و مسکن اوجاع مضر امعاء
و مصلح آن رازیانه شربت از دو درم تا پنجدرم بدلش نیز رازیانه انزروت صمغ درخت
خاردار است گرم در آخر دوم و خشک در اول آن ملین و محلل ریاح و بهترین مسهلات بلغم
لزج گویند پنجدرم سائیده آن بسبب چسپیدن باحشا و تسدید مسام کشنده است مصلح آن روغن
بادام شربت از نیم مثقال تا دو مثقال بدلش صبر اهلیلج اصفر در آخر اول
سرد و در دوم خشک مقوی دماغ و جهت دوار و سدر نافع مضر امعاء مصلح آن عناب
شربت تا پنجدرم اهلیلج اسود در وسط اول سرد و در دوم خشک مقوی حواس
و ذهن و حفظ دماغ و مصفی خون از سودا مضر جگر مصلح آن عسل شربت تا ده مثقال
بدل آن هلیله کابلی اهلیلج کابلی بعضی در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی گرم باعتدال
میدانند مسهل بلغم و سودا مدر بول و مربای آن که زیاده از یک سال بر او گذشته باشد
مقوی معده و دماغ و مفتح سده بلغمی شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا بیست
مثقال بدلش هلیله زرد مضر دماغ مصلح آن عسل حرف الباء بادرنجبویه
در آخر اول گرم و تر مقوی دل و جهت خفقان مفید و جهت زحیر مجرب شربت
ده مثقال بدلش ریحان بابونه در دوم گرم و در اول خشک محلل و مفتح و مقوی
دماغ مدر بول و حیض مضر بحلق مصلح آن عسل شربت آن سه مثقال
بادرنجبویه در اوسط دوم گرم و خشک مقوی دماغ و دل و حافظه و معده و جگر و مفرح

ومفتح سدہ دماغی بدلش دو وزن آن ابریشم شربت از تازہ آن تا بست درم واز خشک
آن تا دہ درم **بقلۂ حامضہ** در دوم سرد و خشک شکم بندد و حرارت صفرا را تسکین دهد مضر
بلغم و دین مصلح آن عسل **برنگ کابلی** در آخر دوم گرم و خشک و مخرج و مسهل بلغم
وسودا و اخلاط لزجہ شربت آن تا سہ درم مضر امعا مصلح آن کتیرا **پرسیاوشان**
معتدل مائل بگرمی مفتح و محلل و مطبوخ آن جہت اسهال سودا و صفرا و بلغم نافع در حیض و بو
مضر سپرز مصلح آن مصطگی و بنفشہ شربت تا هفت درم بدلش نصف وزن آن اصل السوس
بنفشہ در اول سرد و در دوم تر مسہل صفرا مسکن تشنگی و بوئیدن تازہ آن مشوش تنفس
دل را ضعیف کند مصلح آن قدری انیسون بدلش نیلوفر شربت تا پنج مثقال **بصل** در آخر
سوم گرم در اول سوم خشک مقوی شهوت طعام و باہ و مفتح سدد دافع مضرت
هوای وبائی کثرتش نسیان آرد و مجرورین را زیان دارد مصلح آن شستن تا بنمک و بسرکہ
خوردن شربت یک مثقال **بسفائج** هفت در آخر دوم گرم و خشک در اول آن مسهل
سودا و بلغم غلیظ مضر سینہ مصلح آن پرسیاوشان شربت از یکدرم تا سہ درم بدلش
نصف وزن آن افتیمون **بسد** آنچہ مشهور است کہ بیخ مرجان است اصلے ندارد بلکہ
سنگے است سرخ سوراخ دار مثل خانہ زنبور در اول سرد و در دوم خشک مفرح و قابض مولد
وسواس مضر گردہ مصلح آن کتیرا بدلش جہت حابس عوض بوزن آن دم الاخوین شربت
تا یک مثقال **باقلا** در اول سرد و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک منفخ
و محلل و سریع الانحدار از معدہ اما اختلاج و نفخ آرد مصلح آن مقشر نمودن و جوشانیدن
در آب **بباسہ** در دوم گرم و خشک مفرح و مقوی معدہ و باہ و زیادہ کنندہ
منی مضر جگر مصلح آن صمغ عربی شربت تا سہ درم بدلش جوزبوا **بهمن** دو
دو قسم باشد یکے سفید و دوم سرخ سفید آن در دوم گرم و خشک سرخ
آن گرم در سوم و قوی تر از سفید مقوی باہ و دل و مسخن بدن زیادہ کنندہ منی مضر
ثقل مصلح آن انیسون شربت دو مثقال بدل هر دو مساوی سفید هموزن آن
حرف التاء تخم کرفس در دوم گرم و خشک مدر بول و حیض
شکنندہ ریاح شربت سہ درم **تخم شبت** در اول گرم و تر
مقوی باہ و نفاخ و ادرار شیر نماید شربت از پنجدرم تا هفت درم بدلش هموزن

آن تخم شلجم **تخم خرفه** در سوم سرد و در دوم تر حرارت جگر و تپ های حاره را نافع
و برای سرفه حار مجرب مولف شربت از پنج درم تا ده درم بدلش نصف وزن آن اسبغول
تخم ترب در دوم گرم و در سوم خشک مدر حیض و بول بهق و برص را نافع شربت
دو درم مضر جگر مصلح آن سپستان **تخم کتان** هندی تخم السی گویند در اول گرم و خشک
مدر بول منضج اورام شربت سه درم مضر انثیین مصلح آن گلقند عسلی **تخم کنوچه**
باعتدال گرم و تر قابض مضر شش مصلح آن گلنار بدلش بوزن آن تخم کتان **تخم**
کشوث در اول گرم و در دوم خشک و بعضے گویند در گرمے و سردی معتدل است
مدر بول و حیض مفتح سده جگر مضر شش مصلح آن صمغ عربی شربت دو درم بدلش
بوزن آن افسنتین **تخم خربزه** در اول گرم و تر و گویند سرد و تر دافع عطش
کند و سرفه گرم را مفید مدر حیض مضر سپرز مصلح آن بادیان شربت از دو درم تا پنج درم
تخم ریحان در اول گرم و در دوم خشک مفتح سده دماغ و محلل اورام شربت
یک مثقال اطبا در معالجه زحیر از کوفتن ریحان منع کرده اند زیرا که بغایت آن که مطلوب است
از کوبیدن زائل میگردد **ترنجبین** در اول گرم و تر ملین طبع و مسهل صفرا و از شیرخشت
لطیف تر و جهت تسکین عطش و تپ های حاره و سرفه نافع و در زحیر بجای ترنجبین شیرخشت
استعمال کنند زیرا که در ترنجبین قوت ادرار قویست مضر محرورین و سپرز مصلح آن تمر هندی
شربت از سه مثقال تا هفت مثقال بدلش شیرخشت **تمر هندی** در اول سرد
در دوم خشک مسکن غثیان و قے صفراوی و تمر هندی را بسیار در آب نمالند که
غثیان آرد و سده پیدا کند و نفاخ و بطی الهضم است مصلح آن بنفشه و کتیرا و عناب
و لعاب بهیدانه شربت از هفت مثقال تا سے مثقال بدلش آلو بخارا و زرشک **تفاح**
سیب را گویند شیرین آن گرم در اول و تر در دوم و ترش آن در اول دوم سرد و خشک
مفرح و مقوی اعضای رئیسه و جهت تقویت فم معده و خفقان نافع شربت هفت مثقال و اولی
آنست که حار مزاج ترش و بارد مزاج شیرین تناول نمایند **توت** شیرین آن گرم در
آخر اول و تر در آخر دوم مولد خون صالح مرطب دماغ و مفتح سده مضر جگر مفید معده
مصلح آن سکنجبین و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک قابض و قامع صفرا
مسکن عطش مضر شش و عصب مصلح آن عسل **تودری** در دوم گرم و سرد در اول

مبهی و مغلظ منی و مسمن بدن و منعوظ تمام آرد و برای سرخ کردن رنگ رخسار عجیب الاثر است
شربت از دو درم تا سه درم بدلش بهمن سرخ و رفع اذیت ادویهٔ قتاله نماید شربت در رفع
سموم از سه درم تا پنج درم حرف الثاء المثلثه ثلج بعضی سرد و در سوم و خشک در دوم
بعضی گرم دانسته اند مسکن درد دندان که از حرارت باشد و مخدر و مطعش مضر
باحشاء ضعیف مصلح آن عسل و قرنفل حرف الجیم جاوشیر صمغی است گرم و خشک
در سوم محلل ریاح مفتح سدد و مقوی اعصاب ضعیف و مضعف اعصاب صحیح شربت آن
یک مثقال جدوار طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک مفرح و مقوی قوی و اعضاء
رئیسه آشامیدن نیم مثقال سائیده آن در شراب جهت دفع سمیت مار مفید است شربت از
نیم دانگ تا چهار دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال مضر محرور و یابس المزاج مصلحش سکنجبین
جز مازج در آخر اول خشک و در اول گرم جلنار در اول دوم سرد و خشک قابض
و مقوی اعضا مسدد و مصلح آن کثیرا شربت از یکدرم تا دو درم جنطیانا و رهندی
پلهان بید گویند در اول سوم گرم و خشک مفتح سده محلل و قابض و مسکن اوجاع بارده
شربت تا یک مثقال جند بیدستر در آخر سوم گرم و در دوم خشک مفتح سده
و محلل اورام شربت آن یکدانگ بدلش مثل آن فرج یا نصف آن فلفل جوزر در دوم گرم
و در اول خشک مقوی حواس باطنه خصوصا با مویز منقی و جهت فالج و لقوه نافع است
جوز بوا در آخر دوم گرم و در سوم خشک مفرح و مسکن و حافظ حرارت غریزی
مضر جگر مصلح آن بنفشه شربت تا دو مثقال چوب چینی خوب بیخ چوب چینی آنست
که غرقی بود و گرم خورده نباشد و باطن آن سرخ از ظاهر آن بود و مثل کمان بسیار کج
ندارد و در لینت و صلابت معتدل باشد و مزاجش نزد قوی گرم و تر است و حکیم
عماد الدین هم بر نیست و هرگاه قصد بخوردنش نمایند اول بفصد و مسهل تنقیه کنند
و گاه حسب حاجت بر یکی اکتفا نموده آید و گاه فصد و مسهل هر دو بسبب عدم
حاجت متروک میشوند و این دوا با مراض سوداویه تر منفعت بسیار نافع است و قبل از
استعمال چوب چینی بعادت بخوردن نمک نمایند تا که بوقت تشنه فرع قدری
قلیل از نمک باقی ماند و برای کسی که مزاج گرم خریف و برای بار در ربیع مناسب است
و در میان ایام خوردن از آب [illegible] و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه

رطبه و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات عنیفه و غم و رنج اجتناب ورزند و چون
از خوردن فراغ شوند همان پرهیز که در خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و بعده آهسته آهسته
رجوع بعادت خود نمایند و طریق استعمالش که مخصوص باین دوا نیست آنست که یک مثقال
چوب چینی عمده بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ سنگ یا نقره یا مسی قلعی دار انداخته
عرقهای مناسبه که بوزن دو آثار باشند بران ریخته تا دو پهر شب تر دارند بعده بر آتش ملائم
بپزند تا که چهارم حصه عرقیات بماند پس آهسته آهسته دهن ظرف وا کنند و بخدام وقت صبح و بخدام
وقت شام با قدری نبات شیرین ساخته بطریق قهوه بنوشند و باقی بجای آب صرف
کنند غذا نان آرد گندم و جو و قلیه و پلاؤ و کباب بی نمک و حلویات مناسبه و گوشت بچه مرغ
و دراج و دیگر غذاها لطیفه بخورند و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه ریزه نموده
در دیگ باده آثار آب بطریق سابق بجوشانند تا نصف بماند آتش موقوف کنند و دهن
ظرف آهسته آهسته وا سازند و این آب را در روشستن و طعام پختن و استنجا و مثل
آن صرف نمایند و نیز قدری ازین آب گرفته لباس خود را دران رنگین سازند و آن لباس
را تا استعمال چوب چینی در بدن نگاهدارند و خود را از هوا محفوظ دارند که هوا اثر نکند
و بعد سه روز تنگ یک ماشه هر روز زد رهر دو جا افزوده باشند و باید که سرپوش
دیگ را بخمیر گرفته در ترازو وزن نمایند بعده در اثنای طبخ وزن کرده باشند هرگاه
بوزن مطلوب برسد از آتش فرود آرند و اگر قوت و تحمل مریض را باشد هر روز تعریق
کرده باشند ورنه بعد دو روز یا سه روز تعریق بعمل آرند و طریق تعریق آنست که علیل
را بر کرسی بید باف نشانده زیر کرسی دیگ را دارند و بخارش بگیرند باید که مریض
لحاف پیچیده بود الا راه نفس گشاده دارند و قدر آب و جوشانیدن بحسب مزاج
مختلف است پس در مزاج حار که تشنگی غالب بود کمتر بجوشانند و آب زیاده نگاهدارند
و در مزاج بارد بخلاف این بعمل آرند و نیز در مزاج حار عرقهای مناسب
با آب چوب چینی مخلوط نموده میدهند **حرف الحاء** **حب الآس** در دوم
سرد و خشک قابض و حابس اسهال مقوی دل و معده و مدر بول و بسرفه نافع شربت آن
تا سه درم مضر بزکام مصلح آن بنفشه **حب القطن** یعنی پنبه دانه در اول گرم و تر
سرفه و ضیق النفس را مفید شربت آن هفت درم **حب الزبیب** سرد در اول و خشک در دوم قابض است

حب النیل درسوم گرم وخشک مفتح سدهٔ جگر مسهل قوی بلغم وباسقمونیا مسهل صفرا
شربت ازیکدانگ تا نیم مثقال حب السلاطین دراول چهارم گرم خشک مسهلی است
قوی که طبیبان ترک آن نموده اند الا گاه ضرورت قوی اصلاحش نموده بعمل مے آرند
شربتش درابدان قویه بامصلحات یکعدد تا دوعدد ودرغیر آن نیم عدد وطریق اصلاحش
آنست که قشرش دور کرده وپرده درمیان آنرا برون آورده درپوٹلی پارچه بسته درشیر گاو
دوسه جوش داده بکار برند ویا درآب لیموتر سازند وبرآورده استعمال کنند ویا بادویهٔ مصلح
مثل کتیرا ونشاسته وگلسرخ وزعفران آنرا ضم کرده بسایند وبکار برند وبعضی بدین
طریق مدبر سازند که مغز آنرا درپوٹلی پارچه بسته درسرگین گاو که درآب حل کرده درظرف
گلی پر کرده باشند آویخته آتش دهند دوسه ساعت پس برآورده بآب گرم شسته باستعمال
آرند حب الرمان یعنی انار دانه دراول سرد وشکم بندد ومسکن صفرا است
حب القرع دردوم سرد وتر مسکن عطش سرفهٔ گرم را مفید شربت ازسه درم تا
پنجدرم حب الیهود دراول گرم ودردوم خشک مدربول گنجایش باخون خفاش
جهت رویانیدن مژده مجرب مضر جگر مصلح آن صمغ حلبه دردوم گرم وخشک برگش
مدرحیض وجهت استسقاء وامراض بارده مفید تخم آن ملین ومدربول ومقوی ریه ومضر
انثیین ومصلح آن سکنجبین حلتیت دراول چهارم گرم ودرآخر دوم خشک لقوه وفالج
وامراض بارده را مفید مضر جگر آن انیسون شربت از نیم دانگ تا نیم مثقال حمص
یعنی نخود دراول گرم وخشک مفتح سدهٔ جگر است حنا مرکب القوی مصفی خون مضر بحلق
مصلح آن لعاب اسبغول شربت تا یک مثقال حنظل درچهارم گرم ودردوم خشک شحم آن
مسهل اقسام بلغم ومحلل وتخم آن نیز مسهل شربت از شحم آن نیم درم تا یک درم وگفته اند
استعمال آن بحار مزاج ودر گرما جائز نیست حضض معتدل دردوم خشک قابض درادع
ومحلل ومدرحیض والتحالش جهت رمد نافع حرف النخا خارخسک مرکب القوای
مدربول مسکن دردمثانه افزایندهٔ منی شربت هفت مثقال خبث الحدید دردوم گرم
ودرسوم خشک مجفف ومقوی معده وقلب ودماغ ومانع حمل وحیض مضر شش ومصلح
آن کتیرا شربت تا دودانگ وزیاده ازین مجوز نیست خبث الذهب طبیعتش
ازخبث الحدید وخبث الفضه لطیف تر ودرافعال وخواص ازهردو قوی

شبث الفضه سرد و خشک قابض است طلای آن جهت بواسیر و التیام جراحت مفید
خبازی در اول سرد و تر معتدل الهضم ملین طبع مفتح سدهٔ کبد زیاده کننده شیر مدر بول
مضر معده ضعیف مصلح آن ربوب فواکه شربت پنج درم بدلش تخم خطمی خطمی بقول جالینوس
سرد و تر محلل و ملین و گلش از تخم آن ضعیف و لعاب آن نیمگرم با شکر جهت سرفه
مفید مضر ریه مصلح آن عسل شربت از جرم آن یک مثقال خردل در چهارم
گرم و خشک جاذب اخلاط از عمق بدن محلل رطوبات دماغی و بلقوه و فالج مفید و
استشامیدن آن با عسل جهت سرفهٔ مرطوب و تقویت باه نافع مضر محرورین مصلح آن کاسنی
شربت آن یک درم خشخاش پوست آن در اول خشک و در دوم سرد و اگر نیم درم
با آب سرد صبح و نیم درم بوقت شب هنگام خواب بنوشند جهت انسداد اسهال دموی
و صفراوی مفید افتد و تخم آن در دوم سرد و در اول تر منوم و منضج مواد رقیقهٔ صفراوی
و مقوی دماغ و کبد و گرده و شربت تخم آن تا ده درم خلاف بید مشک را گویند
بقول جالینوس سرد و تر است مقوی دل و دماغ مسکن صداع که از آنجا مواد حار باشد
و عرق آن در تمامی افعال و خواص از گلاب قوی خل طبیعت انگوری آن مرکب القوی
گویند سرد و خشک است سریع النفوذ و رسانندهٔ تاثیر ادویه با عضا و بوئیدنش بمنزلهٔ
گرم و صداع حار و تقویت دماغ عجیب الاثر و مداوش جهت قتل کرم معده مجرب مضر به
پیران و سوداوی مزاجان و نیز با عصاب و باه مصلح آن شیرینی شربت تا هفت
مثقال خولنجان در آخر دوم گرم و خشک مقوی هاضمه و احشا و باه و کاسر ریاح
ماسک بول و جهت تصفیه صورت مفید مضر دل و سینه و محرورین مصلحش صندل و طباشیر
شربت تا یک مثقال خیارشنبر در اول گرم و تر ملین طبع و محلل اورام و بادویه
مناسبهٔ هر خلط مسهل آن مثلاً با تمر هندی مسهل صفرا و با تربد مسهل بلغم و با آب شاهتره
و آب کاسنی مسهل سودا مضر معده مصلح آن مصطگی و انیسون و پیدا کننده
مغص است بسبب چسپیدن خود با معا مصلح آن روغن بادام شربت از پنج مثقال
تا بست مثقال خاکشی نوع صغیر آن در اول دوم گرم و در اول تر و نوع کبیر آن در
آخر دوم گرم مبهی و مشهی و مقوی معده و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و گرفتگی آواز و حصبه
و جدری را نافع و بحمیات حاره و بارده مفید چنانچه در تجربهٔ متاخرین رسیده مصدع است

مصلح آن کتیرا شربت از کبیر تا دو مثقال و از صغیر تا سه مثقال خیارین در دوم سرد و تر است
آشامیدن آب آن برای حمیات حاره حادثه و یرقان نافع مدر بول مسکن حرارت
صفرا و خون و تخم آن قوی تر ازو **حرف الدال** دار فلفل در آخر دوم گرم و خشک
محلل مواد بارده و ریاح مفتح سده جگر مضر سر مصلح آن صمغ شربت تا یک مثقال دارچینی
در آخر دوم گرم و خشک منضج اخلاط عفنیه مفرح نفس مدر بول و حیض مسقط جنین مقوی
باه مضر مثانه مصلح آن کتیرا شربت از دو درم تا پنج درم درونج بخنیست عقربی شکل
در سوم گرم و خشک محلل بلغم و سودا مقوی هاضمه و مسکن وجع رحم مضر بگرم مزاجان مصلح
آن رازیانه کوب غوره شربت یکدرم تا دو درم بدل آن عاقرقرحا دم الاخوین
در سوم سرد و خشک آشامیدنش جهت حبس خون جمیع اعضاء باطنی مجرب مضر گرده مصلح
آن کتیرا شربت از نیمدرم تا یک مثقال دهن بلسان خالص آن در اول سوم گرم
و خشک مقوی دماغ و اعصاب و بامراض بارده دماغی مثل فالج و لقوه مجرب و آشامیدن
نیم مثقال با شیر تازه جهت رفع سمیت مفید شربت تا نیم مثقال **حرف الذال المعجمه**
ذهب معتدل مائل بگرمی مفرح و مقوی قلب و دماغ و بضعف معده و باه و سپرز و
یرقان نافع مضر مثانه مصلح آن عسل مشک شربت از یک قیراط تا دو قیراط و یک دانگ است
حرف الراء المهمله رازیانج بادیان را گویند بستانی و بری بود بیس بستانی آن در اول
سوم گرم و در آخر اول خشک مفتح سدد مجاری و مسکن اوجاع بارده و طبیخ تخم آن
جهت اختناق و غشی با گل گاوزبان مجرب و طلای بیخ آن جهت گزیدن سگ دیوانه
نافع مضر محرورین مصلحش سکنجبین شربت از تخم آن تا دو مثقال و از بیخ آن در مطبوخ دو مثقال
و طبیعت بری آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک جهت اسهال مزمن و تقطیر البول نافع
رمان مطلق آن بارد رطب و رمان شیرین سرد با اعتدال مسکن تشنگی مولد خون صالح مقوی
کبد و یرقان نافع **حرف الزاء المعجمه** زرشک سرد و خشک در سوم مقوی معده
و جگر گرم و مسکن عطش و بامراض صفراوی مفید زبد البحر بفارسی کف دریا
گویند در سوم گرم و خشک هاضمه اطعمه مضر بصوت مصلح آن صمغ و لعابیات شربت یک دانگ
زراوند مدحرج بخنیست در دوم گرم و خشک آشامیدنش با آب گرم منقی سینه و
قصبه ریه مضر سپرز مصلحش عسل بدلش زراوند طویل زراوند طویل در سوم گرم و در

دوم خشک محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد آشامیدنش با فلفل برای تنقیهٔ رحم و اخراج جنین مفید
شربت از دو درم تا دو مثقال **زعفران** در دوم گرم در اول خشک مقوی حواس و مفرح
و مدر و مفتح سدهٔ دماغ و جگر مضر باعصاب مصلح آن سکنجبین و انیسون شربت تا دو درم
زنجبیل تازه و تر آن در سوم گرم و در اول خشک و خشک آن در دوم خشک مقوی معده
و کبد مفتح سدهٔ جگر مهیج باه ترید مسهل رطوبات مفاصل شربت تا دو درم مضر حلق مصلح آن
عسل و روغن بادام **زوفای یابس** بستانی آن در دوم گرم و در آخر خشک و کوهی
آن قوی تر از بستانی مسهل بلغم و جهت سرفهٔ مزمن و فالج مفید مضر جگر آن صمغ عربی
بدلش صعتر **زوفای رطب** در دوم گرم و در اول تر محلل اورام صلب و ملین و منضج
مضر محرورین مصلح آن سکنجبین شربت تا سه مثقال **زیت** در دوم گرم آشامیدنش
چهار ده مثقال با یک رطل آب گرم مسهل قویست **حرف السین المهملة ساذج**
برگ درختیست در سوم گرم و در دوم خشک محلل ریاح مصلح حال معده مدر بول و حیض
مضر مثانه مصلح آن شربت بهی شربت آن در مطبوخ یک مثقال و در معاجین نیم مثقال **سپستان**
در اول تر و در حرارت و برودت معتدل مسکن حدت صفرا و عطش گویند مضر جگر است
و مصلح در مبرودین گل سرخ و در محرورین عناب شربت از سی عدد تا ده مثقال **سقمونیا** در سوم گرم
و در آخر دوم خشک محلل و مفتح مسهل صفرا شربت آن از نیم دانگ تا دو دانگ زیاده ازین
مضر معده و دل و کبد و امعا و کشنده جنین است **سفرجل** حلو او در حرارت و برودت
قریب باعتدال مفرح و مقوی دل و دماغ و معده مدر بول خوردنش حفظ جنین از اسقاط
نمایند مضر احشاء ضعیفه مصلح آن عسل شربت از آب آن تا سی درم و رب قریب الاعتدال
است و رب بهی ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی **شکر سفید** آن
در دوم گرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دوم گرم و در اول تر و شکر سرخ
در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک و نبات قریب باعتدال است و هر قدر که تصفیه
آن نمایند قلیل الحرارت میگردد و آشامیدن آن با گلاب و آب سرد در ابتداء حمیات
محرقه مفید مضر بصاحبان سل و اسهال و صفراوی مزاجان را مصلح آن بادام و شیر تازه
شربت تا سی درم **سلیخه** پوست شاخ درختیست در آخر دوم گرم و خشک
ملطف و محلل اورام بارده و مسخن و مفتح و مقوی معده و کبد مدر بول و حیض شربت تا

دو درم مضر گرده و امعا مصلح آن کتیرا و آب سپستان **سماق** بهندی تنتریک گویند
سرد و خشک در دوم مقوی معده و قابض و مانع انصباب مواد بمعده و بقی و غثیان مفید
مضر جگر بارد مصلح آن مصطگی شربت پنجدرم بدل آن سرکه **سناء مکی** در آخر دوم گرم و در اول
خشک مسهل اخلاط ثلثه منقی دماغ غثیان آرد مصلح آن پاک کردن از چوب و خاشاک و روغن
بادام چرب کردن **سنبل الطیب** در آخر دوم گرم و خشک مصلح سدهٔ دماغی مقوی
دماغ و معده و کبد و نیکو کننده رنگ رخسار مضر گرده مصلح آن کتیرا شربت تا یک مثقال بدلش
اذخر **سورنجان** در سوم گرم و در دوم خشک مسهل اقسام بلغم از اعضاء بعیده
و جاذب اخلاط از عمق بدن و بعرق النساء و وجع مفاصل مجرب شربت آن مفرداً با زعفران
یکدرم و مرکباً با دویه دیگر از نیمدرم تا نیم مثقال بدلش در مفاصل بوزن آن حنا مضر معده
مصلح آن کتیرا و شکر و باید که در مفاصل هموزن آن زنجبیل یار کنند که مقوی فعل اوست
حرف الشین المعجمه شبت در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک محلل
و منضج و مفتح سده‌ها هاضم و مدر بول و حیض منجر است مصلح آن سکنجبین و آب لیمو و طبیخ آن
مضعف دماغ مثقل منی مجفف آن شربت تا هفت درم بدلش تخم آن **شاهتره**
مرکب القوی است و گویند در حرارت معتدل و در دوم خشک شیخ الرئیس در اول
سرد دانسته و این قول صحیح می نماید مصفی خون مدر بول گویند مضر ریه است و مصلح آن کاسنی
شربت از سه درم تا پنجدرم و تخم آن معتدل الحرارت اند **شقاقل** بیخیست در اول
گرم و در دوم خشک مبهی و مفتح و قاطع بلغم مضر اشتها و مصدع و مصلح آن عسل شربت تا پنجدرم
شونیز تخم نباتیست که بهندی کلونجی گویند در سوم گرم و خشک مسخن و مجفف رطوبات
مضر گرده مصلح آن کتیرا شربت دو درم بدلش انیسون **شکاعی** در دوم گرم و خشک
و یاقوت تریاقیست و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم مضر ریه مصلح آن صمغ عربی شربت آن دو درم
و صاحب تقویم الابدان پنجدرم گفته **شیر خشت** در آخر اول گرم و برطوبت و یبوست
معتدل ملین طبع مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مولد ریاح قراقر در معده و مرقق منی و مصلح
آن روغن بادام شربت تا بست و پنج مثقال بدلش هموزن آن ترنجبین **حرف الصاد المهمله**
صبر در دوم گرم و خشک مفتح سده و محلل ریاح و باخلاط ثلثه مسهل قوت
سه درم آن منقی اخلاط فاسده و یک و نیم درم مسهل است **صعتر** در آخر دوم گرم و خشک محلل ریاح

مفتح سده و مضر ریه مصلح آن سرکه شربت تا پنج مثقال **صمغ** در گرمی معتدل و در دوم خشک
مقوی معده و امعاء و منقی سینه و بسرفه مفید حابس اسهال مضر ثقل مصلح آن کتیرا
صندل سفید و سرخ و زرد سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ
آن در سوم سرد و خشک مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض محلل اورام حاره و جهت
خفقان مفید مضر باه مصلح آن عسل شربت یک مثقال بدلش نصف وزن آن کافور و صندل
سرخ در افعال مذکوره شریک از سفید ضعیف و طلاء او قویست و قرشی گفته که در زمان ما صندل
سرخ در اضمده و صندل سفید در مشروبات استعمال می یابد **حرف الضاد المعجمة ضفدع**
در سوم سرد و در اول خشک مضمضه بطبیخ نهری آن جهت درد دندان مفید و گویند که ران
ضفدع را بریسمان بربندند و کسیکه الماس خورده باشد بلع نماید ریزهای الماس بدان چسپیده
برون می آید **حرف الطاء المهملة طباشیر** در دوم سرد و در سوم خشک مفرح
و مقوی دل و مسکن حرارت آن و قاطع قی صفراوی مضر باه مصلح آن مصطگی شربت
تا دو درهم بدلش بوزن آن تخم خرفه **طحلب** در دوم سرد و تر حابس دم از هر موضع
که باشد و محلل اورام حاره **طین ارمنی** سرد در اول و خشک در دوم مقوی قلب حابس
دم مضر طحال مصلح آن مصطگی شربت تا دو درهم **حرف العین المهملة عاقرقرحا**
در آخر سوم گرم و خشک و صاحب مجمع الحکمة گفته که در اول چهارم گرم و خشک مفتح سده
و مالیدن آن بزیت برای استرخاء و فالج مفید و مالیدن سوده آن بر بدن ادرار عرق کند
و چون قبل از جماع روغن آن بر قضیب مالند استحکام آن میکند و شهوت جماع برانگیزد
و لذت جماع دهد مضر ریه مصلح آن کتیرا شربت تا یکدرهم بدلش دار فلفل **عدس** در حرارت
مائل باعتدال و در دوم خشک حابس حیض مولد خون سوداوی و مسکن و قابض بطی الهضم
نفاخ مغلظ خون کثرت آن قاطع باه و مجفف بدن مصلح آن روغن زرد و طبخ **عنب**
رسیده آن در آخر اول گرم و تر سریع الانحدار مصلح حال سده و ریه مسمن بدن زیاده
کننده گرده و باید که آب آن خورده پوست آن بیندازد مورث تشنگی است مصلح آن سکنجبین
عنب الثعلب در دوم سرد و خشک مسکن حرارت و تشنگی و محلل اورام حاره
آشامیدن یک مثقال ریشه بیخ آن باشد اب منوم مضر مثانه مصلح آن
قند شربت پنج مثقال **عناب** در حرارت و برودت معتدل مائل

برطوبت و شیخ الرئیس بارد در اول و معتدل برطوبت و یبوست گفته ملین صدر و احشا او
منضج اخلاط غلیظه مسکن تشنگی مضر معده مصلح آن شکر و مویز شربت تا پنجاه عدد و بدل آن
سپستان **عنبر** در دوم گرم و در اول خشک حافظ روح و قوت حیوانی و نفسانی و طبعی محرک
شهوت طعام و باه و بفالج و خدر و لقوه و رعشه مفید مضر امعا مصلح آن صمغ شربت یک دانگ
بدل آن مشک و زعفران **عود** در آخر دوم گرم و در سوم خشک ملطف و مفتح سده مفرح
و مقوی اعصاب و حواس و قوی دماغی و قلب و کبد و معده و گرده و محلل ریاح و زائل کننده
بوی دهن و هاضم طعام مضر محرورین مصلح آن کافور و سکنجبین شربت تا یک مثقال بدلش
دارچینی و قرنفل و زعفران **حرف الغین المعجمة غاریقون** در اول گرم و در دوم خشک
مسهل اخلاط ثلثه و ملطف اخلاط غلیظه بدلش نصف وزن آن شحم حنظل شربت در مطبوخ
تا یک مثقال و در غیر مطبوخ تا یک درم **حرف الفاء فجل** طبیعت تخم آن مذکور شد و بیخ آن
در اول گرم و در دوم تر و گرمی پوست و برگ آن زیاده از اصل انگشت و بری آن
از بستانی آن قویست محلل مواد و هاضم و الا خود غیر منهضم است خصوصا برگ آن و بیخش
قاطع بلغم و برگ آن پراگنده کننده ریاح مضر سر و حلق و دندان مصلح آن نمک **فضه** در
اول سرد و خشک تفریح آن قریب به تفریح یاقوت مضر امعا مصلح آن کتیرا شربت از یک دانگ
تا نیم درم **فلفل** سیاه آن در آخر سوم گرم و سفید یا مقشر از پوست سیاه آن در اول
سوم گرم و شیخ الرئیس فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته و صاحب مجمع الحکمة
همبرین قول است محلل و منقی بلغم و مقوی معده و جگر و رافع آروغ ترش و ضماد آن سرکه
جهت تحلیل ورم طحال مفید مضر جگر حار مصلح آن اوهان بارده شربت تا یک مثقال
بدل آن زنجبیل **حرف القاف قاقله کبار** گرم در اول و خشک در دوم مفرح
و مقوی معده و هاضم طعام و حابس بطن مضر امعا مصلح آن کتیرا شربت تا دو مثقال
قاقله صغار در دوم گرم و خشک محلل و خوشبو کننده رائحه دهان مضر صدر و ریه
مصلح آن کتیرا شربت از یک درم تا یک مثقال **قرع** در دوم سرد و تر و بدخون صالح
مفتح سده و سریع الفساد یعنی تخلطی که در بدن غالب بود مستحیل گردد **قرنفل** در سوم
گرم و خشک مقوی ارواح و جهت سرفه بارد و رطب مفید مضر گرده و امعا آن صمغ عربی
شربت تا یک مثقال بدلش بوزن آن دارچینی **قسط** در سوم گرم و خشک مقوی اعضای

زیبسه آشامیدن نیم درم آن با عسل یا شراب جهت تقویت باه مفید مضر ریه مصلح آن انیسون
شربت از یک درم تا یک مثقال بدلش نصف وزن آن عاقرقرحا **قصب الذریره**
در آخر دوم گرم و خشک ملطف و محلل مقوی دل و جگر و دافع استسقا مضر بگرده مصلح آن
انیسون شربت تا دو درم **قنطوریون کبیر** نباتیست در آخر دوم گرم و خشک محلل و مدر
طمث و مخرج جنین مرده مضر دماغ مصلح آن عسل شربت آن تا دو درم **قنطوریون صغیر**
در سوم گرم و خشک مفتح و مسهل و منقی و جاذب مواد از عمق بدن **حرف الکاف** **کاهو**
بستانی او در اوائل دوم سرد و تر مصفی خون و ملین و دافع ضرر هوای وبایی مخدر کثرتش
مضر باه و سل و مصلح آن کرفس و نعناع و تخم آن در دوم سرد و خشک و خواص قریب
بکاهو دارد **کافور** در آخر سوم سرد و خشک مفرح و مقوی دماغ و دافع تشنگی و بحمی دق مفید
و بصداع حار مجرب مضر معده و باه و بصاحبان ضعیف المزاج مصلح آن عنبر و مشک شربت
تا یک دانگ **کاکنج** در دوم سرد و خشک قطور عصاره آن جهت قروح مزمنه گوش
مفید مخدر مصلح آن گلقند شربت از پوست و دانه آن پنج درم بدلش عنب الثعلب **کتیرا**
در اول تر و بگرمی و سردی معتدل مسکن حدت اخلاط و ادویه حاده و مصلح ادویه سمیه مضر
ثقل مصلح آن انیسون شربت از یک درم تا پنج درم **کبابه** در دوم گرم و خشک خائیدن
آن خوشبو کننده دهن مضر مثانه مصلح آن مصطگی شربت تا یک مثقال بدلش دارچینی و قاقله
کبریت در آخر سوم گرم و خشک محلل و مسخن مضر دماغ مصلح آن بنفشه شربت از دو دانگ
تا یک مثقال **کرفس** نباتیست در اول دوم گرم و خشک مفتح و محلل و آشامیدنش
جهت فواق و درد پهلو و برودت احشا مفید منجر مصلح آن انیسون شربت تا سه درم
کمون در دوم و در سوم خشک مسخن و محلل و مقوی معده و هاضم مضر ریه مصلح آن کتیرا
شربت دو درم **کهربا** در گرمی و سردی معتدل مقوی دل و حابس دم و دق و اسهال دموی
مضر سر مصلح آن بنفشه شربت نیم مثقال بدلش دو وزن آن طین ارمنی **کشنیز** مرکب القوی
است و بقراط در دوم سرد و خشک گفته مقوی دماغ و معده و مانع صعود ابخره و دافع
خفقان و حابس اسهال و جریان منی شربت پنج درم تا یک اوقیه **حرف اللام**
لسان الثور تازه آن در اول گرم و تر و خشک آن را رطوبت کمتر مفرح و مقوی ارواح
و حرارت غریزی و دافع [illegible] و مسهل اخلاط سوخته و ملین طبع مضر سپرز مصلح آن صندل سفید شربت در مطبوخ از دو درم

تا نیم درم و در نقوع از نیم درم تا ده درم **لیمو** در دوم سرد و در اول تر قاطع اخلاط لزجه غلیظه و تسکین خمار نماید و قاطع صفرا مسکن غثیان و لبّ خالص نافع مضر باعصاب و سرفه مصلح آن شکر و عسل **حرف المیم** **مامیثا** نباتیست در دوم سرد و خشک قابض و رادع و محلل مضر سپرز مصلح آن بادام شیرین و تا یکدرم شربت است **مال کنگنی** در سوم گرم و در دوم خشک آشامیدنش جهت تقویت دماغ و قوت حافظه مفید و اگر دانه های آنرا بروغن خالص بریان نموده یک کفدست هر روز تا چهل روز بخورند ما بهاء ابجدی بیفزاید کتاب ضبط آن نماند **مامیران** در آخر سوم گرم و خشک محلل و مفتح و اکتحال آن جهة مفید مضر گرده مصلح آن عسل شربت تا پنج مثقال بدلش بوزن آن زردچوبه **ماش** در آخر اول سرد مائل بخشکی مقشر در تری و خشکی معتدل و از حبوب ماکوله است مولد خلط صالح کثیر الغذا مضر بدندان و باه مصلح آن در محرورین حموضات و در مبرودین قرنفل و قاقله **مرزنجوش** بهندی دونا مروا نامند در آخر دوم گرم و در اول آن خشک محلل و مفتح آشامیدن مطبوخ آن رافع صداع بارد رطب مضر گرده و مثانه مصلح آن تخم کاسنی و تخم خرفه **مرجان** در دوم سرد و خشک آشامیدن نیم درم آن قابض و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت مفید **مشک** گرم در سوم و خشک در دوم ملطف و مفتح بالخاصیت مفرح و مقوی دل و رافع خفقان کثرتش باعث زردی رخسار مصلح آن گلاب شربت تا نیم درم بدلش یک وزن و نیم سافج هندی **مویز** طبیعت آن بحسب انواع انگور مختلف می باشد انچه از انگور سفید است گرمی آن کمتر از سیاه آن و بهترین آن پرگوشت است کثیر الغذا منضج اخلاط غلیظه ملین بطن مقوی دل و جگر مضر گرده مصلحش عناب شربت ۲ درهم بدلش کشمش **مصطگی** در آخر دوم گرم و خشک مقوی اعضاء رئیسه و معده و مقوی شربت تا یک مثقال **حرف النون** **نارجیل** تازه آن در وسط دوم گرم و در اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک مقوی حرارت غریزی مسمن بدن و مولد خون صالح **نارجیل بحری** مرکب القوی اگر بشارب سموم دهند تا وقتیکه سمیت موجود بود قی آرد و سمیت را دفع می نماید و بعده تحریک قی نمی کند شربت ۲ ... **نوشادر** در آخر سوم گرم و در اول آن خشک هاضم و مفتح و جاذب مواد از عمق بدن ۲ درم آن بتقطیع احشا کشنده علاج آن قی نمودن و اشیاء چرب خوردن **نیلوفر** در دوم سرد

وتر بوا از بنفشه در سردی وتری زیاده وبخش گرم وخشک وتخم آن سرد وخشک مقوی
دل ودماغ مسکن حرارت وتشنگی وبوئیدن گل آن مسکن صداع حار مضر مثانه مصلح آن
نبات شربت از جرم آن تا سه درم ودر مطبوخ تا هفت مثقال **حرف الواو** **ورنج**
در سوم گرم ودر وسط دوم خشک قاطع بلغم ومحلل ریاح مضر بسر مصلح آن رازیانه شربت
یک مثقال **ورد احمر بستانی** بفارسی گلسرخ گویند مرکب القوی است ونزد
قومی در اول سرد ودر دوم خشک مقوی ارواح ومسهل ومسکن صفرا وقابض خصوصا خشک
آن مضر باه مصلح آن انیسون شربت از تازه آن تا ده درم واز خشک آن تا چهار درم
بدلش بنفشه بوی آن محرک نزله است **حرف الهاء** **هندبا** طبیعت تازه آن در اول
سرد وتر مسکن تشنگی وحدت صفرا وآشامیدن آب مروق آن بسکنجبین جهت حمیات
مفید مضر بصاحب سرفه مصلح آن شکر وشربت بنفشه شربت از آب آن تا نیم رطل **حرف
الیاء** **یاقوت** در حرارت وبرودت معتدل ودر دوم خشک وزرد آن در دوم گرم
وخشک وکبود آن در اول گرم ودر سوم خشک وسفید آن معتدل در گرمی وسردی
ودر اول دوم خشک مفرح ومقوی دماغ آشامیدن یکدرهم آن جهت رفع صرع وخفقان
مفید شربت از یک قیراط تا یک دانگ **فائده سوم در ذکر اصطلاحات**
ادویه بدانکه **رواد عات** ادویه را گویند که ماده اورام را باز دارد وبجای دیگر
نقل دهد **قابضات** ادویه را گویند که طبع را بند سازد **ملینات** ادویه را گویند که طبع
بکشاید **مفتحات** ادویه را گویند که سده را بکشاید **ملطفات** ادویه را گویند که تلطیف
خلط نماید **منضجات** ادویه را گویند که اورام وصلابات واخلاط را نضج دهد **محللات**
ادویه را گویند که صلابت تحلیل برد **مسهلات** ادویه را گویند که اخلاط فاسده را از راه
اسهال دور کند **مقیات** ادویه قی آور را گویند **مخدرات** ادویه را گویند که عضو را
بیحس نماید **مسکنات** ادویه را گویند که وجع را ساکن وتسکین حرارت وتشنگی وغیره نماید
مفتتات ادویه را گویند که سنگ مثانه وسنگ کلیه را بریزاند **مقرحات** ادویه را گویند که عضو را
ریش کند وآنرا دوای اکال نیز گویند **مدملات** ادویه را گویند که زخم را پر کند **مدرات** ادویه را
گویند که ماده را از راه بول وحیض برون آرد **فائده چهارم در ذکر اسامی اوزان**
متعارفه که اکثر در طب بکار می آیند **اوقیه** هفت ونیم مثقال است بوزن انگریزی پنج ماشه ... است

چهار طسوج است ٹانک چهار و نیم ماشه توله دوازده ماشه جو چهار برنج درهم سه و نیم ماشه
دام چهار و ده ماشه دام پخته بست و یک ماشه ماشه هشت سرخ سرخ هشت برنج
رطل نود مثقال است و در زمانه ما مراد از نیم سیر است سیر اکبری سی دام پخته
سیر شاهجهانی چهل دام پخته سیر عالمگیری چهل و چهار دام پخته طسوج دو جو میانه
قیراط دو طسوج مثقال چهار و نیم من دو رطل است **قانون سوم** در اسباب
و علامات و معالجات امراض که بعضو عضو مختص اند و آن مشتمل
است بسه باب **باب اول** در قواعد چند که حفظش در علاج ضروریست
پس بدانکه صاحب صداع را از اغذیه مبخره و دیر هضم و از هر چیز که تحریک کند مثل جماع و فکر
و غیره پرهیز ضروریست و سکون و کم خوردن و کم نوشیدن آب در اکثر اقسام بهترین علاج
است و در بعض اقسام مثل آنکه بشرکت معده حار بود و آب خصوصاً ناشتا خوردن مفید آید
و در صداع مادی کوشش باید نمود که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگرچه بحقن حاده باشد
و هرگاه اراده اطلیه و اضمده کنند اول حلق راس فرمایند بعده بعمل آرند و صداعی که بانزله
باشد تبرید و تدهین در و روانیست و برای مصدع و علیل فی ضار ترین اشیا است الا در صداعی
که بشرکت معده بود مفید و اغذیه حامضه صاحب صداع را ندهند مگر در بعض قسم مثل صداع
مادی و هرگاه که اختلال عقل ظهور نماید مبادرت بسوی فصد قیفال اگر مانع نباشد باید نمود
و اگر ماده شدید التوجه بسوی راس باشد بفصد تعجیل فرمایند و بعد فصد قیفال فصد
جبهه زنند و بخانه معتدل هوا که از اشیاء سفید و براق خالی باشد سکونت
ورزند و در مسکن مشمومات بارده مثل نیلوفر کافور و غیره بدارند و باید که مردم ظریف
و شفیق و حسین جلیس مریض بود و اگر ممکن بود مبالغه و فصد نفرمایند که بروز بحران قوت
بدفع ماده قادر بود و وقتیکه حرکات مضطرب ساکن شوند از ادویه کثیر البرد اجتناب
کنند و درین امر تدبیر خواب آوردن نیکوترین تدابیر است و در علاج مالیخولیا مبادرت
نمایند که معالجه این در ابتدا اسهل بود و بتفریح کوشند و بحمام بردن و آب نیم گرم بر سر
ریختن مفید و از کثرت جماع و از خوردن اشیای حریف و مالح و شدید الحموضت
اجتناب کنند و به تنویم کوشند و بسر مرضیکه ماده در دماغ متمکن شود در علاج
چهار مرتبه دارند یکی استفراغ ماده دوم اماله استفراغ ترتیب

از نطولات و ادہان سوم تقویت قلب و اگر عروق از سوداء و موی ممتلی باشند رگ
اکحل از طرفیکہ ثقل راس محسوس شود زنند و در فالج و خدر و اختلاج و رعشہ و تشنج در اوایل
استعمال ادویہ قویہ نباید بلکہ تا رابع و سابع تاخیر واجب است و بعد چہار درہم استفراغ
بادویۂ قویہ مناسب بود و ملقود و مفلوج را تا ست روز ماء العسل باید داد اگر برداشت کند
تا چہار درہم و در محرورین بفالج رئیس الجماعت ماء الشعیر می فرماید و اگر انتظار تا چہار روز
روز نکنند گوشت کبوتر با ابازیر مناسبہ این مرض بدہند و سرکہ مضر است و وقتیکہ اشتباہ
در امراض عصب افتد کہ رطب است یا یابس پس نظر کنند اگر مرض دفعۃً واقع شود رطب
است و الا یابس و نیز اگر روغن بزودی خشک شود بدانند کہ یابس است و الا رطب و در علاج
کزاز مبادرت از علاج تشنج زیادہ کنند و اکثر حمی کہ بعد از کزاز رطب حادث میشود کزاز را
زائل میگرداند و اگر بدن تکزز و عرق کنند از صوف تنشف رطوبت سازند و نگذارند کہ سرد شدہ
ضرر رساند و بہترین آب برای امراض عصب آب باران است و در امراض مذکور از
ادویہ باردہ و نفاخہ اجتناب ورزند و مصروع را از لحوم و اغذیۂ غلیظہ و حلویات و دسومات
و بقولات و اشیاء مبخرہ حریفہ و از خوف و غضب شدید اجتناب ضرور است و حافظ صحت
چشم را از غبار و دخان و از ہوای بسیار گرم و سرد و از کثرت جماع و سکر و امتلاء و اغذیۂ
غلیظہ و مبخرہ مجفف و قراءت خطوط دقیقہ و کثرت استفراغ خصوصاً حجامت پی در پے
و دیدن اشیاء براق پرہیز باید کرد و میل در چشم دردناک نرساند بلکہ ادویہ را در شیر
یا در شئ دیگر حل کردہ اندک اندک بفاصلہ استعمال کنند و خوردن غذای لطیف بمقدار
معتدل کہ خون صالح پیدا کند مفید و در علاج گوش چیزی کہ در گوش تقطیر کنند نیم گرم باید
و گوش را از دخول آب حیوانات و غیرہ محفوظ دارند لہذا الشیخ الرئیس گوید کہ در سوراخ
گوش وقت خواب پنبہ بدارد و از حادث شدن اورام و بثور در گوش احتیاط کند
و اگر ظہور آن شود زود بتدبیر آن کوشند و شنیدن آواز قوی و خواب در امتلای
معدہ و قی و حرکات عنیفہ و خوردن مبخرات بسمع ضرر دارد و استعمال مخدرات
در گوش کمتر بوقت ضرورت جائز و کسی را کہ سعوط استعمال نمایند باید کہ دہن انرا
بآب پر کنند و بگویند کہ بر پشت بخوابد و سر را بسوی پشت کج دارد و بازو بالا کشد
تا اثرش بوجہ احسن برسد و حافظ صحت دندان را باید کہ از قطع چیدنے

سخت و آنچه شدید البرد یا شدید الحرارت بود پرهیز دو دندان را از چرک و چیزی که بعد اکل در میان
دندان بماند پاک دارد و مسواک از چوب باید کرد که مقوی دندان باشد و تا وقتیکه از چوب
مسواک وقف نباشد استعمال آن نکنند و باید که در علاج آماس کام و نواحی حلق اول ماده را
از فصد و اسهال مستفرغ سازند و بطرف مخالف منجذب کنند و صاحب نفث الدم را باید که
هرگاه امتلائے محسوس کند فصد زنند و چیزیکه تحریک دم کند از آن پرهیز واجب داند و از
جماع و آواز بلند و دیدن اشیای سرخ و کثرت شراب و استعمال منضجات مثل کرفس
اجتناب باید و اغذیه مسدد و مبرد و هم استعمال کند و وقتیکه در دل علتے حادث شود از
افراط استفراغ اجتناب فرمایند که از سقوط قوت بلائے دیگر نازل نشود و چون اکثر ادویه مسهله
بدل مضر اند استعمال ادویه قلبیه بآن لازم دانند و هرگاه تدبیر تبدیل سوء مزاج حار فرمایند
اقتصار بادویه بارده نکنند بلکه ادویه قلبیه بآن یار سازند که از مضرت محفوظ باشند و در علاج
سوء مزاج یابس نوشیدن آب سرد مفید است و اگر یبوست برودت هم باشد بادویه
و اشربه معتدله آب سرد باید داد و در تبدیل سوء مزاج رطب حمام قبل از طعام و ریاضت
معتدله مفید است و اگر برطوبت حرارت باشد از حمام منع فرمایند و مریض را بجماع حکم کنند
و در علاج ضعف معده بعد از غذا حکم برای خوردن دوا فرمایند تا دوا زود منحدر نگردد
و در عضو معلول مانده اثر کند و در علاج امراض مثانه آبیکه از چشمه آهن بر آید و طعامیکه
در دیگ آهن پخته باشند مفید است و استعمال حموضات مضر بود و در علاج
حمیات روغن باعث کثرت عفونت است از و احتیاط ورزند لاکن روغن بادام مضرت
نمے کند و از اغذیه غیر حامضه پرهیزند زیراکه هر شئے خصوصاً شیرین در صفراوے
مزاج بے حموضت مستحیل بصفرا میشود الا شربت نیلوفر مستحیل بصفرا نمیگردد و اگرچه رعایت
روز بحران در اکثر امراض مفید است لیکن در حمیات ضروری زیراکه بارها مشاهده شده
که مسهل بروز بحران واقع گردیده و باعث هلاکت مریض گشته و هرگاه اتفاق می شود
که در روز غیر بحران نوبت مے آید و یوم راحت روز بحران مے شود پس درین صورت
در تہائے که در آن به بحران احتمال قوے نیست مثل روز نهم مسهل بدهند و قاعده
دیگر است که اگر نوبت بوقت دوپهر مے آید مسهل بوقت یک و نیم پاس شب
باقیمانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد لیکن باید که طبیب بر

مزاج مریض واقف بود چرا که در بعض امزجه بعد یکپاس یا دو پاس یا سه پاس مسهل عمل میکند
وهمچنین اگر طبیعت مناسب داند بعد گذشتن وقت نوبت استعمال مسهل بعمل آرد و بهتر آنست
که مسهل بعد هفت روز داده آید مگر آنکه ماده در هیجان نباشد وخوف سقوط قوت هم بنود
صاحب جذام را روغن گل مالیدن مفید است واز دیگر عطریات پرهیز د باب دوم
طبیبان ماهر فرموده اند که تا وقتیکه از یک دوا یا دو دوا علاج مرض ممکن بود استعمال ادویهٔ
کثیره روا نیست ازین باعث معالجات اکثر امراض بطور مفردات حسب تحقیق وتجربهٔ خود قبل
از معالجات معموله تحریر مے یابند پس باید دانست که برگ حنا ضماد اکشقیقه وصداع بارد
مفید ونوتوی سائیده سعوط کنند برائے صداع یک مرتبه کافی است وکافور شموماً وطلاءً
بصداع حار مفید ونیلوفر نیز همین حکم دارد وتخم کاسنی را بگلاب سائیده وکبابه کوفته بیخته
بگلاب سرشته بر سر ضماد نمایند مفید افتد وصبر در آب شقاقو سائیده در بینی چکانند بصداع دود
مفید ودود را بکشند وآبیکه در و بنفشه جوشانیده باشند در حمام بر سر ریزند برای قطرب
مفید وروغن بنفشه بشیر دختر ممزوج کرده پنبه دران تر نموده بر سر نهند ترطیب دماغ کند
وبقطرب مفید واشامیدن اسطوخودوس برای جنون سوداوی مفید وسعوط روغن گل
که دران موی سر آدمی سوخته داخل کرده باشند برای جنون نافع وحلتیت با سکنجبین
خوردن برای صرع مفید وکندش سائیده در خرقه بسته بوئیدن تنقیهٔ دماغ نماید واستخوان
سوخته انسان سعوطاً صرع را شفا دهد وبرای صرع اطفال نصف دانگ جدوار بشیر مادر
سائیده خورانیدن مجرب است وعاقرقرحا زیت برای استرخا وسدر طلا کنند واشامیدن
دارچینی مجفف رطوبات ومقوی حفظ وزائل کنندهٔ نسیان است ومداومت خوردن فرفاح
مقوی حافظ وزائل کنندهٔ نسیان وطلای روغن جنیری بمؤخر سر نسیان را نافع وخوردن
تریاق فاروق بفالج مفید بود وبوئیدن ورنجبویه مفید دماغ ودر ابتداء درد چشم حار
حضض بشیر دختر سائیده بچکانند ولعاب اسبغول طلاءً اوجع چشم را نافع وبرائے
درد ورمد سیب را کوبیده ضماد کنند وبرای سیلان آب چشم که از حرارت بود تخم کاهو
سائیده بر پیشانی ضماد کنند وبرای درد گوش حار شیاف مامیثا در شیر عورت وروغن
گل سوده نیم گرم بچکانند وبخار طبیخ برگ نیب مسکن درد گوش است ونان خواه که در بول
طفل خیسانیده باشند خوب مالیده در گوش چکانند وحنظل تازه در آتش نهند

چون پخته شود شگافته مغز او بمالند و فشرده در گوش چکانند کرمے که در گوش بود بمیرد و همچنین
آب برگ شفتالو و آب برگ پودینه تنها یا مرکب کرده انداختن کشنده کرم است و اگر قدری
سقمونیا اضافه نمایند قوی تر گردد و بخار طبیخ شلغم برای درد گوش که از ریاح بود نافع و روغن
بادام تلخ در گوش چکانیدن قوت سمع افزاید و اطلان آن نیز نافع و تقطیر آب چقندر که
در بینی مفتح سده باشد و لوبیای سرخ بر پیشانی ضماد کردن حابس رعاف است و حفص مکھی
بگیرند و در خرقه بسته بسوزند و در بینی دمند رعاف بند کنند و سرگین خر فشرده در بینی
چکانیدن برای حبس رعاف مجرب و برای بواسیر انف جوز السرو و انجیر مساوی کوفته
فتیله کرده در بینی نهند و ضفدع خشک کرده سوخته در بینی دمند رعاف بند کنند و سر گشنیز
را بگدازند و بر دو پارچه طویل طلا کنند پس یکی را از سر بینی تا تارک سر و دوم را از بنا گوش تا بنا گوش
دیگر بچسپانند و چون رعاف بند شود روغن گاو در بینی چکانند و هر گاه از رعاف خاطر جمع
گردد پارچه ها را از آب نیم گرم تر کنند و فرود آرند برای حبس رعاف عمل مجرب دانسته اند و آرد
ماش بر سر طلا کردن بر رعاف مفید و سهاگه تیلیا بر آتش نهند و بدسته آهنے سائیده نگاه دارند درد
دندان را مفید باشد بوقت حاجت بکار برند و کتهه سفید با شوره قلمی هموزن
سائیده برای جوشش دهن مجرب و اگر طباشیر و کافور اضافه کنند انفع شود و پوست
درخت لرزان با آب جوشانیده مضمضه کنند برای ورم لثه مجرب و تخم گندنا و تخم پیاز بر آتش
نهند و دود آن برای کرم دندان بگیرند و رسوت با آب لیمون سوده بر آبلے بثور
زبان بر زبان مالند و نمک باریک سائیده بر دندان مالیدن برای استحکام آن مفید
بود و مغز بادام در آب سائیده برای شقاق لب طلا کنند برائے عسر نفس و سعال
مزمن بادر نجبویه کوفته بیخته با عسل بلیسند و پهٹکری بر آتش نهند و با فلفل دراز بسائید برای
سرفه نافع و کاکراسنگی را برای سرفه کوفته بیخته در آب بقدر فلفل حب بندند و استعمال
کنند و شیر خر همراهی طباشیر برائے سرفه که از حرارت و یبوست بود نافع و مسکه
گاو با نبات برای سرفه خشک مفید و چغندر را گل حکمت نموده در تنور بریان سازند
و بعد پختن پوست آن را دور کرده دو پاره کنند و استخوان بر آورده در ظرف چینی
تمام شب زیر آسمان نگاه دارند که ستارگان بر آن تابند علی الصباح بید مشک و نبات
سفید باشیده روز اول یک عدد و روز دوم دو عدد و روز سوم سه عدد بخورند

واگر نفع دهد و موافق آید ازین مقدار نیز اضافه سازند برای خفقان و ضعف قلب مجرب
است و عطر گلاب برای وجع فواد طلاء آن مفید و عود سوخته با عسل آمیخته بلیسند فواق را
نافع باشد و پوست سنگدانهٔ مرغ قدری بخورند معده را قوی کند و طبیخ پوست بسته برای
قوت معده نافع دهد و از نیم مثقال در گلاب سوده برای قوت معده بخورند و قرنفلها
را در سیب داخل نمایند بطریقی که سر آنها برون مانده باقی تمام قرنفل در سیب داخل شوند
و تا چند روز در سایه نگاهدارند این قرنفل برای هیضه و وجع فواد و تقویت معده مجرب است
و سیب نیز و آب کاسنی مروق و آب خیارشنبر نوشیدن گرم معده را النفع بخشند و کمیله سائیده
در گلقند آفتابی آمیخته بخورند معده را از کرم پاک کند و اگر قبل از خوردنش شیر گاو دوشه روز
نوشیده باشد نفع تمام دهد و عرق گندهک بقدر یک سرخ در آب آمیخته بنوشند و بتدریج
تا چهار سرخ بیفزایند صلابت سپرز دور کند و اشتهای طعام افزاید و سهاگه بریان یک حصه
و فلفل سه حصه کوفته بیخته بقدر یک ماشه برای ورم سپرز بخورند و برای استسقاء جدوار
در آب عنب الثعلب سبز طلا نمایند و برگ حنا شب در آب تر دارند صباح مالیده آب صافی
آن بهر یرقان بنوشند و مقل سیاه کوفته بیخته برای خون بواسیر همراه شیر گاو بخورند و در سوخت
نیز برای بواسیر مفید است خوردن و طلاء او جدوار در سرکه ترش که تند نباشد سوده پنبه
در آن آلوده اگر صاحب انبه حمول کند مفید افتد و ترب را شب در شبنم نگاهدارند
و علی الصباح بخورند بواسیر را زائل کند و غوره قلمی یکماشه خوردن حبس بول را رفع کند
و در ظرف پر آب نشستن نیز مفید است و برای ورم بلغم و ورم بارد و ورم ریح حصیه مغز
بیدانجیر در شیر گاو پخته ضماد نمایند و برگ یاسمین کوفته بجوشانند و بعد نیم گرم شدن قضیب
را تا نیم ساعت در آن گذارند بعده اندر آن بول کنند در دو سه مرتبه این عمل سوزاک را
رفع کند و شیره برگ بچهر پهوری که دوای هندی است و بهر جتی نیز مشهور است
و آن رستنی است که در سنگ خارا می روید برای سوزاک مجرب و سقمونیا قدری در آب
شیر آب تر کنند و بسائید و بر قضیب طلا کرده جماع کنند اسقاط حمل گردد و شهد را با قدری کافور
گاو حل کرده در گوش حامله چکانند حمل ساقط شود و اندر جو یک شبانه روز در آب تر کنند و مقشر نموده در
شیر گاو هشت روز نگاهدارند و هر روز یکدرم برای قوت باه خورده باشند و افیون مصری قسم
اول را در آب حل کرده تخم بنبه دانه در آن بسائید و بر پارچه طلا کنند و بر قضیب بندند برای مجلوق
کف گرفته

سفید بود مغز سر گنجشک نر بست عدد در سایه خشک نموده بروغن مخلوط کرده بر قضیب وکف پا
بمالند نعوظ آرد و بیربہوٹی را در روغن گاؤ بریان کنند وقت مجامعت بر قضیب طلا کنند
لذت وافر بخشند وطلا کردن سورنجان باب کشنیز سبز برای وجع مفاصل مفید واستخوان سوخته
انسان در گلاب سائیده حب ما بندند وبرای وجع مفاصل بخورانند مجرب است وبرای
برص هم سفید ومورچه کلان که از قبور برمے آیند در سرکہ سائیده بر موضع برص بمالند لیکن
اول موضع برص را خراشیده باب بادنجان شستہ بعمل آرند واین عمل پس از مسہلات
بعد چہل روز استعمال باید نمود وغنچۂ چنبہ باب سائیده بر برده طلا کردن تیرگی روے
را زائل کند وطوطیا بگلاب سائیده بر کاسۂ سفال نو بمالند وعود در او درمجمر نہاده کاسه مذکور
را بر بخار عود وگذارند تا خوشبو گیرد پس طوطیا را اگر فتم در بغل بمالند بدبوی بغل را مفید بود
وآب شاہترہ مروق برای تصفیۂ خون بیعدیل است وترکیبش آنست کہ شاہترہ مروق
روز اول چہار تولہ روز دوم پنج تولہ روز سوم شش تولہ بنوشند وہمچنان تا ده تولہ رسانند
وبعده ہمین نمط یک تولہ کم کرده تا بچہار تولہ رسانند **باب سوم** در اسباب وعلامات
ومعالجات امراض وآن مشتمل است بر چند فصول **فصل اول** در امراض سر

صداع اگر از گرمے سادہ حادث شود علامت آن تقدم سبب مثل ملاقات آفتاب است
علاج لعاب بہیدانہ شیرۂ تخم کاہو شیرۂ عناب در آب برآورده شربت نیلوفر داخل کرده
بنوشند وصندل سفید سوده بر پیشانی طلا کنند وگل نیلوفر گل ارمنے وصندل سفید ہر یک
یک ماشہ در آب کشنیز سبز سائیده وعطر خس وکافور اضافه کرده تخلخہ نمایند وبویانند ویا آب
کدو وروغن گل وسرکہ در شیشے انداختہ بویانند واگر از سردی سادہ حادث شود علامت
آن تقدم سبب است **علاج** بابونہ ومرزنجوش واکلیل الملک در آب سائیده وقدرے
روغن بابونہ اضافہ نموده بگرم ضماد کنند ومشک وعود بویانند واز خرقۂ گرم مثل بانات
کہ در آب گرم تر کرده باشند تکمید سر کنند واگر حاجت افتد شربت اسطوخودوس وگلقند
آفتابے در عرق گاؤزبان مالیده حل کرده بنوشند واگر از غلبۂ خون بود علامت آن سرخی
روے چشم وگرمے سر وشیرینے دہن **علاج** فصد قیفال زنند وشربت آلو وتمر ہندے
در عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند وتمر ہندے وآلو بخارا وشیر خشت در عرق گاؤزبان
وعرق عنب الثعلب مالیده طبع را بکشایند وگل بنفشہ وگل نیلوفر وگل خطمے وبرگ کنار

وعنب الثعلب در آب فراخ جوشانیده پاشویہ کنند وصندل سرخ در آب کشنیز سبز سودہ بر سر
طلا سازند و اگر از غلبۂ صفرا بود علامت آن تلخی دہن وشدت عطش **علاج** شیرۂ زرشک
آب آلو بخارا شیرۂ تخم کاسنی در آب بر آوردہ شربت نیلوفر یا سکنجبین لیمو حل کردہ بنوشند وگل بنفشہ
وگل نیلوفر وعنب الثعلب خشک در آب جوشانیدہ نطول نمایند و اگر حاجت بہ تلیین افتد تمر ہندی
وشیر خشت در عرق گاؤزبان وعرق عنب الثعلب مالیدہ بنوشند و آش جو وکھچڑی و دال
مونگ با خشکہ وبقولات باردہ مثل خرفہ وپالک وکدو وشیرین بخورند و اگر از غلبۂ بلغم بود علامت
آن سفیدی رنگ وقلت عطش **علاج** گاؤزبان اصل السوس مقشر نیم کوفتہ پرسیاوشان
سپستان در آب جوشانیدہ صاف کردہ عسل خالص حل نمودہ بنوشند و اذخر بویند
و اگر موسم گرما بود شیرۂ گل گاؤزبان شیرۂ تخم کشوث در عرق گاؤزبان وعرق عنب الثعلب
بر آوردہ شربت بنفشہ یا شربت اسطوخودوس حل کردہ بنوشند و زنجبیل بہ روغن بابونہ
سودہ کنند و اگر از غلبۂ سودا بود علامت آن تیرگی رنگ وخشونت منخرین **علاج**
گاؤزبان عناب بیخ کلسنی اسطوخودوس در آن جوشانیدہ صاف کردہ شربت
بادرنجبویہ حل نمودہ بنوشند وچوب انجیر در روغن سوسن وبابونہ سودہ بر سر طلا کنند

سرسام دموی

و آنرا قرانیطس گویند علامت آن تپ دائمی
وگرانی سر وروفتن آب از چشم وخندیدن **علاج** فصد قیفال زنند و برای
نرم کردن طبع شیرۂ آلو بخارا شیرۂ عناب آب تمر ہندی در آب بر آوردہ صاف نمودہ
ترنجبین دران مالیدہ صاف کردہ بنوشانند و روغن گل وسرکہ بر سر مالند و بآب کدو وخیار
وکشنیز تر وسرکہ و روغن گل تخلخہ سازند و گل بنفشہ وگل نیلوفر بویند و بوقت ہذیان گل بنفشہ
گل نیلوفر گل خطمی برگ کنار سبوس گندم در آب جوشانیدہ پاشویہ کنند وغذا ماء الشعیر
واسفاناخ وکدو بخورند

سرسام صفراوی

و آنرا قرانیطس خالص گویند
علامتش شدت حرارت تپ وسبکی سر وفساد عقل وبدخلقی **علاج** گل بنفشہ گل نیلوفر
عناب آلو بخارا تمر ہندی در عرق عنب الثعلب تر دارند صبح مالیدہ صاف نمودہ شیر خشت
دران واحل کردہ برای نرمی طبیعت بنوشند و بہر ترطیب وتبرید آب کدو وآب انارین
گلاب بشربت نیلوفر شیرین ساختہ بنوشند وخیار را از درمیان چاک کنند وقدری
کافور بر آن پاشیدہ ببویند و در طحلب قدری کافور آمیختہ بر سر ضماد کنند و درین

قسم از تبرید و ترطیب نترسند بخلاف دموی که دران چندان دلیری نشاید **سرسام بلغمی**
و آن را لیثرغس نامند علامت آن تب دائمی و ثقل حواس و اختلاط عقل **علاج** پرسیاوشان
بیخ بادیان اسطوخودوس اذخر تخم کرفس جوشانیده صاف کرده گلقند اصفهانی داخل کرده
بنوشند و اگر حاجت افتد بروز مسهل مغز فلوس تربد سفید مجوف خراشیده غاریقون زنجبیل
روغن بید انجیر افزوده مسهل دهند و مرغ جوان زنده را گرفته سر مریض شکم آن چاک کنند
که خون آن بر سر مریض بیفتد پس بر سر بندند و این عمل اگرچه در سرسام حار نیز فائده میکند
الا طریق این دودمان آنست که در بارد استعمال میکنند و برای فالج نیز تجربه مولف
در آمده **سرسام سوداوی** علامتش هذیان و بیداری و خشکی زبان و لهات و زوال
عقل **علاج** بیخ گاوزبان بسفایج سپستان در عرق گاوزبان جوشانیده شربت بادرنجبویه
حل کرده بنوشانند و عنبر و مشک بویانند و چونکه ماده پخته شود مجبوب و حقنه تنقیه سودا بدن را
پاک کنند **حب تنقیه سودا** تخم حنظل غاریقون بسفایج افتیمون سقمونیا از هر یک بحسب
حاجت بگیرند کوفته بیخته با آب کاسنی حب ساخته استعمال کنند **سدر و دوار** سدر
آنست که بوقت برخاستن چشم تاریک شود و دوار آنست که چنان نماید که چیزها می گردد
و دوران مینماید **علاج** قی کنند و هر خلط که از معده برآید موافق آن خلط علاج کنند و اگر ماده
در نفس دماغ بود علامت خلط غالب گواهی دهد بر نوع ماده و علاجش علاج آن خلط است
که بارها ذکر یافته و خواهد یافت **سبات** خوابی بود در کمیت دراز و در کیفیت
قوی **علاج** اگر از تب عارض گردد علاج تب کنند و اگر از برودت و رطوبت
بود پس اگر برودت و رطوبت خارجی بود تعدیل کافیست و اگر از نوع ماده بود اول تنقیه
بدن کنند بعده اطریفل کشنیزی اول بخورند بالایش عرق گاوزبان شربت
اسطوخودوس بنوشند **سهر** بیخوابی مفرط است از سردی و خشکی ساده یا بماده
که سودا باشد یا از گرمی و خشکی ساده یا بماده که صفرا باشد علامت و علاج آن در بحث
صداع آنچه گذشت همانست **لقوه** مرضیست که در عضلات روی و چشم عارض گردد
دفعةً از تشنج شود و لبها و درزهای چشم کما ینبغی با هم منطبق نشوند و اگر نفخه زنند از یک جانب
برآید و باشد که لقوه بسبب درد و تشنج بر افتد **علاج** جوز بویه [illegible]
در روز نخستین شوربای کبوتر دهند و اگر به تنقیه حاجت افتد روز **هشتم**

گاوزبان بیخ کاسنی نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته انیسون تخم کشوث زوفای یابس اصل السوس
مقشر نیمکوفته پرسیاوشان اذخر اسطوخودوس شب در عرق گاوزبان تر دارند صباح جوش
خفیف داده صاف نموده عسل خالص حل کرده بنوشند و بعد هفت روز ادویه مسهله مفصله
ذیل افزوده مسهل دهند انجیر زرد شیافی مغز فلوس غاریقون تربد سفید مجوف تراشیده زنجبیل
روغن بادام شیرین یا روغن بید انجیر و بعد تنقیه عام برای تنقیه خاص حب ایارج بروغن بادام
چرب نموده بوقت چار گهڑی شب باقی مانده بعرق گاوزبان و بادیان بخورانند و خواب کنانند
و بوقت صباح نسخه مسهل که مغز فلوس و روغن بادام را ترک کرده باشند بنوشانند صفت
حب ایارج سنبل الطیب دارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطگی اسارون
زعفران از هر یک سه سرخ صبر سقوطری هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بگیرند ازین
سفوف دو درم تربد سفید مجوف خراشیده دو درم حب النیل غاریقون انیسون از هر یک
یکدرم شحم حنظل نمک هندی از هر یک سه درم کوفته بیخته بآب بادیان حب سازند صرع
و این مرضیست که آدمی بیهوش افتد و دهن و دست و پا متشنج و کج گردد و گرانی سر و سبزی
رگهای زیر زبان لازمه اوست و بنوبت حادث میشود و آنکه زود زود واقع شود مهلک
باشد علاج وقت صرع غلوله از کرباس یا پنبه بسته در دهن دارند تا زبان نخاید و اطراف
بربندند تا اضطراب نکنند و تخم حنظل و جند بید ستر و فلفل سیاه سائیده در بینی دهند یا فقط
عاقرقرحا سائیده در بینی نفوخ سازند که عطسه آرد و در وقت هوش تنقیه اخلاط نمایند اگر
از فساد خون بود فصد کنند و اگر از ماده بلغم بود تنقیه آن نمایند منضج و مسهل چار که گذشت و
اطریفل اسطوخودوسی با عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب بخورانند و معجون فلاسفه و
تریاق کبیر مداومت کنانند فالج و آن مرضیست که نصف بدن در طول بی حس و حرکت
گردد و سبب او فرو ریختن فضله رطوبی بود از بطون دماغ با عصاب علاج در بلغمی
تا چهار روز ادویه قویه نه دهند و از غذا باز دارند و ماء العسل دهند و بعد از چهار روز
گاوزبان پرسیاوشان انیسون سپستان بادرنجبویه اسطوخودوس اصل السوس مقشر نیمکوفته
بیخ کاسنی نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته اذخر شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف نموده گلقند
عسلی داخل کرده بنوشانند و پس از چهار ده روز که ماده نضج یافته باشد مغز فلوس تربد
سفید مجوف خراشیده حب النیل زنجبیل روغن بید انجیر افزوده مسهل دهند لیکن باید که منضجات

در داخل کردن حشایش و از بارده صول دبزور و فواکه ترتیب ملحوظ خاطر دارند و برین امر
اکثر اطبا را نظری نیست و اکثری بسبب سہل انگاری بغیر ملتفت اند و بعد از تنقیه بروغن قسط
و مانند آن تدہین نمایند و آنجا که فالج با حرارت باشد نخست ازالۂ حرارت باید نمود و اگر
خون غالب باشد فصد زنند ترکیب ساختن ماء العسل عسل خالص یک جزو
با آب یا عرق بادیان یا عرق گاوزبان ده جزو بجوشانند تا دو ثلث جذب شود و یک
ثلث بماند از آتش فرود آورده بکار برند نسیان فراموشی و این بیشتر از غلبه
بلغم باشد و بسبب سودا و سوء مزاج حار ساذج نیز می باشد علاج در بلغمی و سوداوی
تنقیۂ عام نموده بحب ایارج تنقیۂ دماغ نمایند و در سوء مزاج حار ساذج بہ تعدیل ادویه
مبرده مرطبه بکار برند تشنج یعنی درہم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائی
گویند و نشان آنست که یکبارگی افتد و اگر بسبب حدوث یبوست باشد تشنج یابس گویند
و علامت او آنست که بتدریج افتد و نخستین باستفراغ مفرط یا بیداری مفرط اتفاق شده باشد
علاج در امتلائے بعلاج فالج کوشند و در سوء مزاج حار یابس تعدیل نمایند سکته
و این مرضیست که حس و حرکت باطل گردد و آدمی مانند موتی ماند باید که در چشم مریض
نگاه کنند اگر عکس ناظر در قرۂ باصرۂ آن ظاهر گردد زنده است و الا مرده و این علت از دم
و بلغم حادث میگردد پس آنچه از دم باشد علامتش سرخی روی و پری رگهای گردن و رگهای
سر علاج رگ قیفال زنند و حجامت کنند و آنچه از بلغم باشد علامات غلبۂ بلغم پیدا باشد
علاج آن سنا مکی و قنطوریون و شحم حنظل و نمک و بوره حقنه کنند رعشه اگر از ماده بلغم باشد
آثار بلغم پیدا بود و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شراب بود تقدم سبب علامت اوست علاج
در بلغمی تنقیۂ بلغم نمایند و در جماعی و شرابی ترک سبب سازند و در رعشه جماعی روغن بادام
بر بدن مالند و شیر تازه بنوشند و بیضۂ نیمبرشت بخورند مالیخولیا آن مرضیست که از فکر
سلیم و ظن سالم باز دارد و علاج اگر از غلبۂ خون بود فصد زنند و محاجم تشنع بشرط بعمل آرند
و انوشدارو ی لؤلؤ اول بخورند بالائش شیرۂ زرشک شیرۂ آلو بخارا شیرۂ تخم کاسنی
در عرق عنب الثعلب و گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر
از بلغم یا سودا باشد گاوزبان بادرنجبویه بنفشه تخم خطمی خبازی پرسیاوشان عنب الثعلب
خشک اصل السوس عناب شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف کرده شربت

حل نموده بنوشند و بروز مسهل گلسرخ بسفایج فستقی هلیله سیاه تربد سفید مجوف خراشیده
ریوند چینی افتیمون در لته بسته مغز فلوس شیرخشت روغن بادام بیفزایند و اگر بنضج حاجت
کثیر بود بعد دو مسهل در میان منضج داده مسهل دیگر دهند و بروز تبرید اسطوخودوس
سائیده و هلیله مربی شسته آمیخته اول بخورند بالایش شیرهٔ گل گاوزبان و شیرهٔ عناب در آب
برآورده خمیرهٔ بنفشه یا خمیرهٔ گاوزبان حل کرده بنوشنده عشق نیز قسمی از مالیخولیا بود که غیر
از وصل محبوب دوای ندارد و اگر خام بود بتدابیر شایسته دفع گردد و در مالیخولیای مراقی
اگر سبب او ورم حار مراقی باشد علاج آن کنند و محجمه مع الشرط مفید آید و نوشیدن شیر
خر نافع و اگر ماده کم بود گل بابونه اکلیل الملک مغز فلوس در آب عنب الثعلب سبز سائیده
ضماد سازند و درین قسم تنقیه از ادویه شدید الحرارت نباید کرد و جوارش مصطگی و مفرحات
بخورند و از نمک از زرده بیضهٔ مرغ اختیار کنند و علامت مالیخولیای مراقی اشتهاء مفرط و غثیان
و تهوع و درد در میان هر دو شانه باشد و در مالیخولیای صفرادی استعمال ماء الجبن بسیار
مفید است **ترکیب استعمال ماء الجبن بطور معمول دودمان احقر** بگیرند
پنجاه مثقال شیر بز جوان سرخ رنگ ازرق چشم و اگر نباشد سیاه رنگ قلیل السواد صحیح البدن
بی عیب که زیاده از دو بچه نزائیده باشد و چهل روز از زائیدن گذشته باشد و پیش از گرفتن
شیر چند روز تعلیف آن از عنب الثعلب و شاهتره و جو و کاسنی باید کرد و همچنین در استعمال
ماء الجبن و بس در ظرف نقره یا سنگ یا مس قلعی دار شیر را انداخته بر آتش ملایم جوش دهند
و هنگام جوش در جوش سوم یا چهارم سکنجبین صادق الحموضت یا سرکهٔ انگوری یکتوله
یا آب لیمون یا آب غوره و قدری نمک لاهوری اندازند که بریده شود بعده ظرف را از
آتش فرود آرند و از صافی رشته ته بگذرانند و قدری نمک انداخته باز یک دو جوش داده
صاف نموده شربت نیلوفر یا دیگر شیرینی مناسب اضافه کرده بخورانند و در اثنای جوش لازم است
که از چوب انجیر یا چوب خرما پوست دور کرده سرش را چهار پاره ساخته تحریک شیر میکرده باشند
و هر روز یک یک دو دو دام بیفزایند تا بیک رطل یا یک نیم رطل رسد بحسب قوت و ضعف
مریض کم و زیاده ازین هم میکنند و دادن ماء الجبن چهل روز یا بیست یک روز یا کم ازین
بر رای طبیب است و اگر حاجت باشد پیش از دادن ماء الجبن تنقیه باید کرد و بعد از یک
هفته و اگر ضرورت باشد بعد از چهار روز شروع ماء الجبن کنند و سفوف لاجورد و حب افتیمون و شربت

معمولہ و سفوف چوب گز ہمراہ ماءالجبن استعمال باید نمود و اگر مزاج مریض گرم خشک بود دوا ءالمسک و خمیرہ مروارید و خمیرہ گاؤزبان ہمراہ ماءالجبن باید داد و اگر بحسب اتفاق تنقیہ تمام نشد پس بروز ہشتم و دہم دو و از دہم مغز فلوس شیر خشت ترنجبین در ماءالجبن باید افزود و بعد ازان سفوف و حب و شربت بکار برند و گاہ بماءالجبن گلقند ہم میدہند و اگر سستی را نزلہ و عوارض دیگر مانع بریدن شیر از اشیاء مذکورہ باشد پس از چستہ بز شیر رابہ بندو طریق آمیست کہ چستہ را از نمک شستہ صاف نمودہ خشک کردہ نگاہدارند و شیر را جوش دہند پس قدری چستہ را سائیدہ در میان شیر اندازند و بگذارند کہ شیر منجمد شود بعد ازان از کارد قطع قطع کنند و نمک اندازند و در صافی دوتہ کردہ جائی بیاویزند تا آب قدری قدری بچکد بعد ازان صبح جوشانیدہ کف گرفتہ صاف کردہ بخورانند و باید کہ ماءالجبن راسہ حصہ کنند یک حصہ مریض بخورد و راہ رود بقدری کہ نزدیک عرق آمدن گردد بعد ازان دو حصہ باقی را ہمین طور بخورند و باید کہ نیمگرم بنوشانند و غذا بعد چہار پنج ساعت بخورانند و از غذا شوربای قلیہ یا خشکہ یا شلہ اختیار کنند و برنج را باید کہ در آب سبوس گندم یا دبان ترکردہ شستہ پختہ بخورند تا ششتہ لیارو و نان در اثناء استعمال ماءالجبن نخوردن بہتر است و از لبنیات و مغلظات حلویات و حموضات شدیدہ و بقولات و از جماع و جمیع حرکات عنیفہ و عوارض نفسانے اجتناب ورزند و اگر شیر بز بہم نرسد شیر گاؤ بعمل آرند و ماءالجبن از شیر شتر استسقا نافع بود و بہترین وقت استعمال ماءالجبن زمان معتدل در حرارت و برودت باشد و پوشیدہ نماند کہ در ماءالجبن رطوبت بسیار است و گرمی باعتدال **صفت سفوف لاجورد**

حجرارمنی مغسول لاجورد مسحوق از ہریک ۴ ماشہ ہلیلہ سیاہ ہلیلہ کابلی پوست ہلیلہ زرد از ہریک ۳ ماشہ افتیمون بسفایج از ہریک ۶ ماشہ سنا مکی گل بنفشہ از ہریک ۵ ماشہ تخم شاہترہ ۷ ماشہ تخم بادرنجبویہ ۳ ماشہ شکر چہل و ہشت ماشہ کوفتہ بیختہ بعمل آرند شربت یک مثقال **فائدہ** در غسل حجرارمنی و دیگر احجار بدانکہ اول حجر را بسیار نرم سائیدہ در ہاون یا مثل آن کردہ آب بروریختہ باہستگی برہم زنند تا ہر چہ مثل غبار باآب مخلوط گشتہ باشد او را باہستگی در ظرف دیگر باید ریخت و دردی او را باز سائیدہ آب داخل کنند و ہمین نمط چند مرتبہ کنند تا کہ غبار گشتہ باآب مخلوط شدہ در ظرف دیگر رود بعد ازان روی ظرف را پوشیدہ بزمانہ شایستہ بگذارند تا غباری در دو داخل نشود دوتہ نشین

گردد پس ته نشین را خشک کرده باستعمال آرند **صفت حب افتیمون** محموده مشوی
یکدرم ایارج فیقرا شحم حنظل غاریقون حجر ارمنی افتیمون مقل ازرق هر یک دو درم تربد سفید
شش درم کوفته بیخته حب سازند شربت دو درم و نیم **صفت شربت معمول** گاوزبان
گیلانی هفت درم و نیم بنفشه ربع کم دو درم بادرنجبویه دو نیم درم گلسرخ یکدرم و ربع گل نیلوفر
تخم فرنجمشک هلیله سیاه افتیمون بفسایج فستقی برگ فرنجمشک اسطوخودوس ورق سنا مکی
از هر یک دو نیم درم نبات گلاب هر یک پاؤ آثار شب ادویه را بخیسانند صباح بطریق
متعارف شربت تیار سازند و اگر عوض نبات ترنجبین و شیرخشت کنند مناسب است
صفت سفوف چوب گز پوست هلیله زرد ۱۰ ماشه هلیله کابلی ۳ ماشه بلیله یازده ماشه
آمله ده ماشه شاهتره ۲ ماشه چوب گز یازده ماشه گلسرخ ۱۱ ماشه ریوند چینی ۵ ماشه برگ سنا مکی
۲۰ ماشه هلیله سیاه دو ماشه شکر سفید همو زن ادویه همه را کوفته بیخته سفوف سازند شربت یکدرم
و این سفوف برای سعفه و سوزاک و آتشک و هر قسم آبله که باشد مفید است و پوشیده نماند
که نوشیدن آب دوغ که بهندی چهاچهه گویند برای مالیخولیا همراه شیرینیهای مناسبه و مفرحات
نیز مفید است لیکن مناسب آنست که اگر احتراق قوی و معده نیز قوی بود بعمل
آرند و طریق نوشیدنش آنست که از هفت توله شروع کنند و بیک یک توله افزایند تا پاؤ
آثار پس بگذارند **کابوس** و این مرضیست که آدمی در خواب بیند که کسی بر سینهٔ او نشسته
است و نفس او گرفته گردد و طاقت جنبش ندارد و آواز نتواند بر آورد و مشابه باشد بکسی که
گلوی بفشارند و این مرض مقدمهٔ صرع است و سبب این اجتماع بخارات غلیظه است
بر سینه و گاهی از غلبهٔ خون باشد **علاج** اگر از خون بود فصد کنند و اگر از خون نباشد گل
گاوزبان و گاوزبان بادرنجبویه تخم کاسنی بیخ کاسنی نیمکوفته اصل السوس مقشر نیمکوفته
اسطوخودوس مویز منقی عناب سپستان اشب در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان
تر دارند صباح جوش خفیف داده مالیده صاف نموده گلقند آفتابی داخل کرده بنوشند
بعد نضج بروز مسهل در نسخهٔ منضج مذکوره سنا مکی هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد سقمونیا فستقی
مغز فلوس ترنجبین روغن بادام افزوده مسهل دهند میان روز نخود آب آخر روز شله
و کهچڑی غذا دهند و قبل از دادن غذا بجای آب عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان
بنوشانند و بعد از غذا آب و بروز تبرید هلیله مربی یا آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده اول بخورند بانیشر

لعاب بہیدانہ در عرق عنب الثعلب دوازدہ تولہ برآوردہ بنفشہ حلکردہ اسپغول مسلم پاشیدہ بنوشند وبعد تنقیۂ عام بحبوب تنقیۂ خاص کنند وبعد تنقیۂ دماغ در بینی ہلاس کشند **صفت ہلاس** گل بنفشہ اسطوخودوس ہر دو سہ ماشہ تنباکو سورتی شش ماشہ فلفل سیاہ ہر سہ نمک لاہوری یک ماشہ ہمہ را کوفتہ بپارچہ بیزکردہ ہلاس سازند **خدر** وآن بطلان است در حس لمس پس اگر سبب قوی باشد حس بالکل باطل شود واگر سبب قوی نباشد حس ناقص بود ودر عضو مخدر نشان دریافت کنند حرکت شبیہ بحرکت مورچہ وسبب آن آنست کہ قوت حساسہ عاجز شود از نفوذ کردن در تمام اعضا یا در بعضی اعضا وانحالت گاہی از سبب ضغطہ عارض شود کہ از ان سبب ہیئت عضو تغیر یابد **علاج** تدبیر وی مشغول شوند واستخوان را بموضع خود آرند ویا بسبب دیر نشستن بر یک حالت ویا بستن عضوی از خارج کہ موجب تشدید اعصاب گردد باشد **علاج آن** ازالہ سبب است برفق مالش عضو بادہان حارہ مقویہ یا بسبب انسداد عصب از خلط خام غلیظ بود وعلامت آن زیادتی بیحسی وسفیدی رنگ عضو **علاج** بمنضج ومسہل بلغم کنند وتدبیر فالج بلغمی بعمل آرند یا بسبب انسداد عصب از خلط سوداوی بود وعلامت آن تیرگی رنگ ویبوست موضع وخیالات فاسدہ پیش آمدن **علاج** آن فصد باسلیق کنند وچوب چینی یا ماء الجبن باستعمال آرند وترتیب ماء الجبن در مالیخولیا وترتیب استعمال چوب چینی در مفردات گذشت **اختلاج** جستن اندام باشد وابرو وچشم وروی ولب بیشتر می جہد وسبب این ریاح غلیظہ باشد علامت ریح بارد سردی موضع واز بالا بپائین آمدن **علاج آن** بمنضج ومسہل بلغم باید کرد علامت ریح حار سوزش موضع واز پائین ببالا رفتن **علاج آن** بمنضج ومسہل صفرا باید کرد **زکام ونزلہ** وآن عبارتست از فضول رطبہ کہ از دو بطن مقدم دماغ فرود آید اگر بسوی راہ بینی آید زکام نامند واگر بحلق آید وبسینہ ریزد نزلہ گویند اگر حار بود علامت آن سرخی یا زردی چشم وانتفاخ ودواجین وعظم نبض وسیلان اشک باشد وسوزش مخاط وتلخی یا شیرینی دہن بران گواہی دہد پس اگر از خون بود **علاج آن** اول فصد قیفال زنند بعد از ان عناب سپستان در عرق گاوزبان وعرق عنب الثعلب جوش دادہ صاف نمودہ شربت نیلوفر حلکردہ ولعاب بہیدانہ شیرۂ تخم کاہو انداختہ کردہ بنوشانند واگر از غلبۂ صفرا بود عناب ولایچی آلو بخارا شیرخشت در آب مالیدہ بنوشند واگر تپ لاحق باشد

گل بنفشه گل گاوزبان گل نیلوفر تخم خطمی عناب شب در آب گرم تر دارند صباح جوش خفیف
داده صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده بنوشانند و بروز هشتم ادویه مسهله افزوده مسهل دهند
غذا شله بی روغن و اگر بارد بود و علامت آن عدم تشنگی و سردی مخاط و در وقت گرمی کم شدن
و در وقت سردی زیاده گشتن **علاج آن** گاوزبان اصل السوس مقشر نیمکوفته سپستان
پرسیاوشان عناب در عرق گاوزبان جوشانیده صاف کرده شربت اسطوخودوس یا شربت
زوفا حل کرده بنوشند و اگر تپ بارد بود در روز هشتم ادویه مسهله افزوده مسهل دهند و افیون و زعفران
و گوند کتیرا ہر یک یک ماشه همه را سائیده و در سپیده بیضه مرغ آمیخته کاغذ را مثل روپیه تراشیده
سوزن زده ادویه مذکوره بران مالیده بر صدغین بچسپانند و این نسخه نزله حار و بارد ہر دو را
فائده می بخشند و بتجربه پیوسته **فصل در امراض چشم** رمد و آن ورم حار باشد که در
ملتحمه حادث شود پس اگر از غلبه خون باشد شدت سرخی و انتفاخ و رم و کثرت تمدد و ورم نبض
و پری رگها بران گواهی دهد **علاج** فصد قیفال از جانب موافق زنند و بوقت خواب اطریفل
کشنیزی اول بخورند بالایش شربت اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب و گاوزبان
حل کرده بنوشند و شیاف ابیض یا سپیده تخم مرغ حل کرده قدری حضض سوده بدان آمیخته
نیم گرم ضماد کنند و غذا شله کهچڑی بخورانند و اگر از صفرا باشد ورم و انتفاخ و تمدد و سیلان
اشک و خلیدن سوزنها و تلخی دهن و تشنگی بران گواهی دهد **علاج** فصد قیفال کنند لیکن
خون کمتر بر آرند و آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده اول بخورند بالایش شربت نیلوفر در
عرقیات حل کرده بنوشند و غذا شله و دال خشکه و اگر احتیاج شود بعد از نضج گلسرخ گل بنفشه
گل نیلوفر پوست هلیله زرد نیمکوفته آمله خشک سنا مکی تمر هندی شب در عرق شاهتره تر دارند
صباح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر حل ساخته بنوشانند غذا بعد دو پہر آب مونگ و بوقت شام
قلیه با خشکه روز دوم اطریفل کشنیزی اول بخورند بالایش شربت نیلوفر در عرق شاهتره
حل کرده بنوشند و این کحل برای بقایا رمد و دمعه و تقویت بصر معمول این دودمان است
صفت کحل صدف سوخته ۴ ماشه توتیای کرمانی مغسول ۴ ماشه نبات سفید ۶ ماشه
همه را کهرل کرده خوب سائیده سرمه کنند و بکار برند **عشا** و آن شب کوری بود و سبب
او آنست که بخار غلیظ در دماغ گردانید و روح باصره را غلیظ کنند پس آن بخار بواسطه
شعاع آفتاب لطیف شده در روز مانع ابصار نمی شوند **علاج** منضج و مسهل بلغم بکار برند

وطحال بزرا برتابہ آہنے نہادہ قدری فلفل سیاہ سائیدہ بران پاشند پس آبیکہ ازان برآید
درچشم کشند **نزول الماء** عبارت از رطوبت بود کہ در طبقۂ عنبیہ ریزد ومابین طبقۂ قرنیہ ورطوبت
بیضیہ وسبب آن یا برودت دماغ بود یا ضربہ وسقطہ کہ بدماغ رسد بعد ازدرد سر دائمی علامت
آن خیالات مثل پشہ پیش چشم آمدن وہالہ بدور چراغ معائنہ شدن وگاہی این خیالات
بسبب بخیر نیز می باشند وفرق آنست کہ اگر تبخیر بود خیالات دہر دوچشم باشند واگر نزول
بود دریک چشم **علاج** تنقیۂ بدن بمنضج ومسہل بلغم کنند واستعمال ایارجات نمایند واگر نزول
آب مستحکم شود رجوع بکحالان نمایند ودرابتداء نزول تخم نیل در شہد سائیدہ بچشم کشند وتنقیہ
تنقیۂ مشک خالص یک ماشہ زعفران دو ماشہ سنبل الطیب یک ماشہ کابلی چہار ماشہ
کوفتہ بیختہ قدری قدری سعوطاً استعمال کنند **فصل در امراض گوش**
درد گوش اگر از غلبۂ خون بود علامت آن سرخی روی وگرانی سر ودرد شدید وہوا سخن
سرد خوش آمدن **علاج** فصد قیفال کنند وروغن گل در سرکہ ستہ چندان جوش دہند تا سرکہ
سوختہ شود وروغن بماند درگوش چکانند یا شیر دختران با روغن کدو نیم گرم بچکانند وگل
خطمی وعنب الثعلب خشک وتخم خبازی وشاہترہ در آب جوشانیدہ بخار آن بگوش رسانند
وبخار آبیکہ برگ نیب دران جوش دادہ باشند نیز مسکن درد است واگر درد بسیار شدید
بود قدری افیون در روغن گل آمیختہ ہمراہ شیر دختران ممزوج کردہ درگوش بچکانند واگر
از گوش ریم آید انزروت سودہ با شہد آمیختہ فتیلہ بدان آلودہ درگوش گذارند واز گوشت
بپرہیزند وآب برگ سکمدرسن نیمگرم درگوش چکانند واگر ازین تدابیر فائدہ نشود فصد قیفال
زنند واگر از صفرا باشد علامت آن حرارت وجہ وسر وتلخی دہن وخشکی آن **علاج** اخراج
صفرا بمسہل کنند وباقی علاج مثل علاج درد دموی فرمایند واگر از بلغم بود علامت
آن عدم سرخی وسوزش وانتفاع بچیزہای گرم ورطوبت بینے **علاج** تنقیۂ بلغم نمایند
وبہر تنقیۂ دماغ حب ایارج استعمال فرمایند وروغن قسط وروغن بابونہ نیمگرم درگوش
چکانند واگر بسبب ریاح بود اکلیل الملک تخم شبت بادیان نیمکوفتہ جوش کردہ
بخار آن درگوش رسانند وروغن ترب نیمگرم بچکانند **صفت روغن**
ترب آب ترب یک جزو روغن کنجد یک جزو ہر دو را باہم آمیختہ بجوشانند کہ آب بسوزد
وروغن بماند نگاہدارند وبکار برند **صفت روغن بابونہ** گل بابونہ

روغن کنجد در شیشه کرده در آفتاب وارند وقتیکه گل پرورده شوند بکار برند همچنین بعمل آرند و ترکیب
روغن بنفشه و روغن گل وغیره همین است **صفت روغن قسط** قسط ده درم شب
در سرکه تر دارند صباح در نیم آثار آب بجوشانند تا به نیمه آید نیم آثار روغن کنجد انداخته باز
بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند نگاه دارند و اگر سبب امتلائی معده بود علامت آن
غثیان و سیلان لعاب از دهن و درد سر **علاج** تنقیه معده بقی و اصلاح
حال معده کنند و اگر بشرکت دماغ بود علامت آن دوی و طنین و درد سر **علاج** تبدیل مزاج
دماغ و تحلیل ریاح نمایند و اگر از نزله حار باشد **علاج آن** لعاب بهیدانه شیره مغز تخم کدو
شیره عناب در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه حلکرده بنوشند و اگر
از نزله بارد بود **علاج** گاوزبان عناب پرسیاوشان اصل السوس مقشر نیمکوفته عناب
در آب جوشانیده صاف نموده شربت گاوزبان یا شربت اسطوخودوس حلکرده بنوشند
طنین و دوی اگر باریک و تیز باشد طنین گویند و اگر غلیظ بود دوی و اکثر از ریاح بارد
باشد **علاج** اطریفل اسطوخودوس اول بخورند بالایش گلقند آفتابی در عرق بادیان مالیده
بنوشند و اگر حاجت قوی افتد تربد سفید غاریقون سائیده در هلیله مربی شسته آمیخته اول بخورند
بالایش گاوزبان اسطوخودوس بادیان نیمکوفته تخم کرفس در آب جوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی
مالیده بنوشند **نقصان سمع** اگر خلقی باشد یا در سن شیخوخت یا از سقطه و ضربه که باعث
کوفتن عصب مفروشه حادث گردد علاج ندارد و اگر از غلبه صفرا باشد **علاج آن** استفراغ
صفرا نمایند و اگر از بلغم باشد **علاج آن** تنقیه فرمایند و روغن بابونه بچکانند یا ابهل در روغن
بادام سوده بچکانند و اگر از غلبه خون بود **علاج آن** فصد قیفال زنند و باطریفل مداومت
سازند و اگر بسبب ورم حار گوش بود **علاج آن** علاج ورم به تنقیه کنند بعده روغن کدو
و شیر دختران در گوش چکانند و اگر بسبب ورم بارد بود بعده تنقیه بلغم روغن ترب در گوش
چکانند و صاحب مجمع الحکمة می نویسد که زهره گاو را در روغن بابونه آمیخته بسوزند تا که روغن
باقی بماند صاف کرده در گوش چکانند و حکیم علی گیلانی در مجربات خود نوشته که سیر را در روغن
بادام تلخ بجوشانند که سوخته شود و روغن صاف کرده در گوش چکانند و اگر بسبب مشارکت
عضو دیگر بود اصلاح حال آن عضو کنند

فصل در امراض بینی رعاف

اگر بسبب بحران باشد بند باید نمود و اگر بسبب حدت خون بود علامتش آنست که اندک آید

ورقیق بود **علاج** فصد قیفال زنند و شیره مغز تخم کدو شیرین شیره تخم کاهو شیره عناب در
عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر یا شربت عناب حلکرده بنوشند و ماز و وگل ارمنی
کندر سائیده در بینی دمند و جالینوس گوید که اگر قدری شب یمانی سائیده در بینی دمند
فور ارعاف را بند سازد **بطلان شم** مرضی است که آدمی خوشبو یا بدبو را حس نکند
واگر کند همه بو را بر یک طور احساس کند **علاج** تنقیه دماغ کنند و خردل و پودینه در آب
جوشانیده بخار آن در بینی کشند و مشک و فلفل سائیده سعوط نمایند و شخصیکه بوی بد احساس
کند علاج آن به تنقیه بلغم کنند و جندبیدستر در بینی دمند **قروح بینی** اگر ذی رطوبت باشد
که پیدا شود از ماده فاسده و تا نزل بود از دماغ در بینی **علاج** باستعمال مرهم ابیض کنند و تنقیه
دماغ فرمایند و اگر ذی یبوست باشد که از اخلاط محترقه حادث گردد **علاج** آن از پیه بطی را
چرب سازند **صفت مرهم ابیض** موم سفید ده مثقال روغن کنجد روغن زیتون
سه سه توله بعد از گداختن موم از آتش برگرفته سفیده آب ارزیز بقدر سه توله آمیزند
واگر برای تسکین درد افیون اضافه سازند مناسب بود **صفت موم روغن**
معمولی که برای قروح بینی مجرب است روغن بادام یک مثقال گرفته موم
روغن سازند بعده بنفشه یک مثقال بهیدانه یک مثقال را در آب جوشانیده مالیده لعاب آن
را با موم روغن جمع کرده اندکی بجوشانند و نگاه دارند عند الحاجت بکار برند **فصل در امراض**
زبان و دهن و لب **ورم زبان** اگر از غلبه خون بود علامت آن سرخی و سوزش
لعاب **علاج** شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین شیره عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حلکرده
بنوشند غذا آش جو و اشله و اگر از غلبه صفرا بود علامت آن زردی زبان و تلخی دهن **علاج**
آن تنقیه صفرا کنند و لعاب اسپغول شیره تخم کشنیز خشک شیره تخم کاهو در عرق عنب الثعلب
برآورده حضض ملکی آمیخته مضمضه فرمایند **شقاق زبان** اگر از یبوست دماغ بود علامت
آن بیخوابی و خشکی دهن **علاج** ترطیب دماغ فرمایند و مضمضه مذکوره که بالا گذشت بعمل آرند
و روغن کدو و روغن کاهو بر سر مالند و اگر از خلط سودا بود که در معده باشد علامت آن
آروغ دودناک و دفع شدن خلط بقے **علاج** آن تنقیه معده کنند و اگر سبب غلبه
خون بود فصد زنند و اگر بسبب غلبه صفرا باشد تنقیه آن کنند و از شیره ها در لعاب اسپغول
مضمضه سازند و کمه سفید طباشیر سفید خاکشی سوخته مرجان سوخته هر یک دو ماشه همه سائیده

بر زبان پاشند **قلاع** که آن را جوشش دهن گویند اگر از غلبهٔ خون بود **علاج آن**
فصد قیفال زنند و شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ تخم کدو شیرین شیرهٔ تخم کاهو در آب برآورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند و مضمضه مذکوره بالا بعمل آرند و طباشیر سفید و کتھه سفید زرورد مغز کنول گٹه
کافور سائیده بر زبان پاشند و اگر از غلبهٔ صفرا بود نیز همین معالجه نفع دهد اگر از غلبهٔ بلغم شور
باشد تنقیهٔ بلغم نمایند **بطلان ذوق** اگر از غلبهٔ صفرا بود تلخی دهن بر آن گواهی دهد **علاج**
تنقیهٔ صفرا کنند و از گلسرخ و سماق و سکنجبین و ترنجبین مضمضه کنند و اگر از غلبهٔ خون بود علاج
آن نیز قریب همین است که بالا گذشت و اگر از بلغم بود تنقیهٔ بلغم کنند و از خردل و عاقرقرحا
و اذخر مضمضه سازند **کثرت لعاب و سیلان آن** اگر از غلبهٔ حرارت و رطوبت معده
بود علامت آن زیاده شدن در خلو معده و تسکین یافتن از سیری شکم **علاج** فصد
باسلیق کنند و شیرهٔ زرشک در آب برآورده شربت انار یا رب بهی حل کرده بنوشند
و از سماق و گلسرخ مضمضه کنند و اگر از غلبهٔ برودت و رطوبت بود **علاج آن** تنقیهٔ معده
کنند بجوارش مصطگی و جوارش کمونی مداومت سازند **شقاق لب** و سببش همانست
که در شقاق زبان ذکر شده **علاج آن** لعاب بهیدانه و لعاب خطمی بر لب مالند و قیروطی
معمولی نفع تمام بخشد **صفت** طباشیر سفید چهار ماشه کتھه سفید شش ماشه دانهٔ ہیل ۲ ماشه
کافور یک ماشه موم و پیه ماکیان را در روغن زرد گداخته ادویهٔ مذکوره سائیده در ظرف آهنی
از دسته آهنی تا یکپاس مخلوط سازند و بکار برند

فصل در امراض دندان و لثه

درد دندان اگر حرارت باشد شدت درد و ضربان و ورم لثه و از آب سرد راحت
یافتن **علاج** فصد قیفال یا چهار رگ زنند و لعاب اسبغول مسلم شیرهٔ عنب الثعلب خشک
شیرهٔ تخم کشنیز خشک در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و عنب الثعلب خشک
کشنیز خشک پوست درخت مغیلان کوکنار گلنار گزمازج عدس مسلم در آب جوشانیده
مضمضه کنند و طباشیر سفید سماق زرورد کشنیز خشک هر واحد یک ماشه کوفته بیخته
بر دندان بمالند و اگر درد شدید باشد لعاب اسبغول مسلم در گلاب و سرکه برآورده
قدری کافور اضافه نموده مضمضه سازند و از گوشت و شیرینی پرهیزند و اگر بسبب برودت
باشد علامت آن عدم ضربان و تسکین یافتن بچیزهای سرد **علاج آن** برگ شفتالو
بخوسند بالائیش گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس دانهٔ ہیل در آب جوشانیده و صاف نموده

نبات سفید داخل کرده بنوشند و عاقرقرحا و پودینه و فوفل کهنه و پوست بیخ کنار در آب جوشانیده
مضمضه کنند و عاقرقرحا بوره ارمنی زنجبیل شیطرج فلفل سیاه هر یک یکماشه کوفته بیخته بر دندان
مالند و اگر درد دندان بسبب کرم بود **علاج آن** تخم ترب بر آتش نهند و دود آن بر دندان
رسانند و یا برنگ مقشر یک توله کافور دو سرخ گرفته سه پوٹلے بندند یک پوٹلی از ان گرفته
در دهن گیرند جمله کرم در پوٹلی جمع خواهند شد پس بیرون آرند همین طور حسب حاجت باقی
دو پوٹلی استعمال نمایند **صفت برشعثا که معمول و مجرب است** فلفل سیاه
فلفل سفید هر یک بست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب
عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک مثقال ادویه را جدا جدا بکوبند بعده وزن کنند و با عسل سه
وزن ادویه لیسر شند شربت از یک دانگ تا نصف مثقال **ضرس** یعنے کند شدن دندان
از چیزهای ترش **علاج** شکر بخایند و فلفل سیاه و نمک و عاقرقرحا سائیده بر دندان
بمالند **تحرک اسنان** یعنے جنبش دندان اگر بسبب نزله بارد بود **علاج**
آن منضج و مسهل بلغم دهند و بعد از تنقیه عاقرقرحا بزر البنج پوست کوکنار سعد کوفی زنجبیل
در آب جوشانیده مضمضه سازند و عاقرقرحا و مصطگی رومی کندر و مازو برابر کوفته بیخته
سنون سازند و اگر بسبب نزله حار باشد **علاج آن** فصد قیفال زنند و بعد
فصد عناب خمیره گاوزبان در عرق عنب الثعلب مالیده بنوشند و اگر در مزاج صفراویت
بود بجای خمیره گاوزبان شربت نیلوفر دهند و پوست کوکنار گلنار عدس مسلم گشنیز خشک
در آب جوشانیده لعاب اسبغول مسلم اضافه کرده مضمضه سازند و مازو زرورد طباشیر سفید
کتهه سفید شب یمانی سوخته فوفل سوخته پوست انار سوخته کوفته بیخته سنون سازند
تغیر رنگ دندان اگر سیاه بود یا سبز از غلبه سودا باشد و اگر زرد باشد
از غلبه صفرا **علاج** در صفراوی بعد از تنقیه صفرا از آب عنب الثعلب و سرکه مضمضه کنند
و در سوداوی بعد تنقیه سودا پوست بیخ کبر خشک مصطگی رومی بار یک سائیده بر دندان
بمالند **ورم لثه** اگر حار باشد رجوع بعلاج درد حار دندان نمایند و اگر بارد بود آنچه
در درد بارد دندان گفته شد بعمل آرند **سنون** برای درد لثه و تحکیم دندان معمول
و مجرب است **صص** زنجبیل سوهن نمکی یا برنگ هیرا کسیس کتهه سفید نیله تهوتهه سوخته
همه را باریک سائیده سنون سازند دیگر **برای** خوانندگان از لثه و تمام سائل باشد

حب شب یمانی که آن را سوخته در سرکه سرد کرده باشند یک جزو نمک هندی دو جزو زر درو
برابر هر دو کوفته بیخته سنون سازند ایضاً دیگر دم الاخوین پنج ماشه کته سفید چار ماشه دانه
الائچی بهیان طباشیر سفید فوفل سوخته هر یک پنج ماشه همه را کوفته بیخته سنون سازند **فصل**
در امراض حلق و لهات و مری و قصبه ریه ورم اللهات یعنی
اماس ملازه **علاج آن** حسب ماده تنقیه نمایند اگر از غلبه خون و صفرا بود بسرکه و گلاب
و آب عنب الثعلب سبز غرغره کنند و اگر از غلبه بلغم بود خردل و عسل را در آب جوشانیده
غرغره کنند و اگر از غلبه سودا بود مغز فلوس در شیر تازه مالیده غرغره کنند **استرخاء**
لهات یعنی ملازه سست شود و فروتر افتد **علاج** اگر از غلبه خون بود رگ قیفال زنند
و کشنیز خشک گلنار کوکنار عنب الثعلب خشک در آب جوشانیده گلاب و سرکه اضافه
نموده غرغره نمایند و گلسرخ صندل سفید گلنار کاتو باریک نموده برو گذارند و اگر از غلبه
بلغم باشد بعد تنقیه بماء العسل غرغره کنند و شب یمانی سوخته شاخ گوزن ساخته نوشادر
باریک ساخته بر کفچه میل نهاده ملازه را بر دارند بر تارک سر سرپیش گداخته در سرکه و اسبغول
آمیخته بر گذارند تا ملازه را بالا کشد ذرور برای زخم لهات و کام نافع **صفت آن**
گل ارمنی طباشیر سنگ جراحت گلنار ورق گل مساوی الوزن گرفته سائیده قدری کافور
اضافه کرده بکار برند **خناق** و آن ورم بود تن و عضلات مری و حنجره بود و مانع نفوذ ریح
بطرف قصبه ریه و مری بود و بلع بدشواری حاصل شود پس اگر از غلبه خون بود علامت آن
سرخی روی و زبان و سوزش حلق و امتلائی عروق و حلاوت دهن و عظم نبض و بسیار
تنگی نفس **علاج** فصد قیفال زنند و هفت هفت زلو پس هر دو گوش بچسپانند و روز دوم
تکرار عمل کنند و لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیره عناب شیره تخم کشنیز خشک
در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر شربت توت حل کرده بنوشند
و اگر احتیاج مسهل شود درهمین نسخه مغز فلوس ترنجبین گلقند آفتابی روغن بادام افزوده
مسهل دهند و غذا البوقت بوقت دوپهر نخود آب و بوقت شام شلغم و بجای آب قبل از غذا
عرق عنب الثعلب و بعد غذا آب آهن تاب و بعد تنقیه پوست خشخاش عدس
مسلم حنظل سکی گلنار گزمازج عناب جوشانیده صاف کرده غرغره کنند و وقتیکه
ورم مستفرغی در زرد رنگ شود نوشادر و نمک سائیده در روغن گنجد آمیخته

غرغره کنند و بعد منفجر شدن ورم بروغن زرد غرغره نمایند و اگر از صفرا بود شدت درد بوقت
ضیق نفس و شدت عطش و تلخی دهن و بیخوابی بر و گواهی دهد **علاج** فصد قیفال کنند لیکن
دم بقدر قلیل اخراج نمایند و آب اسبغول شش ماشه و شیره مغز تخم کدو و شیره تخم کاهو شیره
عناب در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر قے علاج انچه در دموی
گفته شد بعمل آرند غذا یک وقت مشمش با شربت نیلوفر بوقت شام شله کہ چاہی ملائم و اگر از بلغم
بود بسیاری کثرت لعاب و نفخ رو و قلت درد گواهی دهد و اگر از سودا بود علامت آن
خشکی دهن و تیرگی رنگ **علاج** هر دو پرسیاوشان هفت ماشه برگ حقیقه [illegible]
عدد سنا مکی تولہ اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک هفت ماشه بسفائج ۶ ماشه تربد سفید
۹ ماشه زنجبیل ۴ ماشه در سه آثار آب بجوشانند تا ثلث حصه بماند مالیده صاف کرده مغز فلوس
۱۳ تولہ گلقند آفتابی ۶ تولہ غاریقون شحم حنظل هر یک ۶ ماشه روغن بید انجیر یک تولہ
داخل کرده تیار سازند و اول با آب گرم حقنه کرده بعد از ان [illegible]
در حقنه انداخت عمل نمایند و بعد چهار گهنٹی نصف دیگر را در حقنه انداخته بعمل
آرند بعد تنقیه پرسیاوشان اصل السوس عنب الثعلب [illegible] در آب جوشانیده
صاف کرده غرغره کنند و بیارالعسل غرغره کردن فائده عظیم می بخشد غذا قلیه خشکه گرده
آواز اگر از نزله شود بعلاج نزله متوجه شوند و اگر بسبب گرمی خنجره بود چنانچه بعد امراض حاده
لاحق میشود شیره تخم خیارین شیره تخم کاهو در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت
نیلوفر یا شربت عناب حل کرده بنوشند و اگر از سردی خنجره بود چنانچه
در ایام سردی لاحق میشود گاوزبان پرسیاوشان عناب دانه الاچی نبات سفید
در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند یا کشمش ۹ ماشه با یک تولہ نبات سفید جوشانیده
صاف کرده بنوشند **انطباق مری** یعنی بهم شدن آن علامت او آنست که چیزی
سبک مثل آب و شوربا فرو نشود اما لقمه بزرگ بلقمه [illegible]
خورده شود **علاج** گاوزبان عناب انیسون سنبل الطیب بهمن سفید بهمن سرخ
جوشانیده صاف نموده عسل خالص حل کرده نیم گرم جرعه جرعه بنوشند و اگر
مصطگی سائیده سر دارو کرده دهند فائده بسیار بخشد هنگام تنقیه مسهل بلغم بعمل آرند
و حجامت نادی زیر زنخ نهند و پاسکی زده چند بید ستر بالند [illegible]

بعنی سستی حلوم نشان وی نفس نیامدن است یا بعسر آمدن علاج آن مثل علاج انطباق
مری کنند

فصل در امراض سینه و شش و آلات تنفس

سعال یعنے سرفه اگر بعد از زکام بارد عارض شود گاوزبان اصل السوس پرسیاوشان
زوفاے یابس عناب بادیان نیمکوفته در آب جوشانیده صاف کرده خمیرهٔ بنفشه حل ساخته
بنوشند و اگر حاجت افتد و امتلاء اخلاط بود مویز منقی انجیر زرد سناء مکی مغز فلوس غاریقون
روغن بادام شیرین اضافه کرده مسهل دهند بر وز تبرید شیرهٔ گل گاوزبان شیرهٔ عناب در آب
بر آورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد تنقیهٔ عام تنقیهٔ دماغ کنند و بعده برای
تنقیهٔ سینه رب السوس سائیده در لعوق سپستان آمیخته اول بخورند بالایش
گاوزبان زوفاے یابس عناب پرسیاوشان در آب جوشانیده صاف کرده عسل
خالص آمیخته بنوشند حب جدوار نافع ترین اشیا است **صفت لعوق
سپستان** سپستان پنجاه عدد اصل السوس یک توله عناب بست دانه تخم خبازی
تخم خطمی هر یک ۴ ماشه بهیدانه یکدرم پوست خشخاش دو توله در ۲ آثار آب بجوشانند
و با نبات سفید بقوام آرند و در آخر قوام شیرهٔ مغز بادام مقشر شیرهٔ تخم خشخاش
سفید از هر یک یک توله بیفزایند بعده کتیره صمغ عربی رب السوس هر یک ۳ ماشه
سائیده اضافه کنند و اگر بعد از زکام حار باشد و با زیادتی خون بود **علاج آن**
فصد قیفال زنند بعد آن عناب هفت دانه خمیرهٔ بنفشه ۲ توله در عرق عنب الثعلب و عرق
[illegible]ان مالیده بنوشند یا لعاب بهیدانه شیرهٔ تخم کاهو در آب بر آورده شربت
نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از صفرا باشد **علاج** لعاب اسپغول مسلم
لعاب بهیدانه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ آلو بخارا در عرق عنب الثعلب
بر آورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد مسهل صفرا دهند
و پوشیده نماند که ترشی آلوبخارا با سرفه مضرت نمی رساند بلکه مفید است و مجرب
کما فی بحر الجواهر و مجمع الحکمة و قسمی است از سرفه که آن را سرفه یابس گویند
و آن چنین باشد که ورم و هیچ دفع نشود و آن بر دو قسم است یکی سرفه بارد و سبب
آن بلغم مائی رقیق بود که در اجزا اریه نفوذ کند علامت و علاج آن علامت و
علاج نزلهٔ بارد است دوم سرفه حار که خلط رقیق حار مد اهم از دماغ بطرف

سینہ میریزد و در اجزاء آن نفوذ کند علامت آن سرفہ خشک بغیر از برآمدن چیزے
از سینہ و زیادہ شدن آن در شب و بعد خواب و کمے آن در روز علاج و یا قوتو اول
بخورند بالایش لعاب بہیدانہ لعاب بسبغول مسلم شیرۂ تخم کاہو در عرق عنب الثعلب
برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند غذا آشجو یا اسفاناخ یا خشکہ یا شلہ و در سرفہ بارد غذا
کباب دراج یا تیہو یا آب قلیہ یا خشکہ گرم روغن **صفت حب** کہ باکثر اقسام سرفہ مفید اند
گل پستہ پوست ہلیلہ مساوی الوزن گرفتہ در عرق ادرک سائیدہ بقدر موٹک حبہا بندند
عند الحاجت یک حب در دہن نگاہدارند **سل** حدوث این مرض بعد از ذات الریہ یا
ذات الجنب بود یا بعد نفث الدم یا نزلہ یا سعال طویل عارض گردد علامت آن ظہور مدہ
در سرفہ و فرق در میان مدہ و بلغم باین طور می کنند کہ بر آتش گذارند اگر بوے چرم سوختہ آید
مدہ است والا بلغم و سبب این علت قرحہ ریہ میباشد علاج کتیرا رب السوس سائیدہ
در دیا قوتو آمیختہ اول بخورند بالایش شیرۂ مغز تخم کدو شیرین شیرۂ تخم خرفہ در عرق
عنب الثعلب و عرق گاوزبان بر آوردہ شربت خشخاش یا گلقند آفتابی داخل
کردہ بنوشند یا سفوف سرطان اول بخورند بالایش لعاب بہیدانہ مشیرۂ اصل السوس
در عرق گاوزبان بر آوردہ شربت انار شیرین حل کردہ بنوشند و شیخ الرئیس
گوید کہ مسلول را گلقند تازہ بسیار خورانند کہ نافع ترین اشیا است بلکہ باید کہ نان
خورش ہم گلقند باشد و وقتیکہ خون بر آمدن شروع شود فصد باسلیق زنند بہم
و قرص کہربا و شربت حب الآس بدہند **صفت سفوف سرطان**
سرطان سوختہ دہ درم صمغ عربی گل ارمنی ہر یک پنجدرم خشخاش سفید دو درم و نیم
کتیرا سہ درم جملہ را بکوبند و سفوف سازند **صفت قرص کہربا** صمغ عربی نشاستہ
کہربا کتیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو از ہر یک سہ درم گلنار اقاقیا ہر یک یکدرم کوفتہ بیختہ
در لعاب اسبغول اقراص سازند شربت از دہ ماشہ تا ۱۰ ماشہ و پوشیدہ نماند کہ طریق
سوختن سرطان آنست کہ سرطان را در کوزہ گلے نہند و سر کوزہ محکم بند کنند و یک
شبانہ روز در تنور نہند بعدہ بکار برند **نفث الدم** و آن آمدن خون بود از راہ
دہان یا از دماغ بود و آن بے تنخیح آید و گاہ رعاف ہمراہ بود یا از اجزاء حلق مثل حنجرہ و غیرہ
بسبب آواز شدید یا قے شدید یا ضرر دیگر بر آید و این بے تنخنح نباشد و یا از سینہ بود و او بوقت

استسقا یا سرفه شدید بقدر اندک برآید یا از اجزای دهن مثل لثه وغیره برآید وعلامتش
ظاهر است که از علامات مذکوره هیچ نبود و با بزاق آمیخته برآید علاج کهربا سائیده در
خمیره خشخاش یاد یا قوزه آمیخته اول بخورند بالایش لعاب بهیدانه شیره کشنیز شیره تخم خرفه
در آب برآورده و شربت حب الآس حل کرده بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر ازین به نشود فصد
باسلیق زنند و قرص کهربا یا قرص گلنار بدهند و این قرص در دهن دارند صفت
اقاقیا کهربا مروارید ناسفته بسد ملبا شیر گلسرخ کشنیز خشک تخم خرفه گل ارمنی نشاسته
صمغ عربی کتیرا مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته در آب برگ بارتنگ یا لعاب اسبغول مسلم
اقراص سازند صفت قرص گلنار گل ارمنی گلنار صمغ عربی از هر یک چهار درم
گلسرخ اقاقیا از هر یک سه درم کتیرا دو درم کوفته بیخته باب گلنار اقراص سازند و کشته
مرجان اگر بصاحب نفث الدم دهند فایده عظیم می بخشند صفته شاخ مرجان را در شیر آک
هفت مرتبه گرم نموده سرد کنند بعده در شیر آک سائیده اقراص ساخته خشک نموده در دو
سکوره گلی نهاده گلحکمت کرده در ده آثار پاچک دشتی آتش دهند شربت آب سرخ یا شربت انار
غذا شله ودال خشکه وماء الشعیر و اگر خون از اجزای دهن برآید علاجش آنست که گلنار با جبابه
فوفل مازو همه را سوخته با مصطگی سائیده بر دندان مالند و انجبار گلنار کزمازج فوفل حضض
در آب جوشانیده مضمضه کنند و گاه این مرض از بند شدن حیض عارض گردد علاجش
آنست که مدرات حیض دهند و فصد صافن زنند **ضیق النفس** و آن مرضیست که شخص
مختنق و حرکت نکرده باشد نفس بسرعت و تواتر آید و آن اگر از نزله بارد بود علامت آن آواز
خرخر از سینه آید و با سرفه و بلغم باشد و اگر با سرفه باشد منجر باستسقا گردد و دران وقت
شیر شتر دهند و هر چه در استسقا گفته آید بکار برند و اگر از نزله باشد علاج گل گاوزبان
گل زوفا ابریشم خام مویز منقی اصل السوس مقشر نیم کوفته سبوس گندم در عرق
عنب الثعلب و عرق گاوزبان جوشانیده صاف کرده شربت زوفا حل کرده
بنوشند غذا حلیم یا نان خمیری و اگر این مرض از استرخاء عضلات نفس
حادث گردد علامت آن تنفس مضاعف است علاج آن مثل علاج فالج کنند
و اگر از تصاعد ابخره گرم بود که از دل بسوی نفس آیند علامت
آن احساس تصاعد ابخره گرم بود و عظم نفس و نبض و شدت عطش علاج فصد

باسلیق زنند و برای تسکین حرارت لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین
در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا ماء الشعیر **الشهوق العواق**
صندل که برای ضیق النفس بهرحال مناسب دارد معمول این دودمان **صفته**
مویز منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش اصل السوس مغز تخم کدو شیرین پرسیاوشان
از یانه زوفای یابس مغز بادام مقشر حلبه پودینه تخم خطمی صمغ عربی کتیرا تخم کتان بهیدانه کوکنار
از هر یک نیم تولہ همه را جوکوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف نموده
عسل یا و آثار داخل کرده بقوام آرند شربت از ۵ ماشه تا ۲ درم **معجون** از تالیف
جناب حکیم محمد شریف خان صاحب مرحوم که در ضیق النفس مکرر بتجربه رسیده **صفته**
مرمکی میعه سائله کتیرا صمغ عربی از هر یک پنجدرم کندر زراوند فوه بانا زعفران پرسیاوشان
ایرسا هر یک سه درم زوفای یابس جلغوزه هر یک پنجدرم مویز منقی ده درم همه را
کوفته بیخته صموغ را در سه اوقیه طبیخ زوفای یابس حل کرده در عسل و نبات معجون سازند
ذات الریه و آن ورم گرم است که در شش پیدا شود علامت آن سعال و ضیق النفس
و درد و رمقدم سینه و سرخی رادی و رخسار و چشم و عظم و موجیت نبض **علاج فصد**
باسلیق زنند و برای تلیین طبع گل بنفشه گل نیلوفر عناب سپستان تخم خطمی در آب جوشانیده
صاف کرده شیرخشت حل ساخته بنوشند غذا آشجو و گاه در شش ورم رخو بلغمی عارض شود
علامت آن شدت ضیق النفس و کثرت لعاب دهن و زکام و سرفه **علاج** منضج و مسهل
بلغم دهند **ذات الصدر** و آن ورم غشاء مضعف سینه است علامت
آن تپ لازمی و شدت عطش و مریض از فم معده تا حنجره درد ناخس دریافت کند **ذات العرض**
و آن ورم موخر غشای مضعف سینه است که بجانب فقرات حادث گردد
علامت آن احساس درد درمیان هر دو شانه و مریض بر پشت نتوان خفت **علاج**
هر دو مثل علاج ذات الجنب نمایند مگر برای وضع ادویه مواضع مختلف اند در
ذات الصدر بر صدر و در ذات العرض مابین کتفین و در ذات الجنب
بر پہلو ضماد کنند **ذات الجنب** و آن ورمی باشد در پرده
که اضلاع را پوشیده است یا در حجاب حاجز علامت آن تپ دائمی
و منشاریت نبض و اکثر این مرض از ماده گرم حادث میگردد **علاج**

تا روز سوم فصد باسلیق از جانب مخالف زنند و اگر حاجت بود شربت عناب شربت نیلوفر
در عرق عنب الثعلب در عرق گاوزبان حل کرده بنوشند و اگر بمسهل حاجت افتد اول
برای نضج ماده عنب الثعلب بنفشه برگ گاوزبان در عرق عنب الثعلب خیسانیده صاف کرده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند روز دوم گل نیلوفر اضافه کنند و بجای بنفشه گل بنفشه تبدیل نمایند
و بروز چهارم گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی عنب الثعلب خشک عناب سپستان در عرق
گاوزبان عرق عنب الثعلب خیسانیده شربت نیلوفر حل کرده شیرهٔ تخم کاهو بالا ریخته خاکسی
پاشیده بنوشند و بروز هشتم گل سرخ مغز فلوس شیرخشت ترنجبین روغن بادام اضافه کرده
مسهل دهند و بعده تبرید لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیرهٔ تخم کاهو و عرق گاوزبان
بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و ضماد و در ابتدا بهر روع ماده صندل سرخ آرد جو
برگ خرفه سبز و قدری روغن بنفشه سائیده ضماد نمایند و چون زمانهٔ ابتدا بگذرد گل بابونه
گل خطمی اکلیل الملک آرد جو آرد باقلا عنب الثعلب خشک مغز فلوس در روغن بابونه سائیده
ضماد کنند **فصل در امراض قلب خفقان** حرکتیست اختلاجی در دل که برای
دفع مؤذی در دل می‌شود **علاج** اگر از غلبهٔ صفرا بود تنقیهٔ آن کنند و مفرحات و مبردات
که در وی تجربه می‌آیند بعمل آرند و اگر از غلبهٔ خون بود فصد باسلیق زنند بعده فصد صاف کن
گشایند و آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده اول بخورند بالایش لعاب اسبغول شیرهٔ
تخم خرفه شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ زرشک در گلاب و عرق کیوره بر آورده شربت انار
شیرین یا خمیرهٔ صندل حل کرده تخم فرنجمشک پاشیده بنوشند یا آمله مربے اول بخورند
بالایش شربت صندل شربت انار شیرین در عرق گاوزبان و بید مشک
حل کرده تخم بالنگو پاشیده بنوشند و نیز بعد تنقیهٔ ماء الجبن بطریقیکه در بحث علاج الخلیا
ذکر یافت بعمل آرند و ماء الخیار خورانند **طریق اخذ ماء الخیار**
بگیرند خیار دراز رسیده کار چند چند جا بزنند پس گل حکمت نموده در تنور گرمی آن فرو نشسته
باشد بدارند تا بریان شود پس بوقت صبح بر آورده گل حکمت دور نموده بعد آنرا
بریده بفشارند پس آبش را صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده بدهند و قدری
قدری هر روز بیفزایند تا بیک رطل رسد و ترکیب ماء الفرع هم درین است
و مداومت خمیرهٔ مروارید معمول کنند و شراب الصالحین نافع ترین اشیا است

است و دادن قرص کافور نیز مفید است **صفت خمیرهٔ مروارید معموله**
کوزهٔ ابریشم برادهٔ صندل سفید هر یک دو توله شب در عرق گاوزبان یک رطل تر دارند
صباح جوشانیده صاف کرده با قند سفید دو رطل و عسل خالص یک رطل بقوام آرند
و در آخر قوام مروارید ناسفته یک توله یشب سبز یاقوت بسد هر یک دو توله مشک خالص
۲ ماشه همه را سائیده داخل سازند بعد ازان ورق طلا ورق نقره هر یک شش ماشه
داخل کرده خوب حل کنند و بکار برند **صفت شراب صاحبین** یارو
گل گوڑهل که گلیست مشهور در هند صد عدد و سبزی آن دور کرده در آب
لیموی کاغذی پاؤ آثار مالیده شب در پیالهٔ چینی نگاهدارند صباح با شربت
نبات که یک آثار نبات را باید و آثار عرق کیوڑه و گلاب شربت ساخته باشند
یکجا کرده در شیشه که نصف شیشه یا ثلث شیشه خالی باشد انداخته شیشه را نگاهدارند
پس بعد چهار روز که جوش خورده باشد بر آورده صاف کرده بدارند از دو دام تا شش
دام بعمل آرند و اگر همراه عرق کیوڑه و گلاب بید مشک آمیزند بهتر باشد **صفت قرص**
کافور کافور سه جزو زعفران چهار جزو مغز تخم کدو شیرین دو جزو مغز
تخم خیارین چار جزو عسل سفید چار جزو کوفته بیخته در عسل سرشته اقراص
سازند و صندل سرخ در آب کشنیز سبز سوده بر قلب طلا کردن فائده عظیم
می بخشد و سیب و بهی و انار خوردن خفقان را مفید آید و اگر از سوء مزاج بارد
بود دواء المسک حلو اول بخورند بالائش شربت گاوزبان در عرق گاوزبان و عرق
بادیان و عرق پان حل کرده بنوشند یا عنبر اشهب سائیده در گلقند سیوتی آمیخته
اول بخورند بالائش گاوزبان اصل السوس در عرق عنب الثعلب جوش خفیف داده
صاف کرده شربت زوفا حل ساخته خاکشی پاشیده بنوشند یا خمیرهٔ ابریشم
اول بخورند بالائش شربت بنفشه در عرق گاوزبان و عرق مکو حل کرده خاکشی پاشیده
بنوشند و سنبل الطیب صندل سرخ دارچینی مشک در روغن گل سائیده
بر دل طلا کنند و اگر بشرکت معده بود علامت آن حدوث غثیان و بعد از قی
تخفیف یافتن پس اگر در معده صفرا باشد **علاج آن** سکنجبین در آب
گرم حل کرده بنوشند و بعد یک گهڑی قے کنند بعده خمیرهٔ صندل و ورق نقره

پیچیده اول بخورند بالایش شربت سنبل در گلاب حلکرده بنوشند غذا آشجو با شربت
انارین واگر در معده بلغم بود علاج آن نمک در آب جوشداده قی کنند بعده شیرهٔ بادیان
در عرق گاؤزبان برآورده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و جوارش مناسب بخورند غذا
نخود آب واگر تدبیرات مذکوره سود ندهد تنقیهٔ خلط نمایند واگر در معده سودا بود ماء الجبن
دهند واگر خفقان بسوء الهضم بود دواء المسک اول بخورند بالایش گلقند آفتابی در عرق
گاؤزبان و عرق بادیان مالیده صاف کرده تخم بالنگو پاشیده بنوشند واگر بضعف معده بود
علاج جوارش مصطگی سائیده در خمیرهٔ صندل آمیخته اول بخورند بالایش شیرهٔ دانهٔ هیل
در عرق گاؤزبان برآورده نبات سفید داخل کرده بنوشند واگر بسبب ضعف قلب
بود علامت آن آنست که باندک حرکت بدنی مثل جماع و راه رفتن و از اندک حرکت نفسانی
مثل غم و فرح حادث گردد علاج خمیرهٔ مروارید یا دواء المسک بارد یا خمیرهٔ گاؤزبان عنبری
اول بخورند بالایش شربت ابریشم یا دیگر شربت مناسب در عرق گاؤزبان و بید مشک
حلکرده بنوشند غذا پلاؤ و قلیهٔ جوزه مرغ **صفت دواء المسک بارد** طباشیر
۹ ماشه گلسرخ ۹ ماشه کهربا ۳ ماشه کشنیز خشک ۳ ماشه مروارید یک ماشه قند ۲ ماشه
مشک خالص دو سرخ کافور ۲ سرخ شربت فواکه شیرین ۳ توله نبات سفید هشت توله
بدستور معروف تیار سازند **غشی** حالتیست که تمام حواس معطل نماید علامت
آن برودت اطراف و نفس و نبض ضعیف بود علاج در حالت غشی آب سرد و گلاب
بر رو زنند و بوهای خنک بویانند و برانجوره گلی آب نار رسیده یا رگلوخ گلاب پاشیده
بویانند و دست و پا به بندند و کف دست و پا را دلک نمایند و کشیدن بناخها بر ساقین
و قدمین مفید بود واگر بسبب وجع شدید باشد تسکین وجع فرمایند **فصل در**
امراض پستان قلت لبن یا بسبب قلت خون بود که مادهٔ لبن است یا بسبب
غلبهٔ اخلاط ثلثه بر خون بود علاج اگر از غلبهٔ اخلاط بود تنقیهٔ آن نمایند بادویه خفیفه
و اولی آنست که فقط از ادویهٔ معدله تعدیل اخلاط نمایند و شیرهٔ تخم شبت ۷ ماشه
در عرق گاؤزبان ده توله برآورده به نبات شیرین کرده بنوشانند و زیرهٔ کرمانی
۳ ماشه بعد تناول طعام بخورند واگر بسبب قلت خون بود ادویهٔ مولدهٔ خون بکار برند
و زیرهٔ کرمانی در تولید خون خاصیت عجیب دارد غذا پلاؤ مرغ یا قلیه خشک تناول نمایند

ورم پستان اگر حار بود سرخی رنگ و عظم نبض علاج فصد باسلیق از جانب
مخالف بکشایند و اگر احتباس طمث بود فصد صافن از پای موافق زنند و خرقه در سرکه
تر نموده بر پستان گذارند و اگر به تحلیل نرود و پخته شدن گیرد تخم کنوچه تخم خطمی تخم کتان مغز
تخم تمر هندی در شیر گاو بطریق مرهم پخته برای تنضیج ضماد نمایند و بعد انفجار این مرهم بعمل
آرند اسفیداج سفیده یک توله مردارسنگ ، ماشه موم سفید یک دام روغن کنجد ۵ توله بطریق
معروف مرهم نموده استعمال نمایند و غذا نان و قلیه بدهند و پوشیده نماند که اگر بهر دو
پستان را ورم حادث گردد از طرفیکه کم بود فصد زنند **فصل در امراض معده**
وجع الفواد و آن درد فم معده است اگر از اصباب صفرا باشد علامت آن ظاهر بود **علاج**
فصد باسلیق زنند و شیره زرشک یا آب تمر هندی در عرق گاوزبان برآورده شربت
نیلوفر یا سکنجبین لیموی حل کرده بنوشانند و گلسرخ طباشیر زرورد در گلاب سائیده
بر فم معده ضماد کنند و مالیدن عطر گلاب نیز نفع بین دهد و اگر از ریاح بارده باشد **علاج**
آن از حکایت مفصله ذیل برگیرند **حکایت** شخصے را وجع الفواد بارد لاحق شد رجوع
باحقر آورد در روز اول شیره دانه هیل در عرق گاوزبان و عرق بادیان برآورده
گلقند آفتابی مالیده بوقت صبح داده شد و بوقت شام زیره سیاه دانه هیل سائیده
در گلقند آفتابی آمیخته خورانیده عود و مصطگی در روغن بابونه سوده بر موضع درد ضماد
کنانیده شد تا سه روز بهمین طریق معالجه شد هیچ فائده نگردید پس برای تکسیر ریاح و تنضیج ماده
گاوزبان بادیان نیمکوفته تخم کرفس اذخر مکی در آب جوشانیده صاف کرده عسل خالص آمیخته
داده شد روز دوم شکایت حرارت مزاج و غلبه تشنگی آورد و عناب بنفشه افزون ساخته
بجای عسل گلقند آفتابی تبدیل کرده مطبوخ خورانیده شد بروز سیوم مسهل پرسیاوشان
مویز منقے تربد سفید مجوف خراشیده مغز فلوس خمیده بنفشه شیرخشت روغن بادام
اضافه کرده مسهل داد بروز تبرید لعاب ریشه خطمی شیره دانه هیل در عرق بادیان برآورده
شربت بنفشه حل کرده نوشانید بهمین نمط سه مسهل بعمل آمد گونه افاقه شد و چونکه
برودت در مزاج و شکایت وجع موجود بود دوای مخترع حکیم علوی خان اورا
برگ تنبول داده شد صحت کلی یافت **صفت دوای مخترع علوی خان**
نمک ترب نمک پودینه نمک بنگ هر یک ۳ ماشه جوهر لوبان ۵ سرخ فقاح اذخر

یک مثقال و دانه هیل دو درم همه را در عرق نانخواه ۲ توله کهرل کنند تا خشک شود پس نگاه دارند
عند الحاجت بقدر رته سرخ در برگ تنبول نهاده بخورانند وجع المعدة اگر از ریاح بود
قراقر و انتقال وجع گواهی دهد علاج جوارش کمونی اول بخورند بالایش شیرهٔ تخم کشوث
شیرهٔ بادیان شیرهٔ زیرهٔ سیاه در آب بر آورده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و اگر
از فساد غذا بود علاج قے کنند و سکنجبین ساده گلقند آفتابی در گلاب و عرق بادیان
حل کرده بنوشند تخمه و هیضه تخمه آنست که معده اصلا در غذا تصرف نکند و هضم نکند.
و هیضه عبارت از آنست که غذا هضم نشده در معده بماند و فاسد گردد و آنچه لطیف
باشد بقے دفع شود و آنچه غلیظ در اسهال بود باسهال علاج اگر طبیعت مستعد بقے باشد
از آب گرم و سکنجبین و گلاب قے فرمایند و الا شیرهٔ بادیان شیرهٔ مویز منقے در عرق بادیان
و گلاب بر آورده صاف نموده سکنجبین ساده حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد زنجبیل
تربد سفید مجوف خراشیده سائیده در گلقند آفتابی آمیخته اول بخورند بالایش شربت
دینار یا شربت ورد مکرر یا شربت سنا در عرق بادیان و عرق گاوزبان حل کرده بنوشند
و اگر بسبب غلبهٔ صفرا بود علاج بقے تنقیهٔ معده کنند بعده سکنجبین ساده و سکنجبین لیموی
در گلاب و عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند و بوقت خوف غشی و حدوث ضعف برای
حبس اسهال طباشیر سفید سائیده در شربت انار شیرین آمیخته اول بلیسند
بالایش شیرهٔ زرشک شیرهٔ سماق شیرهٔ طباشیر سفید در آب بهی شیرین
بر آورده شربت حب الآس حل کرده بنوشند و اگر از غلبهٔ بلغم بود علاج بعد تنقیهٔ
معده عود سائیده در جوارش مصطگی یا نوشدارو آمیخته نخستین بخورند بالایش شیرهٔ دانه
هیل در عرق گاوزبان بر آورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند و اگر هیضه از فساد
هوا بود که آن را هیضه وبائی گویند علاج خانه را از عطریات و بخورات خوشبو
سازند و سکنجبین لیمو و سکنجبین ساده در گلاب حل کرده بنوشند و از قند و لیمو و گلاب و آب
خالص آب شوره یخ سازند و جرعه جرعه نوشیده باشند و حب و از نفسیج و نارجیل
دریائی و زهر مهره خطائی و پپیته در گلاب سوده شربت انارین و سکنجبین لیموی حل کرده
بنوشند و شیرهٔ آلوبخارا شیرهٔ زرشک در گلاب و عرق گاوزبان بر آورده شربت
انارین حل کرده بنوشند و کشنیز سبز بویند جوع کلبی و آن زیاد ے

آرزوی طعام و حرص بر ماکولات چنانچه در طبع سگ است میباشد پس این مرض اگر از
ریختن سودا بر فم معده باشد علامت آن قلت تشنگی و آروغ ترش و بودن اشتها هر ساعت
و سوزش و دغدغه فم معده اگر طعام نخورد حالتش قریب بغشی گردد علاج تنقیه سودا
بمسهل و ماء الجبن فرمایند غذا نان و قلیه مرغ **جوع البقری** و این مرضیست که در آن
بطلان شهوت طعام بمرتبه میشود که صاحب آن از بوی غذا اکراهیت بهم میرساند و اعضا نهایت
محتاج بغذا می باشند و اکثر با غثیان و غشی باشد و لاغری بمرتبه بهم رسد
که مردم گمان برند که مدقوق است و این مرض را لوبیموس هم میگویند و اگر از سبب
مصادمت هوای سرد و ملاقات ثلوج عرض این مرض از سوء مزاج بارد
مفرط در فم معده حادث شود و قوت جاذبه و حساسه از فم معده بطلان یابد و
درد در معده احساس کند و چون دست بر فم معده گذارند برودت محسوس شود
علاج جوارش کمونی یا جوارش جالینوس یا جوارش مصطگی یا جوارش عود آمیخته
اول بخورند بالائیش شیرهٔ بادیان شیرهٔ دانهٔ هیل در عرق بادیان برآورده صاف
نموده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و سنبل الطیب مصطگی رومی در روغن گل و
روغن بابونه سائیده بر فم معده ضماد کنند و اگر با لینت طبع باشد دانهٔ هیل
زیرهٔ سیاه زرورد اقاقیا مصطگی رومی همه را سائیده در رب بهی شیرین آمیخته
بخورند غذا زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت و نان خمیری که در عرق بادیان خمیده
کرده باشند و کباب مرغ و اگر از ضعف معده یا حرارت بدن حادث گردد علامتش
تشنگی و قبض طبیعت بود بوقت گرسنگی و اگر طعام حاضر نشود غشی کند **علاج** بوقت افاقه
شیرهٔ زرشک در عرق کیوڑه و گلاب برآورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند
و غذا نان گندم را در آب انار و سیب تر کرده بدهند **عطش شدید**
مفرط و آنرا سه سبب اند سبب اول خلط مالح غلیظ چون بلغم شوری یا
خلط بسیار خشک چون بلغم جصی و سوداوی احتراقی در معده جمع شود طبیعت
انسان متاذی گردد و مشتاق آب شود تا باستعانت آن اجزاء خلط مذکور را منهضم
ساخته رفع نماید و هر قدر که آب بخورد آن خلط زیاده تر از برودت آب منجمد
و متکاثف گردد و دائما عطش بحال خود ماند و انسان سیراب نگردد و این را عطش کلبی نامند

وخاصیت این عطش آنست که هر قدر انسان بر آن صبر کند با چیزی گرم مانند زنجبیل بخورد
تسکین یابد علاج شهد خالص یا سکنجبین عسلی بلیسند فقط وسبب دوم آنکه حرارت یا یبوست
بر معده مستولی گردد و ازان باعث طبیعت خواهش آب نماید و این عطش یا بحرارت و یبوست
ساذج بود یا از غلبۂ صفرا علامت آن تلخی دهن و زردی قاروره علاج لعاب اسبغول مسلم
با شیرۂ زرشک شیرۂ آلو بخارا در گلاب بر آورده شربت نیلوفر شربت بنفشه حلکرده بنوشند
و اگر حاجت تنقیه بود مسهل وقتی بعمل آرند غذا ماء الشعیر وسبب سوم آنکه از حرارت خارج
مانند هوا که از استنشاق در شش حرارت پیدا گردد و بدان سبب خواهش آب حاصل آید
علامت آن آنست که تسکین از هوای سرد زیاده از آب سرد بود علاج تبرید مذکور دهند
و در خسخانه و یا در جای سرد سکونت ورزند و خمیرۂ صندل اول بخورند بالایش شیرۂ تخم
خرفه شیرۂ عناب در عرق گاوزبان و عرق کیوڑه بر آورده شربت نیلوفر حلکرده بنوشند
و صندل سفید و خیار ببویند ورم معده اگر از خون و صفرا بود علامت آن سوزش معده
و لزوم حمی و تشنگی بسیار و دق و عظم نبض و سقوط شهوت علاج اول فصد باسلیق زنند بعده
اگر احتیاج بود مغز فلوس گلقند آفتابی در عرق عنب الثعلب مالیده صاف کرده روغن
بادام بالا ریخته لعاب اسبغول مسلم باشیده بنوشند و بروز تبرید لعاب اسبغول
مسلم شیرۂ تخم کشنیز خشک شیرۂ تخم کاسنی در عرقیات بر آورده شربت نیلوفر حلکرده بنوشند
و در ابتدای ورم صندل سرخ بسوت گلسرخ در آب عنب الثعلب سبز سائیده
ضماد کنند و بعد از سه روز آرد جو خطمی در آب عنب الثعلب آب کشنیز سبز سائیده ضماد
کنند بعده سنبل الطیب زروره افزایند غذا آشجو و بعد از تنقیه بروز پنجم آب عنب الثعلب
سبز مروق و آب کاسنی سبز مروق بشربت بزوری شیرین ساخته بدهند
و اگر ورم منفجر شود علامتش آنست که حمی سکون یابد علاج بعد از تنقیۂ معده قرص کهربا
وغیره استعمال نمایند غذا آشجو با عسل خالص و اگر از بلغم باشد علامت آن تپ نرم
و سقوط اشتها و سوء هضم و تهیج روی علاج بماء الاصول اول نضج بلغم کنند بعده
سنا مکی غاریقون فلوس خیارشنبر گلقند آفتابی روغن بادام در ماء الاصول اضافه
کرده مسهل دهند و درین مرض استعمال ادویه حریفه مثل شحم حنظل وغیره نفرمایند و باضافه
سنبل الطیب ضمادی که در ورم سوداوی مذکور میشود بعمل آرند صفت ماء الاصول

بیخ کرفس بیخ رازیانہ پوست بیخ کبر ہر یک ده درم انیسون تخم کرفس ہر یک دو درم غافث
افسنتین شکاعی بادآورد ہر یک ۵ درم قنطوریون ۳ درم ہمه را در دو من آب بجوشانند
تا بنصف رسد صاف نموده ہر صبح ۱۰ درم باده درم گلقند آفتابی بنوشند و اگر ۳ درم
مصطگی رومی سائیده سردار و کرده دہند بہتر باشد و اگر از سودا بود علامت آن سختی
موضع و سواد رنگ و افکار ردیه و عفوصت با ترشی دہن **علاج** فصد باسلیق زنند
و ماء الجبن بکار برند و حلبه و تخم کنوچه تخم کتان در آب بادیان سبز سائیده ضماد کنند
و غذا شوربای طیور و آب یخنی کوفتی در جمیع اقسام مضرت دارد زیرا که جذب مواد بطرف
معده می نمایند **نفخه معده** و آن سوء مزاج بارد و سافج در معده حادث شود پس ہر چه
خورده شود بسبب برودت مستحیل بریاح گردد یا بسبب اکل طعام باد انگیز مثل باقلا و لوبیا
ریاح متولد شوند یا اجتماع خلط بلغمی و سوداوی یا صفراوی در معده بود پس بسبب حرارت
معده ریاح ازان متولد گردد **علاج** اگر کثرت اخلاط باشد و نفخ مراقی نبود حسب خلط
بمسہل تنقیه کنند و اگر از جہة ریاح بود جوارش کمونی اول بخورند بالائش انیسون بادیان
نیمکوفته تخم کرفس صعتر فارسی در آب جوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی مالیده بنوشند
غذا نخود آب و از اطعمهٔ غلیظ و اشیای نفاخ و ترشی پرہیزند **قی و تہوع و غثیان**
قی حرکتی باشد از معده برای دفع چیزی که درو ست از راه دہن و تہوع حرکتی است
بی آنکه چیزی دفع شود و غثیان تقاضای دفع باشد بدون حرکت پس اگر خلط در جوف
معده بود قی حادث گردد و اگر داخل جرم معده بود تہوع پس خلطیکه در معده ریخته باشد
اگر صفرا بود علامت آن تلخی دہن و خشکی زبان و قی صفراوی **علاج** از سکنجبین و آب گرم
قی کنند بعده زرشک سماق در سکنجبین شربت انار ترش سائیده آمیخته
بلیسند و بجوارش مصطگی معمولی مداومت سازند **صفت** مصطگی رومی ۳ توله
زرشک یک توله دانه الایچی خورد ۲ توله نبات سفید ۳ چند بدستور معروف تیار
سازند غذا آشجو و اگر از بلغم بود علامت آن عدم تشنگی و نفخ و قراقر **علاج** تخم ترب
تخم شبت اصل السوس غیره مقشر در آب جوشانیده صاف کرده قی کنند بعده
جوارش مصطگی اول بخورند بالائش شیره بادیان شیره بودینه خشک در آب
برآورده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و اگر قی از کثرت اخلاط نباشد

وعلامت برودت ظاهر بود جوارش مصطگی وجوارش عود ترش وجوارش عود شیرین
تناول فرمایند واگر علامت حرارت ظاهر باشد شربت انارین وجوارش انارین فائده
میکند **قی الدم** یعنی برآمدن خون از معده بقی وآن از انفجار فوهات عروق حوالی معده
بود **علاج** فصد باسلیق از دست راست زنند ودم الاخوین کهربا اقاقیا سائیده در رب بهی
شیرین آمیخته بلیسند وباقی علاج مثل علاج نفث الدم کنند غذا آشجو یا خشکه یا رب بهی
شیرین **فواق** حرکتی باشد از جمیع اجزای طبقه داخلی معده برای دفع موذی وآن
یا بسبب باشد وعارض میشود وبعد استفراغهای مفرط واین قسم علاج ندارد وتجربه هلاکت
است وعلامتش آنست که بعد استفراغ وحمیات حاده می افتد **علاج** شیره بنوشند
ولعاب بهیدانه لعاب اسبغول با روغن بادام به نبات شیرین ساخته بنوشند یا از بلغم
بود علامت آن قلت تشنگی وخواهش چیزهای گرم ولینت نبض **علاج** اگر ماده کثیر بود
منضج ومسهل بلغم دهند واکثر بنود بقیات معده را پاک سازند وعود سائیده در عسل خالص
آمیخته بلیسند غذا شوربا ویا از ریاح بود علامت آن درد وانتقال آن وتسکین فواق باخراج
ریح واین اکثر بعد از تخمه عارض شود وصبیان را اکثر بود **علاج** جوارش کمونی
بخورند وبنمک وسبوس تکمید سازند وبعض اطبا در تصانیف خود ها آورده اند که در فکر
انداختن وترسانیدن مریض را بجمیع اقسام فواق سودمند است لیکن نزد احقر انسب
آنست که مرتکب این امر نباید بود زیرا که ممکن است که طبیعت بسبب انصراف
خود از اندفاع واصلاح موذی باز ماند وماده که در معده موجود است بسبب قیام خود
وبجهت انصراف طبیعت بطرف دیگر فساد پیدا کند **ذرب** واین علت است که هر چه
خورده شود تغیر نیافته برون آید واین را اسهال معدی هم گویند واین
مرض مزمن میباشد وحادث میگردد از ریختن صفرا بر معده علامت آن حادث
شدن عقب حمیات صفراوی یا بعد از استعمال اغذیه یا ادویه حاره وخروج
صفرا در اسهال **علاج** گل نیلوفر ریشه خطمی در عرق گاوزبان خیسانیده صبح مالیده
صاف کرده مغز فلوس گلقند آفتابی مالیده صاف ساخته روغن بادام شیرین
بالا ریخته بنوشند بدستور وقت دوپهر آب مونگ وبوقت شام خشکه یا شله
پرهیز تبرید لعاب ریشه خطمی لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم در عرق گاوزبان

و عرق عنب الثعلب بر آوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند و بعدہ برای قبض طبیعت بعد
از تنقیہ دانہ ہیل طباشیر سفید زر ورد سائیدہ و در شربت حب الآس یا رب بہی آمیختہ بلیسند
یا از بلغم بود علامت آن کثرت بزاق و غثیان و قی بلغمی **علاج** اول بادویہ خفیفہ تنقیہ کنند
بعدہ جوارش مصطگی اول بخورند بالایش شیرہ بادیان شیرہ زیرہ سیاہ شیرہ دانہ ہیل در آب
بر آوردہ صاف نمودہ شربت حب الآس حل کردہ بنوشند غذا یخنی پلاؤ **سفوف**

برای ذرب از ہر نوع کہ باشد مجرب و معمول است صفت

موچرس مائین خورد گل دہاوہ ہر یک یکدام مصطگی دو دام سل گری گوگنار رال خشک
ہر یک یکدام کوفتہ بیختہ سفوف سازند و یک ٹانک صبح و یک ٹانک شام بخورند غذا برنج
ساٹھے و دال مونگ و نوعی است از ذرب کہ آنرا اسہال دماغی گویند و سبب آن انست
کہ از نزلہ کہ از دماغ بر معدہ ریزد غذا مزلق شود و علامتش آنست کہ بعد خواب زیادہ
شود **علاج** اگر آنہ خلطے از اخلاط زیادہ باشد تنقیہ دماغ کنند و رنہ حب جدوار
مداومت نمایند و خوردن افیون ہم نفع دارد **حرقت معدہ** اگر از خوردن
غذای غلیظ بود **علاج** قے کنند و بمسہل تنقیہ سازند اگر حاجت افتد بعد آن تقویت معدہ
فرمایند و اگر از سوء مزاج حار ساذج یا بسبب صفرا بود **علاج** لعاب اسبغول مسلم لعاب
بہیدانہ شیرہ آلو بخارا در عرق عنب الثعلب بر آوردہ شربت انارین یا شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند
و اگر حاجت افتد مسہل صفرا بود و اگر از خون بود فصد زنند و اگر بسبب انصباب سودا
از طحال بر فم معدہ بود علامت آن آنست کہ بعد اکل غذا ساکن شود
علاج از دست چپ فصد اسیلم زنند و بہلیلہ مربی یا آملہ مربی مداومت سازند
و اگر حاجت افتد ماء الجبن استعمال کنند **فصل در امراض جگر و طحال**
و مرارہ ورم جگر اگر از غلبہ خون بود و در مقعر جگر باشد علامت آن احتباس
بطن و غشے و برد اطراف و فواق و سقوط اشتہا و درد شدید و اگر در محدب باشد
علامت آن سرفہ شدید و ضیق النفس و احتباس بول و ورم ہلالی شکل باشد
علاج فصد باسلیق زنند و سکنجبین در آب انارین حل کردہ بنوشند غذا
آشجو و بدانند کہ در محدبی رعایت ادرار و در مقعری رعایت اسہال واجب است
و اگر صفراوی بود شدت حمی و تشنگی و قلق و سرعت نبض و ناریت قارورہ **علاج**

گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی نیمکوفته تخم خیارین نیمکوفته زرشک بیدانه یعنی منقی
شب در عرق عنب الثعلب تر دارند صبح مالیده صاف نموده شربت نیلوفر گلقند آفتابی
داخل کرده بنوشند و بعد نضج باضافه مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام شیرین
مسهل دهند و بعد تبرید بلعاب ریشه خطمی در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب برآورده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر حاجت بود شیرهٔ تخم خیارین نیز داخل کنند و در ابتدا
صندل آرد جو عنب الثعلب تخم کاسنی در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و در تزاید
اکلیل الملک زعفران افزایند و در انتها صندل موقوف کنند و در انحطاط زعفران
عود افسنتین در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و اگر بلغمی بود علامت آن تب
ملائم و بلغمیت براز و سفیدی قاروره علاج اخراج ماده بحقنه کنند و استعمال جوارشات
و معاجین مقوی جگر فرمایند **سوء القنیه** و آن مقدمهٔ استسقا است و سبب
آن ضعف کبد و سوء مزاج بارد است و علامت آن تهبج اطراف و سفیدی رنگ
و ترهل جلد **علاج** از اغذیهٔ غلیظه لزجه پرهیز نمایند و از نوشیدن آب احتراز ورزند و نخود
آب و چوزهٔ مرغ و دراج و تیهو بخورند و باقی علاج مثل علاج استسقا کنند **استسقا**
و آن مرض مادی است و سبب آن رطوبات غریبه بارده در اعضای ظاهری و باطنی و تورم
اعضا میباشد و بر سه قسم است اول لحمی که در جمیع اعضا ورم باشد و مثل خمیر گردد و
چون از انگشت غمز کنند تا یک لحظه موضع غائر بماند و سبب آن ضعف جگر و برودت مزاج
بوده برودت یا از استفراغ خون یا از نوشیدن آب سرد بعد از حمام یا بعد از خواب حادث
گردد یا از ضعف بود که غذای را بخوبی هضم نکند و کیموس خام بکبد رسد و کبد نیز از
نضج آن عاجز بود پس غذا در اعضا منتشر شود و این مرض پیدا کند علامت آن سفیدی
بول و براز و انتفاخ بدن و سفیدی رنگ یا زردی آن دوم زقی و آن از جمع شدن
مائیت در میان صفاق و ثرب و امعا حادث گردد و این بدترین اقسام است علامت
آن ثقل و بزرگی شکم و چون از دست بجنبانند یا مریض از پهلو به پهلو غلطد آواز
پدید آید سوم طبلی و وی آنست که ریاح غلیظ عسر التحلیل در مکانیکه اجتماع رطوبت
زقی میشود مجتمع گردند علامت آن بزرگی شکم و برآمدن ناف و چون دست
بر شکم زنند آواز طبل برآید و این هر سه قسم بسبب ضعف جگر میشوند

و نیز علاج هر سه مشترک است علاج و بید البور و اول بخورند بالایش شیرهٔ تخم
کشوت و رقیات بر آورده شربت دینار با گلقند آفتابی حل کرده بنوشند و وقتیکه مرض مستحکم شود
شیر شتر تازه از چهار دام شروع کنند و تا سه روز همین قدر بنوشند بعده یک یک دام بیفزایند
تا بیک رطل نهایت دو رطل رسد موقوف کنند و تقلیل غذا فرمایند تا صبر یک یک وقت
شله بآب نخودی بخورانند و یک وقت شیر شتر و اگر حاجت تنقیه افتد تنقیه کنند و آب مستسقی
ندهند فقط بر عرق گاوزبان یا عرق بادیان یا آب آهن تاب اکتفا ورزند و اگر بجای آب
شیر شتر دهند هم مناسب است و اگر درمیان مرض طبیعت نرم شود جوارش مصطکی
تا هفت ماشه بدهند و در طبلی ادویه کاسر الریاح مثل شیرهٔ بادیان و شیرهٔ دانه هیل
و جوارش کمونی استعمال فرمایند و در استسقاء زقی استعمال مدرات ضروریست
و گاه استسقاء بحرارت کبد نیز میباشد پس آب کاسنی سبز مروق یا دواء الکرکم یا معجون
کلکلانج یا شربت بزوری معتدل استعمال فرمایند و اگر دست و پای مستسقی
ورم کند زیرهٔ سیاه گل ارمنی سعد کوفی بابونه عنب الثعلب خشک از هر یک چهار ماشه
مرصبر ریوند چینی اکلیل الملک از هر یک سه ماشه پشک بز پشک گاو خشک هر یک
یک توله بوره ارمنی دو ماشه همه را در آب سائیده نیم گرم ضماد کنند **یرقان** و آن
مرضیست که رنگ بدن سیاه یا زرد شود پس اگر زرد بود از صفرا باشد و اگر سیاه
بود از سوداست سبب یرقان اصفر چنین است که درمیان مراره و جگر سده افتد
پس صفرا از جگر بمراره نرود و در تمام بدن منتشر گشته رنگ بدن را متغیر سازد
علامت آن قی صفراوی و تلخی دهن و ثقل و تطلیل در موضع جگر و سفیدی براز بتدریج
علاج شیرهٔ مغز تخم خربزه شیرهٔ مغز تخم خیارین در عرق عنب الثعلب بر آورده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا آشجو **حکایت** شخصی را یرقان قبل از سابع اتفاد
افتاد شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ زرشک در آب بر آورده شربت
حل کرده در یک روز سه مرتبه داده شد و روز دوم خراطین خشک سائیده در شربت
بزوری آمیخته اول بلیسانیده بالایش شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ مغز تخم خربزه
شیرهٔ تخم خیارین در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده
داده شد بعده گل بنفشه گل نیلوفر تخم خیارین نیم کوفته تخم کاسنی خار خسک

در عرق گاوزبان ۶ عرق عنب الثعلب خیسانیده شربت بزوری حلکرده دادم بعده بروز هشتم
مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام افزوده مسهل دادم بوقت صبح روز دوم
اجابت شد براز سفید رنگ بقبض بر آمد دانسته شد که سده درمیان مراره و امعا نیز حادث گشته
پس برای تلیین طبع آلو بخارا گلقند آفتابی افزوده شد بوقت سه پهری قولنج افتاد حال
مریض متغیر شد بزودی حقنه کردیم تخفیف رو نمود پس ازان حسب حاجت سه مسهل
بعمل آورده شد و بعد مسهلات آب کاسنی سبز مروق شربت بزوری داده شد
بفضله تعالی صحت یافت وگاه بحدوث سده بسبب غلبهٔ صفرا یرقان حادث میشود علاج آن
تنقیه صفرا است و یرقان اسود بسبب وقوع سده درمیان کبد و طحال حادث میگردد
علامت آن حدوث یرقان بتدریج و احساس ثقل بجانب راست **علاج** خراطین خشک
سائیده نبات سفید آمیخته اول بخورند بالایش شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم کشوث در آب
برآورده شربت بزوری جار حلکرده بنوشند و بمسهلات تنقیه سودا نمایند و ماء الجبن
نفع عظیم می بخشد و قرص مصطگی افسنتین در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند

ورم سپرز اگر از خون بود علامت آن سرعت نبض تشنگی و سیاهی و غلظت
قاروره وگاه باشد که برپوست شکم در موضع طحال سرخی پدید آید **علاج** فصد
باسلیق از دست چپ زنند و ضماد عنب الثعلب کنند روز دوم گل خطمی اضافه سازند روز
سوم بابونه غذا ماء الشعیر اگر از صفرا بود علامت آن حمی حاده و یک روز درمیان شدت
نمودن آن و زردی چشم و زبان **علاج** منضج و مسهل صفرا دهند و عنب الثعلب
آرد جو چوب انگور خشک سوخته ثقل بابونه اکلیل الملک در سرکه و آب عنب الثعلب سبز
سائیده ضماد کنند و اگر ورم بارد بود علامت آن قلت عطش و زیادتی حجم سپرز
علاج سهاگه یک ماشه خردل سه ماشه سائیده اول بخورند بالایش سکنجبین در عرق
عنب الثعلب حلکرده بنوشند و کنجد و پشاب بز و پشک گاو و خاکستر چوب آکه در سرکه
سائیده نیمگرم ضماد نمایند و اگر حاجت به تنقیه افتد بادویه حاره مسهل دهند **علاج**
نفخ طحال قریب همین است و اچار انجیر ولایتی که در سرکه انگوری تیار کرده
باشند مع عرق گوکرو بنفخ طحال فائده عظیم بخشد و نفخ طحال از ریاح سوداوی حادث
میشود و علامت آن تمدد موضع سپرز و انتفاخ سپرز است **فصل در امراض امعا**

ومقعد وگرده ومثانه **اسهال** اگر بسبب فساد غذا بود یعنی غذا بکثرت خورده شود
یا بی اشتها خورده شود وازان باعث اسهال لاحق شوند **علاج** شیرهٔ بادیان در عرق
بادیان برآورده گلقند آفتابی سکنجبین ساده داخل کرده بنوشند واز غذا منع فرمایند
وباقی علاج آنچه در تخمه وهیضه گذشت بعمل آرند واگر بسبب نزلات که از دماغ بمعده فرود آیند
علامتش آنست که بمعده خواب طویل حادث شوند **علاج** آنچه در ذرب گفته شد بعمل
آرند واگر بسبب انصباب خلطا بر فم معده بود پس اگر انصباب صفرا باشد **علاج**
آن تنقیه صفرا کنند بعده قرص طباشیر قابض استعمال فرمایند **صفته** گل سرخ
پنجدرم تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی
هریک سه درم کوفته بیخته بگلاب اقراص سازند واگر انصباب سودا بود **علاج** تنقیه
سودا فرمایند واگر اسهال از جگر بود علامتش آنست که در معده فتوری بود و نیز
بدانند که اکثر اسهال کبدی در شب می باشند پس اسهال دموی باشد **علاج**
بند نکنند فصد باسلیق یا اکحل کشایند ووقتیکه کمال ضعف بمریض لاحق شود طباشیر
سفید دم الاخوین سائیده در شربت حب الآس آمیخته اول بلیسند بالائش لعاب ریشه خطمی
در عرق عنب الثعلب برآورده شربت انجبار حل کرده تخم ریحان پاشیده بنوشند
واگر صفراوی باشد تبرید نشاید کرد لیکن برای تسکین کبد صندل سفید سوده شیرهٔ
عناب در آب برآورده شربت انار حل کرده اسبغول مسلم پاشیده بنوشند و پوشیده نماند
که درین قسم ادویه مسکنه که دران قبض کثیر بود استعمال نمودن جائز است
زحیر وآن حرکتیست از معاء مستقیم جهت رفع فضله بر سبیل اضطرار که در ترک او اختیار
نبود وبتقاضای شدید چیز کم دفع شود وتقاضا باقی میماند واکثر با خون هم بود
وسبب آن یا رطوبت مالحه یا خلط مراری باشد علامت آن سوزش مقعد وخروج
رطوبت **علاج** لعاب بهیدانه لعاب ریشه خطمی در عرق عنب الثعلب برآورده گلقند
آفتابی مالیده شربت نیلوفر آمیخته تخم بارتنگ پاشیده بنوشند واگر درد و پیچش زیاده
باشد روغن بادام اضافه کنند واگر حرارت مزاج هم بود لعاب اسبغول
افزایند وبعد از سه روز بهیدانه واسبغول را بریان کنند ولعاب برآورده
استعمال فرمایند واگر بسبب ریاح ودرد شدید بود شیرهٔ بادیان داخل سازند واگر

قبض زیاده مطلوب بود لعاب ریشهٔ خطمی شیرهٔ دانهٔ بهیل شیرهٔ زرشک در عرقیات برآورده
شربت حب الآس حل کرده بنوشند و اگر خون بسیار آید شیرهٔ انجبار افزایند غذا دال ماش خشکه
و اگر زحیر سددی باشد یعنی ثفل در روده بند شود و باعث آن زحیر حادث گردد علامت
آن درد و تعنیس دائم و خروج ثفل یابس علاج فلوس خیار شنبر اول بلع نمایند
بالایش لعاب ریشهٔ خطمی در آب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند پس اگر فلوس
خیار شنبر برابر خارج نشود تا برای تفتیح سده مغز فلوس در لعاب ریشهٔ خطمی مالیده
شربت بنفشه حل کرده روغن بادام شیرین بالا ریخته بنوشند غذا میانه روز آب مونگ
شام دال خشکه و اگر زحیر بحامله حادث گردد و از کثرت استعمال نمک از بقولات اجتناب نمایند
و تخم بارتنگ با گلاب دهند و اگر بعد ولادت یا اسقاط لاحق شود تخم ریحان تخم کنوچه در آب
جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه حل ساخته روغن بادام بالا ریخته بنوشند و اگر قبض مطلوب
باشد سفوف طین در روغن بادام شیرین چرب نموده بدهند **صفته** اسبغول
تخم ریحان تخم مرو نشاسته تخم حماض بزر بریان صمغ عربی گل ارمنی طباشیر سفید
همه را مساوی الوزن گرفته غیر از سه تخم کوفته بیخته باهم آمیخته سفوف سازند **مغص**
و آن درد امعاء است اگر از بلغم بود تنقیه آن کنند و اگر از صفرا بود **علاج** لعاب اسبغول
مسلم لعاب بهیدانه در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از ریاح
بود **علاج** شیرهٔ بادیان شیرهٔ مویز منقی شیرهٔ زیرهٔ سیاه در عرق بادیان برآورده
شربت بنفشه با گلقند آفتابی حل کرده بنوشند و اگر سبب دیدان بود علامت آن احساس
حرکت آنها بوقت گرسنگی **علاج** اول دو سه روز شیر گاو با نبات شیرین
کرده بنوشند و بعده کمیله تربد سفید مجوف خراشیده تخم حنظل حب النیل سائیده در
گلقند آفتابی آمیخته بعرق بادیان بخورند **قولنج** سده ایست که در امعاء اسفل خصوصاً در
قولون واقع شود و از ان درد بسیار رو دهد و اجابت فضلهٔ براز متعسر گردد و سبب سده بلغم
غلیظ باشد که با ثفل مختلط گردد علامت آن تقدم سقوط شهوت و استعمال اطعمه
غلیظه و شدت احتباس براز **علاج** شربت دینار دو مکرر در عرق بادیان حل کرده
بنوشند و اگر ازین کار برنیاید روغن بید انجیر در گلقند آفتابی آمیخته اول بخورند
اگر سود ندهد تربد سفید مجوف خراشیده غاریقون زنجبیل سائیده در گلقند آفتابی

آمیخته بخورند بالایش شربت سنا ور گلاب و عرق بادیان حل کرده بنوشند و اگر حاجت قوی بود بر سیاوشان ۶ ماشه سنا مکی خربق ابیض هر یک ۳ ماشه بسفایج منقی ۶ ماشه قنطوریون دقیق ده ماشه تربد سفید نه ماشه زنجبیل چار ماشه در سه آثار آب بجوشانند تا ثلث ماند صاف کرده مغز فلوس پنج توله دران مالیده غاریقون ۲ ماشه شحم حنظل ۳ ماشه روغن بید انجیر الوله سرداره نموده حقنه کنند و طریق استعمال آنست که آنرا دو حصه نمایند یک حصه اول بعمل آرند و عند الحاجت حصه دوم پس از چهار گهری بس اگر شفا یافت فبها والا منضج بلغم داده مسهل دهند

حقنه دیگر حادمن تالیفات حکیم عبد الهادی صاحب مجرب مؤلف صفت

برگ کلم برگ چقندر برگ کرفس از هر یک دسته آب انبهار اگرفته سبوس گندم آرد جو از هر یک کف لسان الثور بادرنجبویه بسفایج فستقی اسطوخودوس قنطوریون دقیق زوفای خشک تربد سفید زنجبیل اکلیل الملک شحم حنظل عنب الثعلب خشک پرسیاوشان پوست بیخ کبر بیخ کرفس بیخ بادیان اصل السوس پوست بیخ کاسنی تخم خربزه حاشا گل بنفشه گل خطمی تخم خبازی اذخر مکی افتیمون رومی اشق کمافیطوس کمادریوس حلبه سورنجان از هر یک دو مثقال انجیر زرد عناب بستر سپستان اصفهانی از هر یک دانه مویز منقی سپستان از هر یک بست دانه سنا مکی چهار مثقال جمله را در یک من و نیم تبریزی آب بجوشانند تا سه صد مثقال آب بماند پس صاف نموده فلوس خیار شنبر پانزده مثقال شیر خشت ترنجبین گلقند اعرابی از هر یک ده مثقال روغن ناردین روغن حب الخروع روغن بادام تلخ از هر یک چهار مثقال ریوند چینی سوده یک درم بوره ارمنی نمک طعام سوده از هر یک یک مثقال سرداره کرده اول یک دفعه بآب نمک حقنه کنند پس چهار مرتبه بآب مطبوخ مذکور حقنه نمایند و پوشیده نماند که من تبریزی شصت مثقال است و این حقنه برای قولنج و جمیع امراض بلغمی چون صرع و سکته و فالج و لقوه فائده عجیب و غریب بخشد و اگر قولنج بسبب ریاح باشد علامت آن تقدم نفخ و قراقر و اکل اطعمه بارده نفاخه و انتقال درد و علاج جوارش کمونی اول بخورند بالایش پرسیاوشان انیسون تخم کرفس اذخر مکی مویز منقی در آب جوشانیده صاف کرده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و از آرد ماش هندی نان بپزند از یک طرف پخته و دیگر طرف خام و بر طرف خام روغن گل و روغن

بابونہ یا روغن قسط و روغن بید انجیر مالیدہ بر شکم بندند و اگر همراه آرد مذکور حماتیت موز بجبل
سائیدہ آمیزند بهتر باشد و اگر قولنج بسبب ورم حار افتد علامت آن تپ حادہ و عطش و
قی و مراری و درد در عروق و این قولنج بتدریج افتد علاج فصد باسلیق از جانب موافق
زنند و فرق در قولنج و درد گردہ آنست کہ درد گردہ بجای گردہ بود و مائل بطرف قطن باشد
و درد قولنج مائل بپیش شکم و صعب بود و زیر ناف باشد بواسیر زیادتی بود
کہ در فوہات عروق مقعد حادث شود و آن سہ قسم ست یکے ثولولی کہ مشابہ ثولول بود
دوم عنبی کہ مشابہ دانہ انگور باشد سوم توتی و آن مشابہ توت سیاہ بود و این ہر سہ قسم
یا داخل شرج بود یا خارج آن پس اگر داخل بود علاج آن بدشواری بود و ہر واحد
ازین یا خونی بود یا غیر خونی خونی آن ست کہ ازوی دم سیلان نماید و غیر خونی بخلاف
علاج لعاب ریشہ خطمی لعاب بہیدانہ در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت نیلوفر
حل کردہ بنوشند و اگر شکایت قبض بود ہلیلہ مربی شستہ اول بخورند بالائیش دوا
مذکور بنوشند و اگر حرارت در مزاج بود شیرہ تخم کاہو اضافہ کنند و خون بواسیر
را بند نشاید کرد و قتیکہ از ادرار خون ضعف لاحق شود سفوف مقلیا ثنا اول بخورند بالائش
لعاب بہیدانہ لعاب اسپغول مسلم شیرہ دانہ ہیل در عرق گاؤزبان و عرق بادیان
برآوردہ شربت حب الآس حل کردہ بنوشند و اگر قبض کثیر مطلوب بود دم الاخوین
سنگ جراحت سائیدہ در رب بہی شیرین آمیختہ اول بلیسند بالائش آملہ خشک در آب
تر کردہ آب زلال گرفتہ شربت حب الآس حل کردہ بنوشند و اگر حاجت افتد فصد باسلیق زنند
و اگر خون سوداوی بود تنقیہ سودا نمایند و اگر سوزش بدرجہ کمال بود حضض مکی مغز بنولی
ہر یک شش ماشہ کافور سہ ماشہ در آب برگ نیب سائیدہ پنبہ دران تر کردہ حمول
سازند و حکیم علے گیلانی در مجربات خود نوشتہ کہ سم الفار بکوبند و در شیر
خر جوش دہند و در سہ روز دران شیر بدارند بعدہ برآرند و بمقدار نصف نخود
بر دانہ بواسیر بگذارند و تا یک ہفتہ نہایت دو ہفتہ ہمین طریق بعمل آرند ہمہ دانہا
بی اذیت خواہند افتاد لاکن باید کہ قبل از استعمال دواء مذکور مجمہ بر مقعد گذارند
و در ہمیان استعمال دوای مفرح یا قوتی یا خمیرہ مروارید یا دواء المسک
برای تقویت قلب خوردہ باشند سفوف مقلیا ثنا تخم ترہ تیزک لبست درم

زیره کرمانی در سرکه تر کرده خشک ساخته بریان نموده پنج مثقال تخم کتان تخم گندنا هلیله سیاه
در روغن زیت بریان کرده هر یک دو مثقال مصطکی یک مثقال همه را غیر از تخم تره تیزک
کوفته بیخته سفوف سازند شربت دو درم با آب سرد دو قسمی ست از آنکه مسمی ست
بریح البواسیر و آن ریحی است غلیظ عسر التحلیل که حادث میکند درد شدید و از بطن تا مقعد
شهد با خصیتین و حوالی مقعد می آید و سبب این ریح سودای غلیظ بود علاج منضج مسهل
سودا تنقیه کنند و اطریفل یا حب مقل یا معجون خبث الحدید استعمال فرمایند صفت اطریفل
مقل مقل سه درم پوست هلیله زرد آمله منقی پوست بلیله هر یک ده درم مقل را در آب
گندنا حل کنند و شصت مثقال عسل اضافه کرده بقوام آرند پس ادویه دیگر کوفته بیخته
دران داخل کنند صفت حب مقل پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
مقل ازرق از هر یک پانزده درم تربد سفید ده درم سکبینج پنج درم خردل دو درم مقل
و سکبینج را در آب گندنا حل کنند و داروهای دیگر را کوفته بیخته با آن بسرشند و حب
بندند صفت معجون خبث الحدید خبث الحدید مدبر پانزده درم هلیله سیاه
پوست آمله منقی ترمازج از هر یک پانزده درم سنبل الطیب اذخر مکی سعد کوفی زنجبیل
فلفل گرد کندر را از هر یک دو درم کوفته بیخته در عسل آمله مربی سرشته چند بدستور
معروف معجون سازند شربت بقدر یک جوزه بزرگ تدبیر مدبر کردن خبث الحدید
خبث الحدید را در سرکه انگوری شانزده روز تر دارند و هر روز تبدیل سرکه کرده باشند
بعد سائیده بکار آرند خروج المقعد و آن بر دو نوع ست یکی آنکه بسبب ورم
عارض بود علامت و علاج آن در ورم خواهد آمد دوم آنکه بسبب استرخا شرح بود
علامتش آنست که مقعد بآسانی اندرون رود و باز بیرون آید علاج گلنار مازو در آب
عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و مقعد را بطریقی که در امراض اطفال
گذشت اندرون رو کنند ورم مقعد اگر حار بود بعد استعمال ادویه
حاره حادث شود یا بعد قطع بواسیر افتد و علامت آن سوزش و تقطیر بول علاج
فصد باسلیق زنند و مرهم سفیداب بر مقعد گذارند و عنب الثعلب خشک اکلیل الملک
تخم خطمی در آب جوشانیده بآن آب استنجا نموده باشند و از ادویه و اغذیه حاره
پرهیز کنند صفت مرهم سفیداب موم سفید یک مثقال روغن گل

پنج مثقال گداختہ سفیدآب مردار سنگ از ہر یک یک مثقال سائیدہ مخلوط کردہ مرہم سازند وبعد از فرود آوردن از آتش سفیدۂ بیضۂ مرغ یک عدد و کافور دو ماشہ افزایند **خارش مقعد** اگر از سبب دیدان بود علاجش مذکور شد و از غلبۂ خلطے بود تنقیۂ آن کنند و روغن گل مالیدہ باشند و اگر مقدمۂ بواسیر بود آنچہ در بواسیر گفتہ شد بعمل آرند **ورم گردہ** سبب آن یا غلبۂ خون صفراوی باشد علامت آن برون آمدن صفراو رقی و شدت عطش و زردی بول **علاج** فصد باسلیق از طرف مخالف زنند ولعاب بہیدانہ لعاب اسبغول مسلم در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند یا از بلغم بود و علامت آن بطور نبض و سفیدی بول و براز و مریض راست نتواند استاد و در روی و چشم و تمام بدن ترہل ظاہر شود **علاج** تنقیۂ بلغم کنند و اکلیل الملک گل بابونہ در آب عنب الثعلب سبز سائیدہ ضماد کنند و در گردہ اگر از ریح بود علامت آن انتقال وجع و تمدد بے گرانی **علاج** شیرۂ بادیان شیرۂ تخم کشوث در آب برآوردہ شربت بزوری حل کردہ بنوشند یا ماء الاصول کہ سابق ذکر یافت باضافۂ خارخسک و تخم خربزہ استعمال کنند و حلتیت در روغن بابونہ سودہ نیمگرم طلا سازند و برگ پان بران بندند و بابونہ شبت اکلیل الملک سبوس گندم در آب جوشانیدہ مریض را دران نشانند و اگر از ضعف گردہ بود علامت آن ضعف باہ و آمدن بول مثل غسالۂ گوشت **علاج** اگر ضعف از سوء مزاج باشد تبدیل آن کنند بطریقے کہ بارہا ذکر یافت و اگر از غلبۂ خلطے بود تنقیۂ آن کنند و اگر بسبب کثرت جماع یا کثرت استعمال مدارات بود شیر شتر رب بہی بنوشند و اگر ضعف گردہ از لاغری آن بود علامت آن سفیدی بول و کثرت آن و درد پشت و لاغری بدن **علاج** از مغز بادام شیرین مغز نارجیل مغز فندق مغز پستہ قند سفید حلوا سازند و بآن مداومت کنند غذا نان میدہ روغنی و کلہ گوسفند یکسالہ و اگر در گردہ از ریگ حصات بود پس آنچہ در رمل و حصات ذکر می یابد بکار برند **رمل و حصات کلیہ** سبب این علت رطوبت خام لزج بود کہ حرارت غریبہ بمرور زمان رطوبت آن را نشف کند و متحجر گرداند پس اگر مادہ بسیار و در غایت لزوجت بود حصات پیدا گردد والا رمل متولد شود پس علامت حصات احساس درد و ثقل و تمدد


در موضع گردہ وبیاض بول ورقت آن وعلامات رمل ثقل وتمدد ودرموضع گردہ وعسر بول وصفاھی آن خروج رمل سرخ دران **علاج** سفوف حجر الیہود یا معجون حجر الیہود اول بخورند بالایش شیرہ تخم خیارین شیرہ تخم خربزہ درآب برآوردہ شربت بزوری حل کردہ بنوشند **صفت سفوف حجر الیہود** حجر الیہود شش درم کلتھی پانزدہ درم تخم خربزہ تخم خیارین مقشر تخم کدو مقشر ہر یک چہار ونیم درم سیسالیوس ... درم صمغ عربی ... درم نشاستہ کتیرا از ہر یک سہ درم قند سفید ہشتاد وہشت درم کوفتہ بیختہ سفوف سازند شربت دو درم **صفت معجون حجر الیہود** مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ حب کاکنج ہر یک پنجاہ درم حجر الیہود پنجاہ درم عسل خالص سہ چند ادویہ بطریق معروف معجون سازند سہ درم شربت است واگر حاجت افتد فصد باسلیق از جانب موافق زنند اگر علامت خون بودہ باشد واگر استلا بود اخراج مادہ از مقیات بلغم نمایند بعد ازان گل بنفشہ عنب الثعلب خشک گاوزبان پرسیاوشان تخم خربزہ عناب تخم ہلیون درعرق عنب الثعلب جوشانیدہ صاف نمودہ خمیرہ بنفشہ شربت بزوری داخل کردہ حجر الیہود سائیدہ پاشیدہ بنوشند بعد چہار روز سنا مکی گلسرخ مغز فلوس خیار شنبر شیرخشت روغن بادام شیرین اضافہ کردہ مسہل دہند بروز تبرید لعاب ریشہ خطمی بہیدانہ درآب برآوردہ شربت بزوری معتدل حل کردہ بنوشند وجالینوس گوید کہ صاحب حصات اگر دردست خود خاتم حدیدی دارد حصات را بریزاند وبمرتبہ دیگر متولد شدن ندہد **حصات ورمل مثانہ** سبب این حصات ورمل نیز ہمان ست کہ دربحث حصاۃ ورمل کلیہ مذکور شد علامت آن سفیدی ورقت بول وعسر آن وغلبہ نعوظ ودرموضع مثانہ وبقراط گوید کہ فرق درریگ مثانہ وریگ گردہ آن ست کہ ریگ مثانہ سفید بود ودرریگ گردہ سرخ **علاج** آن مثل علاج کلیہ کنند لیکن قوی تر ازدو واستعمال معجون کہ از تجربہ صاحب ریاض است کنند فائدہ عجیب بخشد **صفت** حب بلسان خولنجان سلیخہ مساوی الوزن گرفتہ بعسل معجون سازند وہر روز بقدر جوز بآب ترب بخورند واگر گل داؤدی خشک گرفتہ سفوف ساختہ ہر صباح کفدست بخورند نفع عظیم دہد واگر نبات سفید آمیزند مضائقہ ندارد ومقدار شربت از یک درم تا چہار درم دیا بیطس وآن مرضیست کہ تشنگی غالب

باشد و مریض ساعت بساعت آب بخورد و بلا فاصله بول کند لیکن بارده بخلاف تسلسل بول
که او بی اراده باشد وسبب آن افراط حرارت باشد در گرده پس جذب کند مائیت را
از کبد و از ما ساریقا و از معده و دفع کند گرده مائیت مذکور را بطرف مثانه و پس چونکه
همین نمط مائیت را جذب نموده باشد ازین باعث تقاضای آب و دفع بول علی
سبیل الاتصال میباشد علامت آن شدت تشنگی در وقت بول و سفیدی
رنگ آن علاج قرص ذیابیطس اول بخورند بالائش شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم کشنیز
خشک در آب بر آورده شربت حب الآس حل کرده بنوشند غذا آش جو و درین
مرض از ادویه مسهل پرهیزند و قرص ذیابیطس که خورانند این است صفت
قرص طباشیر رب السوس خرفه تخم کاهو هر واحد ده درم تخم حماض کشنیز خشک
... از هر یک سه درم صندل سفید گلنار فارسی صمغ عربی از هر یک دو درم
کافور نیم درم همه را کوفته بیخته در شیرهٔ خرفه یا کاهو یا آب انار ترش خمیر کرده قرص سازند
و بوقتیکه این مرض مزمن شود و گاهی بر بول هجوم نمایند آن وقت کلونجی خشک را سائیده
باشکر تری آمیخته دو کف هر روز بخورند و راه روند و یا کلونجی و گوکهرو را جو کوب کرده
در چهار لوزه آب بجوشانند و وقتیکه نصف آب بماند صاف کرده شکر تری چهار درم
در آن حل کرده بنوشند کذا فی شفاء الاسقام و والد ماجد در بیاض خود ارقام می فرمایند
که خشت نیم پخته زرد رنگ که صد سال در چاه مانده باشد یک عدد بگیرد و نمک کهاری
یک آثار پاو بالا در صد چند آب حل کرده خشت مذکور را در آتش خوب سرخ کرده در آب
نمک سرد کنند بحدی که آب مذکور در خشت بالکل جذب شود بعد از ان خشت مذکور
را بدستور در شیر بز هشت مرتبه سرد کنند بعده بدستور در شیرهٔ برم ڈنڈی سبز
هشت بار سرد کنند بعده در شیرهٔ اونٹ کٹاره هشت مرتبه سرد کنند و همین
نمط در شیرهٔ سنگهاهولی سرد کنند پس بگیرند ست سلاجیت یکدام موچرس یک دام
پاکهان بید یک دام الایچی خرد یکدام ستاوری یکدام پوست بیخ درخت انبه گوکهرو
خشت مذکور تیار شده من کل واحد چهار دام است گلوشش دام نبات سفید هموزن
ادویه همه را کوفته بیخته سفوف ساخته سه درم بشیرهٔ خار خسک بخورند
حرقت بول اگر بسبب غلبهٔ صفرا بود علامت آن صبغ بول علاج شیرهٔ

تخم خیارین شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ خارخسک شیرهٔ تخم خربزه در آب برآورده شربت
کاکنج حل کرده بنوشند و اگر بسبب قرحهٔ مثانه یا احلیل بود علامت آن خروج مده با خون **علاج**
فصد باسلیق زنند بعد ازان بنادق البزور یا قرص کاکنج اول بخورند بالایش شیرهٔ تخم
خیارین شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ خارخسک در آب برآورده شربت بزوری حل کرده بنوشند
بعد از تنقیهٔ مده گلنار فارسی گل ارمنی کندر موی سوخته پوست کدوی سوخته
انزروت شب یمانی نشاسته صمغ عربی مردارسنگ سنگجراحت دم الاخوین سفیدآب
از هر یک دو دو ماشه سفوف ساکرده قدری ازان در شیر دختران حل کرده در احلیل
بچکانند **سفوف** از بیاض حکیم اجمل خان صاحب مرحوم مجرب برای سوزاک
صفت خارخسک نیم آثار در آفتاب خشک کنند و بکوبند و هم وزن آن سریارا
پاو آثار سنگ جراحت نیم آثار شکر گرفته کوفته بیخته سفوف سازند و با شیر مادهٔ گاو خورده
باشند **ایضاً سفوف** دیگر برای قرحهٔ سوزاک از تجربهٔ جناب حکیم محمد شریف خان صاحب
مغفور **صفت** طباشیر سفید دانهٔ هیل ست گلو کباب چینی از هر یک دو دو ماشه قلعی کشته
نیم ماشه ست سلاجیت سه ماشه کوفته بیخته سفوف سازند جمله یک خوراک است همراه شیرهٔ
تخم خیارین بخورند **احتباس بول** یا بسبب ورم کاینه یا ورم مثانه یا از جهة حصاة
باشد علامت و علاج هر یک گذشت یا از احتباس چیزی مثل خلط لزج بود که در مثانه
عارض شود علامت آن ثقل مثانه و تقدم تاکل اطعمهٔ غلیظه **علاج** پرسیاوشان
اذخر تخم کرفس در آب جوشانیده شربت بزوری حار حل کرده بنوشند و قدری
زعفران در احلیل گذارند و اگر اول شورهٔ قلمی بخورند و بالایش مطبوخ مذکور بنوشند
مناسب بود و گل ٹیسو را در آب پخته بر مثانه بندند **تقطیر بول** اگر از صفرا بود **علاج**
آن مثل حرقت بول کنند و اگر از برودت مثانه بود علامت آن بیاض بول و نبودن
تشنگی و تقدم تدبیر بارد **علاج** معجون خبث الحدید اول بخورند بالایش شیرهٔ بادیان
شیرهٔ زیرهٔ سیاه در عرق بادیان برآورده شربت بزوری حار حل کرده بنوشند
و روغن ترب بر مثانه بمالند **سلس البول** و آن مرضی ست که دران بول بی اراده
برآید و سبب آن کثرت برودت بود که در مثانه حادث شود **علاج** معجون
کمونی یا جوارش جالینوس مداومت سازند یا کندر و مصطگی سائیده

در گلقند آفتابی آمیختہ بخورند و نشاستہ در گلاب سرشتہ بر عانہ ضماد کنند و خوردن کنجد سیاہ
بوقت خواب یکتولہ یا یک و نیم تولہ مفید بود و سنگھاڑا و نبات ہموزن گرفتہ سفوف ساختہ
علی الصباح یک تولہ بخورند و صاحب شفاء الاسقام نویسد کہ بعد از جماع از بول کردن احتراز
کنند زیرا کہ سلسل بول پیدا میکند **بول الدم** سبب آن انفجار رگی است از رگہا علامت
آن خون ہمراہ بول یا بی بول آمدن **علاج** فصد باسلیق زنند و بعد در ابتدا حابسات
خون باقدری مدرات استعمال فرمایند و بعد زیراکہ ابتدا حابسات خون فقط استعمال کنند
کرباربار ذکر یافتہ اند **فصل در امراض رحم و انثیین و قضیب عقر** یعنے بچہ
ناشدن و آن یا از جانب زن یا از جانب مرد و امتحانش نہان بود کہ منے ہر دو را جدا جدا
در آب اندازند ہر کدام کہ بالای آب بایستد و تہ نشین نگردد عقر از جانب آن باشد
علاج اصلاح حال منی کنند و بوقت جماع کوشند کہ انزال مرد و زن بالتوافق باشد
سفوفی کہ اصلاح منی کند شقاقل مصری ثعلب مصری مصطگے
رومی دارچینے طباشیر تخم تونتال مکھانہ گوکھرو سنگھاڑہ خشک سپستان از ہر یک
یکدام نبات سفید سہ دام کوفتہ بیختہ بوزن برابر چہار دہ پوٹری بندند ہر روز یک پوڑی
باشیر مادہ گاؤ تازہ پاؤ آثار پختہ خوردن بفرمایند و در شاہی خوراک از ترشی و جماع پرہیزند
و اگر فساد منے بسبب سوء مزاج حار یا بارد یا رطب یا یابس یا سازج یا مادی بود علاجش
انست کہ تبدیل مزاج کنند چنانچہ بارہا ذکر یافتہ **کثرت اسقاط** پس اگر از عوارض
خارجے مثل حرکات عنیفہ بود پرہیز ازان ورزند و اگر از اسباب داخلے بود مثل
سیلان رطوبت رحم پس انچہ در سیلان رطوبت رحم گفتہ آید بکار برند و اگر علامت اسقاط
شروع شود برای حفظ جنین خمیرۂ مروارید اول بخورند بالایش شربت انجبار در عرق
گاؤزبان حل کردہ بنوشند و اگر بجای خمیرۂ مروارید یاقوتی معتدل یا دواء المسک
کنندسے شاید و اگر علامت اسقاط بخوبی ظاہر شود آنوقت نگاہدارند بلکہ برای مدد اخراج
جنین بادیان نیمکوفتہ بیخ بادیان نیمکوفتہ پرسیاوشان اذخر مکی در عرق گاؤزبان جوشانیدہ
شربت بزوری حار حل کردہ بنوشند و بعد اسقاط گرہ بانس پنج عدد پوست اخروٹ ڈوڈہ
کپاس ہر یک دو تولہ پوست سیاہ املتاس یک تولہ فلوس مس ہفت عدد در دہ آثار آب
بجوشانید تا ثلث رسد قند سیاہ کہنہ ہفت تولہ داخل کردہ بدارند بجای آب و غذا ہمین مطبوخ قدرے

قدری کوشانیده باشند و بروز سوم گرہ بانس و فلوس مس پوست سیاه املتاس
قند سیاه سه توله جوشانیده بدستور بدهند و بعد شش روز نان موٹھ بقدر دو دام
بدهند و هر روز افزون ساخته باشند و بجای آب عرق بادیان بدهند و تا چهل روز
از روغن وغیره پرهیز ند عسر ولادت یا بسبب فربهی زن یا بسبب ضیق رحم یا از جهت
ضعف واقع باشد علاج بروغن بابونه و روغن گل از عانه تا بزانو تدهین نمایند
و پرسیاوشان تخم خربزه تخم کرفس پوست سیاه املتاس در آب جوشانیده قند سیاه کهنه
داخل کرده جوشند و بجای آب عرقیات دهند و اگر جنین در شکم بمیرد علامت آن نست
که حرکت جنین مطلقاً محسوس نشود و اطراف حامله سرد شوند و نفس بتواتر آید علاج
مطبوخی که در اسقاط گذشت باضافه اجوائن خراسانی و ابهل بعمل آرند و فرزجه استعمال
نمایند صفت زر آوند مدحرج ابهل حب الرشاد مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته در زهره
گاو سرشته فرزجه سازند و اگر جنین بخیریت تمام متولد شود پس باید که اجوائن دیسی اگر موسم
سرما بود یک توله و اگر موسم گرما بود یا مزاج حار باشد شش ماشه در آب سه پاو
جوش دهند تا یک و نیم پاو بماند پس یکپاو شکر سفید انداخته باز بجوشانند تا قدری
آب بسوزد و بعده بروغن زرد یک پاو گرفته قرنفل دو عدد دران انداخته بر آتش
گداز ند و قتیکه قرنفل سرخ شوند روغن مذکور را در مطبوخ انداخته از آتش فرود آرند
و زنجبیل سه ماشه سائیده سرد ار نموده بنوشانند و تا سه روز همین نمط بعمل آرند و بجای آب
عرق گاوزبان و عرق بادیان داده باشند و غذا هیچ ندهند و روز چهارم
از آرد گندم و مغز بادام و مغز پسته تال مکهانه کشمش نبات روغن زرد
حلوا ساخته بخورانند و اگر دختر بود صمغ عربی در حلوا افزایند و بروز
ششم شوربای مرغ یا شله یا نان گندم بخورند و تا چهل روز پرهیز دارند و تال مکهانه
که در روغن زرد بریان کرده باشند مداومت سازند و بادام وغیره نیز خورده باشند
و در میان چهل روز بروز ششم و بستم و سی ام و چهل غسل داده باشند و فرزجه را
بروغن کنجد تدهین نموده باشند و اگر بعد وضع حمل دفع نفاس نشود فصد صافن
زنند کثرت طمث و آن مرض یا از کثرت خون یا از رقت خون بود یا بسبب
طوبتی که قوت ماسکه را ضعیف سازد می باشد علاج بعد تنقیه بوقت حدوث



دریافت علاج کنند پس اگر از غلبۂ صفرا بود علاج ادویۂ سرہ منضج داد و تنقیۂ صفرا کنند
واگر از غلبۂ بلغم وسودا بود تنقیۂ آن کنند بعدہ تخم تمرہندی را در آب یک شبانہ روز
تر دارند پس بر آوردہ مقشر نمودہ باز دران آب تر کنند تا آب خشک شود ربع
وزن آن مغز تخم کدو ثمن وہشتم وزن آن صندل سفید وہموزن ادویۂ نبات سفید
بگیرند وہمہ را کوفتہ بیختہ استعمال فرمایند بطریق استفاف ہمراہ لسی شیر مادہ گاؤ وفرزجہ
کہ در کثرت طمث مذکور شد بعمل آرند ورم رحم اگر حار بود علامت آن حمی حاد واختلاج
رحم وتشنگی علاج اول فصد باسلیق زنند وبرای حمی شربت بزوری در عرق قبلات حل کردہ
خاکشی پاشیدہ بنوشند بعدہ گل بنفشہ عنب الثعلب اصل السوس مقشر نیمکوفتہ تخم خطمی
تخم خیارین نیمکوفتہ تخم کشوث مویز منقی شب در آب کاسنی سبز مروق تر دارند صبح مالیدہ
صاف نمودہ شربت بزوری حل کردہ خاکشی پاشیدہ بنوشند وبوقت ظہور نضج بروز
مسہل گلسرخ مغز فلوس شیر خشت گلقند آفتابی روغن بادام افزودہ مسہل
دہند بروز تبرید شیرۂ عنب الثعلب خشک شیرۂ تخم خیارین در عرق گاؤزبان بر آوردہ
شربت بزوری حار حل کردہ خاکشی پاشیدہ بنوشند وبعد الفراغ مسہلات آب کاسنی
سبز مروق یا شربت بزوری استعمال فرمایند ودر ابتدا گل خطمی صندل سرخ
حضض مکی در آب عنب الثعلب سبز سائیدہ بر مقام رحم ضماد کنند ودر انتہا گل بابونہ
گل خطمی عنب الثعلب اکلیل الملک سنبل الطیب مغز فلوس ہمہ در آب عنب الثعلب
سبز سائیدہ ضماد کنند واگر مادہ ارادہ جمع شدن نماید از لعابہای گرم مثل لعاب تخم
حلبہ وتخم کتان رحم را حقنہ کنند وگل خیر در آب جوشانیدہ مرضیہ را دران نشانند وگل بابونہ
تخم حلبہ تخم کتان آرد باقلا ورابیکہ انجیر پختہ باشند سائیدہ بر عانہ ضماد کنند پس وقتیکہ
ورم انضج یافتہ منفجر گردد برای تنقیۂ رحم شیر گاؤ بہ نبات شیرین کردہ در حقنہ انداختہ رحم را
حقنہ کنند یا بماء العسل حقنہ سازند وبعد تنقیہ برای اندمال قرحہ مرہم باسلیقون در روغن
گل آمیختہ حمول سازند واگر بارد بود علاجش مثل علاج ورم بارد جگر کنند
اختناق الرحم این مرض مشابہ بصرع بود ومنوبت ودورہ خش آید بباعث بخارات
کہ از رحم بطرف دماغ متصاعد گردند وفرق درین مرض ودر صرع آنست کہ عقل درین مرض
بالکل زائل نگردد وچون صاحبش بہوش آید ہرچہ در غشی بروگذشتہ باشد آن را بیان کند

علاج در وقت نوبت دست و پا را بر بندند و خردل و نمک بر کف پا بمالند و چند بید ستر
ببویانند و وقت هوش اگر حدوث این مرض از اجتماع منی در اوعیهٔ آن باشد تنقیهٔ بدن
کنند و بکثرت جماع کوشند و اگر احتباس طمث بود فصد صافن زنند و مسهل سودا دهند
و آنچه در احتباس طمث گفته شد بعمل آرند ورم انثیین اگر حار بود علامت آن سرخی
سنگ و تشنگی علاج فصد باسلیق از جانب ورم گیرند و لعاب اسبغول مسلم شیرهٔ عناب
در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر بجای آب عرق عنب الثعلب کنند
بهتر بود و خرفه در لعاب اسبغول و گلاب تر کرده بر موضع ورم نهند و در ابتدا
گل خطمی عنب الثعلب خشک حضض مکی در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و در تزائد
تا انتها آرد جو آرد نخود آرد باقلا ضماد کنند و در انحطاط بابونه اکلیل الملک در روغن گل
سائیده ضماد کنند و اگر ورم بارد بود بمسهل گرم تنقیه کنند وجع خصیه اگر بسبب
سوء مزاج حار بود علامت آن حرارت و سوزش علاج خرفه در آب کشنیز
سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز و آب کدو تر کرده بر آن نهند و اگر درد شدید
بود قدری افیون داخل کنند و اگر از سوء مزاج بارد بود علامت آن قلت درد و نبودن
سوزش علاج مال کنگنی هلدی مغز بادام مغز بیدانجیر در شیر بلتیس پخته
ضماد کنند بالایش برگ پان ببندند و اگر از ضربه و صدمه بود علاج فصد باسلیق
زنند و از بنفشه و نیلوفر و کدو و خطمی و عنب الثعلب ضماد کنند و آرد گندم و هلدی
و روغن زرد حلوا پخته بر بندند که فائده عظیم بخشد فتق و آن مرضی است که بسبب
انشقاق صفاق یا از کشادگی مجرئین که بالای انثیین در کنج ران اند جسمی بکیر انثیین فرود آید
و آن فرود آمده اگر امعاء بود قیلة الامعاء گویند و اگر ریح بود قیلة الریح خوانند و این مرض
یا از حرکت مفرط یا از ضربه و سقطه یا از جماع که در امتلاء معده بود حادث میگردد
و علاج پذیر نیست الا برای تخفیف تکلیف علاج میکنند علاج از دست رد کنند
و کندر و مصطگی جوز السرو اقاقیا گلنار مازو در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد
کنند و از جامهٔ حقنیه را بسته دارند و اگر ریح فرود آمده باشد جوارش کمونی اول بخورند
بالایش شیرهٔ بادیان شیرهٔ انیسون شیرهٔ زیرهٔ سیاه در آب برآورده گلقند آفتابی مالیده
بنوشند و روغن قسط مالیده باشند و از غذاهای رطبه و حرکات پرهیزند ورم و وجع قضیب

علاج آن مثل علاج ورم ووجع خصیه است **سرعت انزال** اگر بسبب ضعف
اعضای رئیسه بود تقویت آن کنند و اگر از حدت منی بود **علاج** طباشیر سفید سوده شیرهٔ
عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و غذای بارد خورند و لعاب خشک
ساخته هموزن آب نبات سفید آمیخته سفوف ساخته هر صباح یک کفدست بخورند
سفوف دیگر اسپغول مسلم دو درم تخم خرفه سه درم تخم گشنیز خشک یکدرم و نیم
غیر از اسپغول کوفته بیخته اسپغول مسلم آمیخته سفوف سازند شربت یک مثقال و اگر از ضعف
ماسکه بسبب برودت و رطوبت بود علامت آن منی رقیق بکثرت خارج شود **علاج**
تنقیه بلغم کنند و روغن بابونه و روغن ترب بر عانه مالند و باین سفوف مداومت کنند
صفت سفوف ثعلب مصری شقاقل مصری سنگهاڑا خشک هر یک ۵ ماشه تال مکهانه
مازو سبز تودرین هر یک چهار ماشه دانه الایچی کلان مصطگی رومی هر یک سه ماشه نبات
هموزن ادویه جمله را کوفته بیخته سفوف سازند **جریان منی** پوشیده نماند که منی فضلهٔ هضم
چهارم است پس اگر سیلان منی از کثرت منی بود **علاج** جماع کثیر کنند و تقلیل غذا سازند
و استعمال این سفوف مقلل منی کنند **صفته** تخم کاهو تخم خرفه از هر یک ده درم گشنیز خشک
اسپغول مسلم از هر یک سی و سه درم گلنار گل نیلوفر از هر یک دو درم کافور یک و نیم دانگ
ادویه را غیر از اسپغول کوفته بیخته اسپغول داخل کرده سفوف سازند شربت سه درم
و اگر از حدت منی یا ضعف ماسکه بود آنچه در سرعت انزال ذکر یافته بکار برند **سفوف**
برای جریان منی که از رقت آن باشد مجرب مؤلف از بیاض والد ماجد نقل کرده
صفت بیج بند تال مکهانه سمندر سوکهه تج گوند ڈهاک مساوی الوزن گرفته
کوفته بیخته نبات سفید هموزن ادویه آمیخته سفوف سازند شربت از هفت ماشه تا یک توله
نقصان باه اگر از ضعف بدن بود که نحافت آن بر وگواهی دهد **علاج** برای تقویت
بدن ادویه مقویه و اغذیه لذیذه خورند بیضهٔ نیمبرشت مداومت سازند و ترک
جماع کنند و معجون لبوب خورند **صفته** مغز بادام شیرین مغز چلغوزه مغز حب القرطم
مغز حب البطم مغز حب الصنوبر مغز حب الزلم مغز فندق مغز پسته مغز
نارجیل مغز حب القلیل تخم خشخاش سفید تودرین کنجد مقشر تخم خربزه جرجیر تخم پیاز
تخم شلجم تخم زردک بهمنین زنجبیل دار فلفل کبابه قرفه دارچینی شقاقل مصری تخم بلیون

خولنجان مساوی وزن گرفته کوفته بیخته بسه وزن ادویه عسل قوام کرده معجون سازند و اگر
از قلت منی بود که سبب آن سوء مزاج بارد یا حاره باشد تبدیل آن کنند بتدبیریکه بار بار
ذکر یافت و اگر سبب عدم تحریک منی بود یعنی منی اگرچه کما حقه موجود بود الا حرکت نکنند
ولذعه و دغدغه و رزاتش نماند و ظاهر است که تا منی در حرکت نیاید شهوت ظهور نیابد
و علامتش آنست که نعوظ در ابتدا ضعیف بود و بعد زمانی از دخول قوی گردد **علاج**
بلبوب مذکوره بالا مداومت سازند و بروغن بابونه تدهین کنند و اگر از استرخای آلت بود
پس استرخای آلت اگر از ترک جماع بود که از مدت کثیر بترکش اتفاق افتاده باشد
علاج بآب گرم تنطیل کنند و ترک سبب سازند و طبع را از شنیدن حکایات جماع
وغیره بر مجامعت متوجه کنند و اگر نقصان باه از ضعف دل یا دماغ و یا جگر یا معده
یا گرده بود **علاج** تقویت اعضای مذکوره کنند پس اگر از ضعف دل بود برای
تقویت آن خمیره مروارید معموله که در بحث خفقان گذشت استعمال کنند و اگر از ضعف
دماغ بود خمیره گاؤزبان معموله بخورند **صفته** گاؤزبان گیلانی ۳ درام
گل گاؤزبان کشنیز خشک مقشر ابریشم مقرض بهمن سفید تخم بالنگو صندل سرخ
تخم فرنجمشک هریک یک توله عنبر اشهب نیم درم عنبر از عنبر ادویه را در دو آثار
آب ترکنند صبح بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند صاف کرده با نبات یک آثار عسل پاؤ آثار
بقوام آرند و در آخر قوام عنبر داخل کنند و ورق طلا و ورق نقره شش ماشه
اضافه کنند و هر چند حل کنند بهتر باشد شربت از یک درهم تا سه درهم و چون
یاقوت و زمرد و زهر مهره هر یک مثقال اضافه کرده میشود حکم تریاق پیدا میکنند
و اگر از ضعف جگر بود مفرح مخترع حکیم علی برای تقویت جگر عجیب است **صفته** زعفران
دو مثقال یاقوت مروارید لعل بدخشان کهربا مرجان ابریشم مقرض زرشک انار دانه
بریان زوفا هر یک مثقال گاؤزبان پودینه خشک بادرنجبویه رب السوس تار مشک
پوست بیرون پسته پوست ترنج سافج هندی عود فرنجمشک حب بلسان تخم کاشم
عود بلسان سعد مصطکی صندلین طباشیر گل مختوم آمله ریوند چینی دارچینی انیسون
الک افسنتین رومی اسطوخودوس تخم کرفس گل سرخ زرنباد تخم کشوث درونج عقربی
بهمنین خصیة الثعلب اشنه سنبل الطیب جدوار کمافیطوس قسط تلخ عصاره غافث

قاقله اذخر نانخواه درین افتیمون مرزنجوش حاشا مشکطرامشیع ورق نقره ورق طلا عنبر اشهب
مشک خالص هریک نیم مثقال باشله چند قند بسرشتند شربت یک مثقال واگر از ضعف معده
بود معجون سنگدانه معموله استعمال کنند صفته پوست سنگدانه مرغ طباشیر سفید
هریک دو مثقال گل سرخ سه درم پودینه خشک پوست بیرون پسته پوست ترنج پوست
هلیله زرد هریک یک مثقال همچنین صندلین صعتر کشنیز خشک بریان حب الآس هریک دو درم
کوفته بیخته بشراب فواکه معجون سازند شربت دو مثقال واگر از ضعف گرده بود برای
تقویت آن این مکرر به تجربه رسید صفته مغز بادام مغز پسته مغز چلغوزه
مغز حب السمنه تخم خشخاش سفید کنجد مقشر مغز فندق مغز حب الفلفل مغز حبة الخضر
دارچینی خولنجان موچرس از هریک سه ماشه تودرین همچنین دانه الایچی خرد و کلان
از هریک چهار ماشه کشمش سونیز منقے هریک شش ماشه نمر ماهی سلیمانی یک توله شقاقل مصری
تخم کرفس لسان العصافیر درونج عقربی پودینه مصطگی رومی طباشیر سفید تال مکهانه
کباب چینی بسباسه زنجبیل دار فلفل پوست اترج خشک خسک مربی قند نقل
تخم زردک تخم هلیون تخم شلجم مغز تخم کوانچ زرنباد مغاث بغدادی هریک دو دو ماشه
سنبل الطیب عنبر اشهب از هریک یک ماشه چوب چینی دو دو دام مجیٹھ دو ماشه قند سفید
چهار ده دام ترنجبین سفید نیم پاو عسل سفید ۱۴ دام زعفران یک ماشه بدستور معروف
معجون سازند تدبیر مربی کردن خسک آنست که خشک خسک را بکوبند و بپزند و در آب
خسک سبز شبانه روز در آفتاب پرورند و هر روز آب خسک سبز تازه کنند چنانچه
آب خسک سبز سه وزن خسک خشک بکار رود پس خشک کنند و بکار برند واگر نقصان
باه بسبب جلق باشد علاج از نسخه های مندرجه ذیل هر نسخه که مناسب وقت حال
مریض بود استعمال نمایند کماد اسگند ناگوری مصطگی برادهٔ دندان فیل مساوی الوزن
گرفته هریک ساخته سه پوٹلے بندند و با شیر بیش تا چهار گھڑی تکمید کنند و بروز چهارم
این ضماد بعمل آرند صفته بیر بہٹی بسباسه سه الطین خشک مصطگی رومی اسگند بردے
اسگند ناگوری تخم دهتوره سیاه گھونگچی سفید هریک شش ماشه روغن
گاو ده توله ادویه را کوفته بیخته در روغن گاو آمیخته خوب کھرل ساخته قدری
ازان گرفته ضماد کنند و بالایش برگ پان بندند و همچنین نمط تا یازده روز بعمل آرند کماد دیگر که فائده

عجیب بخشد صفت بہاوۂ ر علاج آنبہ ہلدی کھوپرہ کہنہ کاڑ سے گنجہ سیاہ مال کنگنی عاقرقرحا
کوفتہ بیختہ دہ پوٹلی بندند و با شیر جیش از زیر ناف تا بیخ قضیب تکمید کنند حتی کہ بیخ انزا شیر
جذب شود بس پوٹلے کشادہ دوا دو شیر حل نمودہ بر قضیب بندند بوقت صبح و اسازند
طلاء ہرتال ورقی زرنیخ موصلے سیاہ بیر بہوٹی ہر یک یک دام میٹھا تیلیا کھنڈیل سفید
قرنفل دار چینی تخم کواونچ تیج بل پوست انار خراطین پیہ شیر ہر یک دو دام پوست بیخ کنیر سفید
سر مار سیاہ کہ تازہ باشد کژدم سیاہ ہر یک یک عدد دیگر اطمینان ٹاک سانڈہ ریگ ماہی
ہر یک دو عدد دو ہای کوفتنے کوفتہ جانوران را ریزہ ریزہ کردہ ہمہ را در شراب دو آتشہ
۱۲ آثار سہ شبانہ روز تر کردہ نگاہدارند بس مثل چوبہ با آتش پا چند ساعتی روغن کشند طلاء
اخری مغز خر سنبل سنکھیا ہر یک ۵ تولہ دار چینی عاقرقرحا دانہ الائچی کلان ہر یک ہفت
ماشہ ہمہ را باریک سائیدہ حب بستہ در شیشہ آتشی انداختہ روغن کشند
پٹی معمولہ پارچہ سفید شش گرہ را در شیرہ انبہ ہلدی ہفت بار تر کردہ خشک کنند و ہمین
نمط در شیرہ آک و شیر تہارہ ہفت ہفت مرتبہ تر کردہ خشک سازند بس روغن گاؤ گرفتہ
بیر بہوٹے مال کنگنے را دران سوختہ و پارچہ مذکور را دران بریان کردہ بدارند و عندالحاجت
بقدر مطلوب از ان گرفتہ دوخت حشفہ را گذشتہ بر قضیب بندند طلاء از بیاض حکیم
اجمل خانصاحب مرحوم مغفور صفت شحم کدوی تلخ دو دام زہر بچھناگ یکدام کھونگچے سفید
مقشر نیمدام عاقرقرحا نیمدام تیج بل پاؤ دام فلفلمویہ فلفل دراز ہر یک پاؤ دام کوفتہ بیختہ
بروغن گاؤ تا سہ روز سحق بلیغ کنند ہر چند خوب سحق خواہند کرد نفع بین خواہند شد بس
مقدار دو سرخ از ان گرفتہ بر قضیب طلا کنند بالائش برگ پان بندند نطول کہ برامی
خشک کردن زخم قضیب کہ از طلا و ضماد و غیرہ افتادہ باشد مفید است صفت
پوست بیخ کنار دشتی را در آب جوشانیدہ صاف کردہ نطول سازند آتشک و آن مرضی است
کہ در کتب متقدمین یافتہ نمیشود الا متاخرین بتحریرش پرداختہ اند و آن دموی
و صفراوی و بلغمی مے باشد لیکن اکثر از سوداء لاحق گردد و عام است کہ سوداوی
دموی بود یا بلغمی یا صفراوی یا سوداوی پس در علاجش رعایت نوع مادہ ملحوظ خاطر دارند
و مادہ این مرض و اگر بجمیع بدن منتشر باشد فساد عظیم لاحق گردد علاج گل بنفشہ گل نیلوفر
عنب الثعلب تخم خیارین گاؤزبان افتیمون بسفائج شاہترہ چرائتہ تخم خطمی کاسنی عناب ولایتی منڈی ابرہم

مالیده صاف نموده شربت بنفشه یا گلقند آفتابی داخل کرده بنوشند و قلت و کثرت اجزای
بارده و حاره حسب ماده و حاجت برای طبیب ست و بعد نضج بروز مسهل هلیله سیاه
پوست هلیله زرد مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام داخل کرده مسهل دهند
و اگر مسهل قوی خواهند تربد سفید حب النیل غاریقون صبر و غیره ادویه مسهله حسب حاجت
افزایند و بروز تبرید لعاب بهدانه شیرهٔ گاوزبان شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت
بنفشه حل کرده بنوشند و بعد مسهلات پس از چند روز فصد باسلیق یا اکحل زنند
و اگر حاجت بود استعمال ماء الجبن کنند **نسخهٔ مسهل معمولی** که در تنقیهٔ سوداوی
عجیب است و بارها به تجربه رسیده و مادهٔ آتشک را استاصل سازد **صفت** سیماب
و گندهک مساوی الوزن را کجلی نمایند و هرچند سحق بلیغ کنند ابلغ خواهد بود اما قی
کمتر خواهد آورد و اگر کم سحق کنند قی البته می آرد و وقتیکه از کجلی فارغ شوند برابر هر دو جزو
حب السلاطین گرفته هر سه را سحق نمایند و چون سحق خوب شود بعد از آن سنگ بصری
مساوی هر واحد سیماب و گندهک گرفته باز سحق کنند وقتیکه باریک شود همه را برداشته
در ظرف گلی آب نارسیده و بعده اندازند و کهرل را باب شسته در ظرف اندازند و قدری
آب دیگر اندازند که مقدار دو انگشت آب بالای دوا ایستد پس بر آتش نهند تا آب
خشک شود و هنوز قدری رطوبت و آب باقی باشد که از آتش فرود آورده در سایه
ته و بالا کرده نگاه دارند تا آب جذب شود پس عند الحاجت استعمال نمایند و قدر استعمال او
دو سرخ است و باید که دوا را در دهن انداخته همراه لسی شیر ماده گاو فرو برند و احتیاط
کنند که به دندان دوا نرسد و بعد خوردنش هرگاه قی آید کمی در اسهال نخواهد شد
بلکه اسهال بی اذیت کثیر خواهد شد و غذا بجز شیر و برنج دیگر هیچ نخورند و چونکه مسهل قوی است
بجز اقویا نباید داد و **حب مسهل** که تنقیهٔ سودا نماید و با آتشک نافع و بیک بار در تجربه
مؤلف هم آمده **صفت** حب السلاطین کتیرا گل سرخ کتهه سفید هر یک یک توله دوای
اول را مقشر نموده همراه سرگین گاو که در آب حل کرده باشند در سبوچهٔ گلی انداخته
بر آتش نهند و تا دو ساعت آتش دهند پس سرد کرده بر آورده سه چهار بار
در آب شسته دو پاره نموده پردهٔ اندرونی که مثل زبان بسیار رقیق باشد دور کرده
جمله ادویه را کوفته بیخته با جزو اول آمیخته بقدر باجره حب بندند و طریق استعمال چنان ست که حسب ماده

منضج داده روز اول مسہل چہار سرخ از حب مذکور ہمراہ شربت نبات سہ تولہ کہ قدری گلاب باو ممزوج کردہ باشند بدہند و اگر اسہال تقصیر کند عرق گلاب بنوشند و ہرگاہ خواہند کہ انسداد اجابت شود عرق کیوڑہ بنوشانند و روز دوم تبرید دہند و بہمین نمط حسب حاجت دو سہ مسہل بعمل آرند در ہر مسہل سہ قی و دہ دوازدہ اسہال خواہند شد و اگر معدہ قوی بود بعد مسہل دوم از چہار سرخ قدری بیفزایند حب آتشک کہ بارہا بہ تجربہ رسیدہ **صفت** اجواین ولیسی اجواین خراسانی اجمود ہر یک یک تولہ قند سیاہ دو تولہ ہر سہ دوا را خوب باریک کردہ در قند مذکور آمیختہ در عرق بسکھپرہ کرلال شاخ داشتہ باشد ہفت حب بندند وقت خوردن یک حب مریض بر پیشانی خود چسپانیدہ پس پشت خود اندازد و شش حب باقے ماند یک حب از ان گرفتہ خرد خرد ساختہ ہمراہ ہیچ برنج بخورند و بر دندان نچسپاند و ہر دو وقت برنج بے نمک روغن انداختہ بخورند پس تا ہمہ شش روز حب بخورند و روز ہفتم کلہ پایہ با روغن کثیر و مصالح گرم بخورند و بعد از ان ہرچہ خواہند بخورند و کسے را کہ از کلہ پایہ پرہیز بود نان گندم مرغن تا سہ روز بخورد و از نمک در ایام استعمال حبوب پرہیز ند کہ حکم زہر دارد **دوای آتشک** کہ بتجربہ رسیدہ عجیب و غریب است **صفت** شنگرف سیماب انبہ ہلدی تخم ہلیون از ہر یک سہ ماشہ جملہ ادویہ را کوفتہ سہ پڑی بندند یک پڑی صباح تر تماکو نہادہ آتش انگشت چوب کنار بران نہادہ در حقہ بنوشند تا سوختہ گردد از کشیدن باز نمانند و یک پڑے بوقت دوپہر و یک پڑی وقت شام بدستور بعمل آرند و آن روز در تمام روز و شب ہیچ غذا نخورند و روز دوم ماہی بروغن کنجد پختہ بخورند دیگر ہیچ نخورند و بروز سوم ہرچہ خواہند بخورند شفا کلے ان شاء اللہ تعالی حاصل آید

فصل در اوجاع پشت و مفاصل

درد پشت اگر از کثرت بلغم برودت مزاج بود علامت آن سفیدی قارورہ و تقدم خوردن اشیاء باردہ **علاج** تنقیہ بلغم کنند و روغن ترب و روغن کہ در بحث وجع مفاصل ذکر خواہد یافت بر پشت مالند و اگر بسبب امتلای رگ بزرگ کہ بر پشت است بود علامت آن سرخی موضع و درد تمام پشت و تشنگے **علاج** فصد باسلیق زنند و شربت انارین در عرق گاؤزبان و عرق

عنب الثعلب حل کرده بنوشند **وجع مفاصل** وآن دردی بود که در مفاصل بدن عارض
شود پس اگر قدمین باشد مثل کعب و اصابع خصوص بابهام نقرس نامند و اگر در مفصل ورک بود
و تجاوز از آن ننماید وجع الورک خوانند و اگر از ورک تجاوز کرده تا زانو یا کعب حسب قلت و کثرت
ماده ممتد شود و ران باریک سازد و اعوجاج پیدا کند آنرا عرق النساء گویند و سبب
این اوجاع ضعف مفاصل و انصباب مواد است بجانب آن و عام است که مواد یا خون بود یا
صفرا یا بلغم یا سودا و وجع مذکور اکثر از خون و بلغم می باشد و از سودا بندرت و اگر مفاصل
صلب و بسته شوند تعقد مفاصل خوانند پس اگر ماده حار بود علامت آن شدت ضربان سرخی
رنگ و سرخی قاروره و عظم نبض **علاج** فصد باسلیق از طرف موافق زنند و اگر هر دو جانب
بود از هر دو جانب زنند بعد ازان عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی تخم خطمی عناب
پرسیاوشان شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف کرده گلقند آفتابی داخل کرده
زنجبیل سورنجان شیرین سائیده پاشیده بنوشند بعد نضج بروز مسهل پوست هلیله زرد
هلیله سیاه مغز فلوس شیرخشت روغن بادام داخل کرده مسهل دهند بروز تبرید سورنجان
شیرین سائیده در گلقند آفتابی آمیخته اول بخورند بالائش شیره مغز تخم خربزه شیره خارخسک
در عرقیات برآورده شربت بزوری حل کرده بنوشند و گل سرخ صندلین فوفل
مامیثا اقاقیا در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و اگر درد شدید بود افیون
اضافه کنند و در انتها تخم خطمی بنفشه و در انحطاط بابونه اکلیل الملک افزایند و ضماد
بعد از تنقیه بعمل آرند و اگر ماده قلیل بود قبل از تنقیه باک هم نیست و اگر ماده بارد بود علامت
آن سفیدی رنگ و انتفاخ منخفضات و درد و در عرق مفاصل و غلظ و سفیدی قاروره
علاج گاوزبان پرسیاوشان تخم خربزه نیمکوفته اصل السوس مقشر مویز منقی
بیخ کاسنی اسطوخودوس در آب جوشانیده صاف کرده گلقند آفتابی مالیده زنجبیل
سورنجان شیرین سائیده پاشیده بنوشند بعد نضج پوست هلیله کابلی سنا مکی
انجیر زرد مغز فلوس شیرخشت روغن بادام تربد سفید افزوده مسهل دهند غذا قلیه
و خشکه و در مسهل سوم حب ایارج یکپاس شب باقیمانده بعرق گاوزبان بلع نموده بخورانند
صباح از نسخه مذکور مغز فلوس شیرخشت روغن بادام دور کرده بدرقه دهند و بعد تنقیه
روغن معمولے مانند **صفت روغن** تماکو مقرض سمی ۲۴ و دو درم گل بابونه

یک نیم تولہ زنجبیل تولہ شب در یک رطل آب تر دارند صباح با نیم رطل روغن کنجد بجوشانند تا آب
بسوزد و روغن بماند نگاہدارند و بکار برند و علاج وجع الورک و عرق النساء و نقرس مثل علاج
وجع مفاصل کنند و بروغن سرخ معمولی ہند ہمین نمایند کہ برای این اوجاع بہتر ازین روغن
دوا دیگر نیست **صفت** مجیٹھہ پاؤ آثار ریج کا پھل چھیر چھیر یلا ہر یک چہار تولہ سنبل الطیب
ناگر موتھہ ہر یک دو تولہ تیز پات قرنفل دارچینی ہر یک یک تولہ نرکچور ہشت تولہ کچلہ دو تولہ الایچی
خرد سہ تولہ جوتری مشک خالص ہر یک شش ماشہ پوست درخت چوب مسیدہ برادہ صندل
سفید ہر یک ۲ دو تولہ زعفران چہار ماشہ زرد چوب دار ہلد عود غرقی ہر یک یک تولہ گلاب قسم اول
یک آثار روغن کنجد ۵ سیر ہمہ ادویہ را جوکوب نمودہ در گلاب تر کردہ بدارند پس در دیگ مسلی
قلعی دار آتش ملائم دہند تا نصف آب بسوزد پس روغن کنجد ممزوج ساختہ آتش
بطور معہود دہند تا تمام آب خشک شود پس روغن کنجد را از پارچہ گذرانیدہ
در شیشہ چینی نگاہدارند و یک ہفتہ در زمین دفن کنند بعدہ ازان بر آوردہ وقت حاجت
ہنگام شب یکتولہ بمالند و بوقت سحر از آب سرد بشویند **خاتمہ** در اسباب
و علامات امراض کہ خصوصیت بعضو واحد ندارند بلکہ بجمیع اعضا عام اند مثل حمیات
و اورام وغیرہ و نسخہ ہاے مرکبات مستعملہ ضروریہ و این خاتمہ منقسم است
بر سہ قسم **قسم اول در حمیات** بدانکہ حمی حرارتیست غریبہ کہ در قلب مشتعل
شود و بواسطہ عون روح و شرائین در جمیع بدن منتشر گردد و ضررش با فعال طبعیہ
لاحق میباشد و عام است کہ اشتعال حرارت در قلب بواسطہ بود یا بلا واسطہ
و نیز عام است کہ ضررش بجمیع افعال بود و ببعض و اجناس عالیہ حمی سہ اند یکے حمی
یوم دوم حمی دق سوم حمی خلطے **اما حمی یوم** و آن تپی ست کہ اول حرارتش
بروح عارض گردد و بعد در قلب رسیدہ در جمیع بدن منتشر می شود و تعلق حرارتش
بروحے کہ بود آن را بآن روح منسوب میسازند مثلاً اگر تعلق بروح حیوانی بود حمی یوم
حیوانی خوانند و اگر بنفسانی بود حمی یوم نفسانی و اگر بطبعی بود حمی یوم طبعی و نیز این
تپ بسبب اختلاف اسباب باسمای مختلف موسوم است چنانچہ از غم بود حمی یوم
غمی و اگر از ہم بود حمی یوم ہمی و اگر از تخمہ و نزلہ بود تخمی و نزلی خوانند و قس علی ہذا اما بقے
و پوشیدہ نماند کہ این تپ از فزع و فکر و غضب و فرح و سہر و استفراغ وغیرہ

وجع و جوع و عطش و زکام و از حرارت شمس و آتش و از شرب شراب و غیره میباشد
و حمی یوم بشرطیکه منتقل بحمی دیگر نشود و زیاده از یک شبانه روز تا سه روز نمی ماند و
جالینوس گفته که حمی یوم تا شش روز باسے ماند و علامت این تپ آنست که یکسان
غیر سوزان مثل حرارت که بریاضت لاحق میشود میباشد و از آثار حمی دق و حمی عفنی معرا بود
و از اسباب مذکوره از هر سبب که بود تفقدش بران گواهی دهد علاج از هر سببی که باشد
در دفع آن کوشند مثلاً اگر از زکام بود علاج آن کنند و اگر از سدد بود تفتیح سدد نمایند و اگر
از تخمه بود تقلیل غذا کنند و هرچه در تخمه گذشت بعمل آرند و اگر از غم بود ازاله آن کنند و خمیره
مروارید و مفرحات بارده خورند و قس علی هذا اما بقی و پوشیده نماند که چونکه تعلق حمی یوم بروح
میباشد پس از هر قسم که باشد علاجش بهتر از تفریح نیست کما قال البقراط یکفی لها
مجالسة الاحباب و سماع الاغانی و النظر فی البهجات **حمی دق** و آن تپ است که حرارت
غریبه در اعضای اصلیه خصوصاً در قلب منبعث گردد و بعد از آن بارواح و اخلاط ساری
شود و افنای رطوبت اصلیه نماید و آنرا سه درجه باشد و اکثر انتقالی بود و گاه از اسباب
مادیه مثل غم و هم و غضب و تعب خاصه در سن جوانی حادث گردد و این گاه تنها بود و گاهی
مرکب با حمی عفنی باشد علامت آن صلابت نبض و وقت و خفت و تواتر آن و هرگاه دست
بر بدن گذارند حرارت اندک محسوس شود و هرگاه دست دیر تر بر بدن بماند حرارت
زیاده دریافت گردد و بر صاحب آن حرارت کم محسوس شود و حرارت یکسان بود
مگر در وقت خوردن غذا زیاده گردد و موضع شرائین گرمتر از سائر بدن باشد و در
بول دهنیت دریافت شود پس از غذا نبض قوی و عظیم گردد و هرگاه از ابتدا تجاوز کند
و بحد ذبول رسد در نبض صغر و صلابت پدید آید و غور عینین بظهور انجامد و صدغین
در نشیند و پوست پیشانی کشیده شود و رونق و تازگی از چهره زائل گردد و سر و بینی
و گردن باریک باشد و موهای دراز شوند و سببش بسیار پیدا آید و خشکی جلد و جفاف
پوست شکم ظاهر گردد و هر دو گوش کوچک شوند و دهنیت در بول زیاده پدید آید و هرگاه
با دل درجه سوم رسد موهای بریزد و ناخنهای کج گردد و سوای پوست
بر استخوان گوشت نماند و طاقت مریض بالکل مفارقت کند پس در ابتدا
این تپ علاج پذیر باشد لیکن شناخت مشکل بود **علاج** در درجه

اول برای تبرید و ترطیب شیرۂ تخم کدو شیرۂ تخم تربزہ در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند غذا ماء الشعیر و در درجۂ دوم علاج قوی باید کرد پس شیرۂ تخم خرفہ شیرۂ مغز تخم کدوی شیرین شیرۂ تخم خیارین در عرق کاسنی و عرق گاؤزبان برآوردہ سکنجبین حل کردہ بنوشند و اگر زیادہ تر حاجت افتد قرص کافور اول بخورند بالایش تبرید مذکور بنوشند و بعد از چند ساعت برگ کاسنی سبز برگ خرفہ سبز کدو سبز شعیر مقشر در آب جوشانیدہ در آب نیم گرم مریض را بنشانند و باید کہ آب معتدل بودہ چنان کہ احداث حرارت کنند و وسرد بود کہ باعصاب مضرت رساند و بعد یک لحظہ برون آرند و روغن کدو بر اعضا بمالند و بعد از یک ساعت ماء الشعیر کہ دران مرغ فربہ و اسفاناخ پختہ باشند بحسب قوت و ہاضمہ بدہند و بعد از ہضم سکنجبین یا شربت زرشک بلعابیات و شیرہ جات مناسبہ باید داد و اگر طبیب حاذق مناسب داند قدرے سکنجبین بماء الشعیر بیامیزند کہ تجوید بماء الشعیر نماید چنانچہ بتجربہ رسیدہ و پوشیدہ نماند کہ آنکہ در اول کتاب در بحث اغذیہ گذشت کہ سکنجبین را بماء الشعیر نیامیزند مراد آنجا از مقدار کثیر سکنجبین است کہ ماء الشعیر را ہضم نیافتہ از معدہ برون بر دو نہ از مقدار قلیل سکنجبین کہ ظاہر ست کہ سکنجبین قلیل با ماء الشعیر کثیر المقدار موجب نقصان نخواہد شد و اگر قطعاً آمیزش سکنجبین بماء الشعیر ممتنع بودے شیخ رئیس بامتزاجش امر نفرمودی چنانچہ در سہ ملغے فرمودہ کہ ہر دو را ممزوج نمودہ بدہند و اگر بعمے دق از حمیات عفنہ کدام حمے دیگر یار نبود شیر دادن نہایت مفید پنداشتہ اند و بہترین شیرہاے شیر آدم است پس شیر خر مادہ پس شیر بز مادہ کہ ہمان وقت دوشیدہ باشند در شیر خر شرائط آن است کہ خر مادہ جوان باشد چہار ماہ از زائیدنش گذشتہ باشند و علف آن جو و کاہو و اسفاناخ باشد و طریق استعمال شیر خر مادہ و بز مادہ چنین است کہ روز اول نیم سکرچہ و روز دوم یک سکرچہ کہ وزنش ۳ ۱ اوقیہ بود بدہند و نیز مبرہن باد کہ سکرچہ کبیر بوزن ہفت ۱ اوقیہ می باشد پس بتدریج شیر را اضافہ کنند کہ روز ہفتم بسہ سکرچہ رسد بعد ازان ہر روز نیم سکرچہ کم کنند و روزے کہ شیر دہند نبض بیمار ملاحظہ کنند اگر ضعیف و صغیر معلوم نمایند دانند کہ شیر در معدہ فاسد شدہ دیگر نباید داد و اگر عظیم دریافت شود

دانند که فاسد نشده بدیگر دادن نترسند و باید که مسکن را بریاحین بارده معطر سازند
و مسکنے باید که متصل بآبشار بود و لباس را از صندل و کافور مطیب کرده بپوشند و طبع مریض را
برقص و غنا مشغول دارند و در تابستان غرفه بآب کشنیز و کافور تر کرده بر کتف و سینه گذارند
و هرگاه که گرم شود تبدیل آن کنند و این عمل را در یک روز سه چهار مرتبه کرده باشند
و اگر اسهال لاحق گردد آب بارتنگ سبز با قرص طباشیر دهند و اگر ضعف پدید آید خمیره مروارید
خورانند اما **حمی خلطے** و آن تپے بود که اول حرارت غریبه دران لاحق
اخلاط گردد و پس از ان بقلب و روح و بسا تر اعضا رسد و این حرارت از دو شق
خالی نیست که حرارت یا باعث تعفن اخلاط گردد یا موجب جوش و غلیان خلط باشد
و قسم ثانی را سونوخس گویند و قسم اول را حمی عفنی نامند و آن یا بسیط بود که از عفونت
خلطے واحد پیدا شود یا مرکب باشد که از عفونت دو خلط یا اکثر پیدا شود و تعفن یا داخل
عروق بود یا خارج عروق که در دماغ یا معده یا جگر یا صدر و غیره ظهور یابد پس
اگر داخل عروق بود حمیات دائمه حادث شوند زیرا که بسبب کثافت جرم
عروق ماده بزودی به تحلیل نرود و تعفن سازد و چیزی را که مجاور او ست و بسبب مواصلت
قلب از او سبب حرارت در قلب رسیده اشتعال نموده بواسطه روح و هم
و شرائین در جمیع بدن منتشر شده حدوث حمی دائمی سے نماید لیکن اشتداد
حمی بنوبتی که مختص بهر خلط ست می باشد و پوشیده نماند که خون بسبب کوشش و توجه
طبیعت بتمامه تعفن بخارج عروق بود حمے دائره حدوث سے یابد زیرا که ماده نخارج بتحلیل
محال گردد و اگر تعفن در جای واحد نے باشد بلکه در بدن متفرق بود پس وقتیکه
حرارت متعفنه در مدت نوبت بر و حادث شود و رطوبت آنرا که حرارت با وقت اتم
باشد فنا سازد و آنرا از راه عرق و غیره از بدن خارج نماید لیکن ارفیستا
آن ماده بماند که نه ماده عفونت است و نه مرکب حمی پس بالضرور حمے باطل شود و پس
باز مرتبه دیگر در مدت نوبت تا ماده جمع آید آن وقت حرارتی که از تعفن سابق
من وجه موجود بود بر و گذر کند و حدوث حمے نماید فافهم و نیز واضح باد که نوبت
حمے بلغمے هر روز بود زیرا که بلغم بسبب کثرت و رطوبت خود سهل الجمع

والتعفن است ونوبت حمی سوداوی بروز چهارم بود زیراکه سودا بسبب قلت ویبوست
خود عسر التجمع والتعفن است ونوبت حمی صفراوی بروز سوم بود زیراکه صفرا در قلت
وکثرت متوسط بینهما است وبدانکه اقسام عالیه حمی خلطی موافق اعداد اخلاط چهار اند اول
آنکه از تعفن خون حادث گردد وآنرا علی الاطلاق مطبقه نامند دوم آنکه بتعفن صفرا حادث گردد
وآن یا داخل عروق بود که آن را غب لازم گویند ویا خارج عروق بود وآنرا غب دائره خوانند
ومادهٔ غب لازم اگر قریب بدل یا جگر بود آنرا محرقه نامند وبهر صورت اگر مادهٔ غب صفرای رقیق
وصرف باشد آنرا غب خالص گویند واگر مرکب به بلغم بود غب غیر خالص سوم آنکه از تعفن بلغم
عارض شود پس اگر مادهٔ آن داخل عروق بود آن را لثقه گویند واگر خارج عروق باشد
مواظبه خوانند چهارم آنکه از تعفن سودا حادث گردد پس اگر داخل عروق بود آنرا ربع لازمه
گویند وآن نادر الوقوع است واگر خارج عروق بود آنرا ربع دائره خوانند وبدانکه ترکیب حمیات
یا از اجناس متباعده بود مثل ترکیب حمی یوم با حمی خلطی یا از اجناس متقاربه باشد مثل
ترکیب حمی صفراوی بدموی ومثل آن وچون از بیان مجمل حمی خلطی الفراغ شد بیان
هریک بالتفصیل نگاشته میشود سونوخس وآن تپے است که از جوش خون حادث
گردد بلا تعفن علامت آن سرخی روی وچشم وانتفاخ وتمدد عروق وگرانی وکسل
وعظم نبض وسرخی قاروره وحرارت حس وعدم قشعریره علاج اول فصد زنند
واگر در بدن خون بسیار بود تا حد غشی خون بر آرند واگر بعد از فصد قدری تپ باقی
ماند اشربه مطفی خون استعمال نمایند غذا ماء الشعیر لیکن قبل از فصد نباید داد
کما قال صاحب التذکرة لا یسقی ماء الشعیر الا بعد الفصد وجالینوس گوید که هرگاه مریض عرق
نکند واو را رعاف نیاید پس اگر تاخیر کند طبیب در فصد خوف حدوث سرسام است
حمی مطبقه که از تعفن خون حادث گردد واو سه قسم است یکے متزاید یعنی هر ساعت
قوت وحدت وگرمی دران زیاده محسوس گردد وعفونت دران زیاده بر تحلیل باشد
واین بدترین اقسام است دوم متناقصه یعنی دران تحلیل زیاده از تعفن باشد
واین قسم بهترین اقسام است سوم متشابه یعنی تعفن وتحلیل دران هر دو مساوی
باشند علامت آن سرخی روی وچشم وقلق وکرب وضیق النفس وسرخی و
غلظت قاروره وعظم وسرعت وامتلاء در نبض وصداع وثقل بدن

ودرین تپ قشعریره نمایان باشد وحرارت مثل حرارت حمام بود وعرق نمی آید اکثر روز بحران
واین تپ صبیان را وکسانی را که پر گوشت باشند ودر ایام بهار بیشتر عارض شود علاج
فصد باسلیق یا اکحل زنند بعده شیره عناب شیره تخم کاهو در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند یا عناب آلوبخارا شاهتره در عرق عنب الثعلب خیسانیده صاف کرده
شربت بنفشه حل کرده بنوشند غذا آشجو وشله بی روغن واگر ضعیف قوی بود
قلیه بی روغن **غب خالص دائره** علامت آن تشنگی وصداع وبیخوابی
وکرب وخشکی لبها وخشکی زبان وتلخی دهن وسرعت نبض وغثیان وناریت بول ونرمی
شکم وقشعریره ولرزه وفرود آمدن تپ با عرق بسیار وسبب لرزه آنست که چون صفرا
از ستواقد عفونت متحرک شده بر اعصاب وعضلات ولحوم حساسه میگذرد وبسبب حدت ولذع
آن ایذا پدید می آید وبرای دفع آن قوت دافعه هر جزو بدن حرکت می کند وبالضرور
لرزه پدید آید وشیخ الرئیس گوید که لرزه حمی بلغمی بسبب لزوجت بلغم شدید است زیراکه
قوت دافعه بی حرکت قوی آنرا دفع کردن نمی تواند وجالینوس بخلاف آن گوید که لرزه
حمی صفراوی بسبب لذع وحدتش غالب است وباعث احساس سردی در حمی آنست
که چون حرارت غریزی از خوف موذی بطرف باطن بدن میگریزد وبس بر ظاهر بدن برودت قلیل
غلبه میکند در وجود مواد بارد بر وکثیر غلبه می سازد وبسبب گریختن حرارت غریزی
سوی باطن وتاثر برودت ماده **علاج** در ابتدا ادویه مدره مثل تخم خیارین
وتخم کاسنی وشربت بزوری ندهند زیراکه درو تحریک است ونیز چون استعمال کنند
ماده رقیقه اخراج یابد ماده باقیه غلیظ القوام بدیر نضج پذیرد واین امر باعث
اطالت مدت مرض میگردد وپس باید که تا روز چهارم شیره مغز تخم تربز شیره مغز کدوی
شیرین در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند بعده گل نیلوفر عنب الثعلب
زرشک شب در عرق گاوزبان تر دارند صباح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند وبروز مسهل گل بنفشه گلسرخ آلوبخارا تمر هندی
شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام شیرین اضافه نموده مسهل دهند
واگر سرفه باشد زرشک وتمر هندی داخل نکنند وبروز تبرید آمله مربی شسته
بورق نقره پیچیده اول بخورند بالائش لعاب اسپغول مسلم لعاب بهیدانه

شیرۂ مغز تخم کدو شیرین در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند و
بوشیدہ نمانند کہ استعمال لعابیات بعد مسہل ازین باعث نمودہ می آید کہ بقیہ بازلاق دفع شود
و تسکین حرارت ہم متصور است و روز دہم کہ روز راحت افتد باز مسہل دہند و بروز تبرید تبرید
مذکور بعمل آرند و باز بروز دوازدہم کہ یوم راحت است بدستور مسہل دہند و بداخل کردن
سنا مکی بروغن بادام چرب کردہ ہلیلہ و تربد و غاریقون اگر ضرورت بود و در مسہل سوم اجازت
است و اگر بعد تنقیہ حمی مفارقت نکند آب کاسنی سبز مروق با شربت نیلوفر و شربت بزوری
و خاکشی استعمال کنند و اگر خواہند قرص طباشیر ملین شربت نیلوفر آمیختہ اول
بلیسند بالایش شربت بزوری در آب کاسنی سبز مروق حل کردہ بنوشند غذا آش جو
یا شلہ یا دال خشکہ و پوشیدہ نمانند کہ استعمال ماء الفواکہ تا روز ہفتم نیز جائز نیست
غب لازم علامت و علاج آن مثل غب دائرہ باشد **حمی محرقہ** علامت آن
کرب و تشنگی و سوزش و اضطراب دل و صداع و ہذیان و خفہ و رفتن چشم مع باقے
علامات غب خالص **علاج** مثل غب خالص کنند لیکن اگر قوی تر باشد و خیار ببوئند
و کافور بقدر یک سرخ در شربت نیلوفر حل کردہ بلیسند **غب غیر خالص**
در اکثر اوقات تا شش ماہ کشد علامت آن زیادہ نوبت بر دوازدہ ساعت **علاج**
تا سہ روز شیرۂ مغز تخم کدو شیرۂ عناب در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت نیلوفر
حل کردہ بنوشند بعدہ گل نیلوفر گاؤزبان اصل السوس مقشر نیمکوفتہ عناب زرشک
در عرق گاؤزبان خیسانیدہ شربت بنفشہ حل کردہ بنوشند بروز مسہل گل بنفشہ تخم خیارین
نیمکوفتہ پرسیاوشان مویز منقی مغز فلوس شیر خشت گلقند آفتابی روغن بادام
شیرین اضافہ کردہ مسہل دہند بروز تبرید لعاب اسپغول مسلم لعاب ریشۂ خطمی
در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند غذا خشکہ بے روغن
با دال مونگ **حمی بلغمی** دائرہ علامت آن شروع بناقص صادق البرد نماید و تا دیر برد
او ثابت باشد و کمی تشنگی و صغر نبض و بقی برآمدن بلغم و تہبج و سفیدی روی و کثرت بزاق
و سفیدی و رقت قارورہ **علاج** سہ روز شیرۂ گل گاؤزبان شیرۂ عناب
در عرق عنب الثعلب برآوردہ شربت بنفشہ حل کردہ بنوشند تا تلطفیہ عفونت شود
کہ باعث حمی ست و استعمال اشیاء حادثہ نمایند کہ موجب مضرت است بلکہ در نسخہ منضج نیز قور

ادویهٔ بارده استعمال کنند و بعد نضج ماده بروز هشتم مسهل دهند و بعد از تنقیه قرص غافث
در شربت گاوزبان سوده اول بلیسند بالایش شربت بزوری در آب کاسنی سبز مروق
حل کرده بنوشند یا استعمال خاکشی فرمایند که بسیار نافع است و طریقش آنست که خاکشی
یک توله را در عرقیات یک جوش داده شربت مناسب حل کرده بنوشند و روز دوم یک جوش
افزایند یعنی دو جوش داده بنوشند و بهمین طریق تا یکهفته یک یک جوش
افزوده باشند چون بهفت جوش رسد یک یک جوش کم نموده باشند
و اگر سرفه باشد یا لعوق سپستان دهند و اگر صداع بود استعمال خاکشی جائز نیست
و اگر بضرورت کنند اول کتیرا در شربت بنفشه سوده بلیسند و بالایش مطبوخ خاکشی
بنوشند حمی لثقه علامات آن موافق علامات دائره است مگر آنکه با این تپ ناقص
نیز و عرق نمی باشد مگر وقتیکه بالکل مفارقت کند و مشابه می باشد بدق و فرق
آنست که لثقه بعد از تناول غذا قوی نمی شود علاج آن مثل علاج نائبه کنند
حمی ربع دائره علامت آن ابتدا از ناقص و برودتی و صلابت و صغر نبض
و بطوء آن و چون گرم بود حرارت آن زیاده از حرارت مواظبه باشد و کمتر از غب
و نیز دلالت میکند برین تپ مزاج بارد و یابس و تدبیر مقدم از تناول عدس و بادنجان
و اشیای مولد سودا و این علامت وقتی بود که سودا سودای باشد و اگر
از احتراق بلغم بود علامت آن حدوث حمی بعد از مواظبه و لثقه و کمی و سرعت
نبض و دیگر علامات بلغم و اگر از احتراق خون بود بعد از مطبقه پیدا شود و اگر از احتراق
صفرا بود بعد از غب حادث گردد علاج اگر از سودای دموی بود فصد باسلیق
از جانب راست زنند و اگر از سودای بلغمی بود منضج و مسهل بلغم دهند و اگر
از سودای صفراوی بود تنقیه آن سازند و اگر از سودای سودای بود تنقیه
سودا سازند بطریقیکه بارها ذکر یافت و بعد تنقیه کاسنی چکیده با قرص غافث دهند
ربع لازم علاجش مثل علاج ربع دائره کنند حمیات مرکبه و ترکیب یا بر سبیل
مداخلت بود یعنی یک تپ هنوز زائل نشده باشد که دیگر می آید یا بر سبیل مبادله بود یعنی
یکی بعد دیگرے شروع شده قائم مقام اول شود یا بر سبیل مشارکت که اتفاقی هر دو یکے
باشد و ترکیب بیشمار است آنچه نام معین دارد شطر الغب و غب غیر خالص

شطر الغب تپی باشد مرکب از صفرا و بلغم و باین طریق که هر دو خلط باهم تمیز باشند و
ترکیب این بچهار قسم است یکے آنکه هر دو دائر باشند دوم آنکه هر دو لازم سوم آنکه
صفراوی دائر و بلغمی لازم بود چهارم آنکه بالعکس قسم سوم بود علامت آن امتزاج
علامات صفرا و بلغم و گاه علامات صفرا غالب باشند و گاه علامات بلغم و درین تپ
اعتقاد بر دو نوبت نکنند بلکه اعتماد بر علامات و اعراض نمایند و در روز نوبت صفرا نبض
سریع و قلق و اضطراب و تشنگی و تلخی دهن و ناقص و برد کمتر بود و در نوبت بلغم
ناقص شدید باشد و باقے علامات بلغم گواهی دهد و فرق درین تپ و غب خالص
آن است که در غب خالص فرق درمیان نوبت صفرا و بلغم بود و بسبب شدت
امتزاج هر دو این تپ تا دیر باقے ماند زیرا که صفرا مستفرغ شود و بلغم لزج بماند
علاج همچو در غب غیر خالص گذشت بعمل آرند فائده در بیان بقیه
اقسام حمے خمس و سدس و سبع از مواد غلیظه متولد شود
علاجش مثل ربع کنند حمیات مختلفه تپی باشد که او دران محفوظ نبود
اگر از سوء تدبیر در اکل و شرب بود اصلاح تدبیر کنند و پوشیده نماند که چون که سوء
تدبیر اکل و شرب اخلاط ردیه پیدا میکند ازین باعث حمیات مختلفه از و ظهور می یابند
زیرا که حمے موافق هر خلط دور خواهد نمود پس بالضرور اختلاف در دور حادث خواهد شد
و اگر از احتراق اخلاط بود تطفیه و استفراغ آن کنند بطریقے که بارها ذکر یافت
حمے الفقیالوس تپے باشد که دران ظاهر بدن گرم باشد و باطنش
سرد برای آنکه ماده این بلغم زجاجے ست پس وقتیکه بعضے اجزاء بلغم
متعفن شوند و بعض بحالت اصلے مانند پس هرگاه از اجزاے متعفنه بخارات
بظاهر بدن میل خواهد ساخت پس ظاهر بدن بالضرور گرم خواهد شد و چونکه حرارت
عفونت اجزاء غیر متعفنه بلغم را در باطن بدن از اعضاء مالوفه ماده بسوی
اعضاء غیر مالوفه منتشر خواهد نمود پس بسبب برودت ماده اعضاء غیر مالوفه
احساس برودت خواهد ساخت و بالضرور علیل در باطن خود سردی دریافت خواهد کرد
علاج مثل علاج حمی بلغمے کنند حمی لیفوریا تپے باشد که دران ظاهر بدن سرد و
باطن گرم بود پس اگر از صفرای غلیظ بود و سبب حرارت و برودت چنین ست که طبیعت و روح تمامه برای دفع نمودگی

بباطن میل خواهد کرد وظاهر بدن سرد خواهد ماند و در باطن بدن ظاهر است که حرارت صورت
خواهد بست واگر از بلغم غلیظ بود سبب برودت وحرارت چنین خواهد بود که طبیعت وروح بسبب
آنکه موذی قوی نیست من وجه میل بباطن خواهد کرد پس بالضرور برودت قلیل بر ظاهر بدن
ظاهر خواهد شد وهرگاه بخارات ضعیف الحرارت قلیل المقدار از بلغم غلیظ جدا شده بجلد بدن
خواهد رسید پس بباعث برودت جلد بخارات سرد شده ظهور برودت بر ظاهر بدن
خواهد کرد و برودت غلبه خواهد نمود و بسبب عفونت ماده ومیل طبیعت وروح در باطن
حرارت جمع خواهد آمد **علاج** اگر از صفرا بود علاج مثل علاج حمی صفراوی کنند واگر از بلغم بود
علاج مثل حمی بلغمی **حمی حصبه وجدری** بیان آن مفصلاً در کلیات در بحث امراض
اطفال گذشت **حمی غشی** یعنی تپی که بیهوشی آرد واو دو نوع است یکی آنکه از بلغم
خام افتد واین چنان باشد که بلغم خام در بدن افزون شود وعفن گردد وتپ آرد وچون
تپ آید ماده حرکت کند وقدری از آن بقلب وحوالی آن ریزد پس بالضرورت قوت
مقهور شود وغشی افتد وباشد که بسبب ضعف فم معده غشی رونماید وتپهای بلغمی
از ضعف معده کمتر خالی باشد علامت آن تهیج روی ودوره تپ موافق دوره تپ
بلغمی ودوم آنکه از صفرا بود وآنچنان باشد که صفرا رقیق شود وعفن گردد ومیل بسمیت نماید
وعند الحرکت ماده از حرارت تپ قدری از آن بدل ریزد وغشی آرد وعلامت آن
آنست که بدن روز بروز لاغر شود وتپ موافق غب دائره دوره کند **علاج** بوقت
غشی آنچه در بحث غشی گذشت بعمل آرند بعده اگر از بلغم بود آنچه در حمی بلغمی
گذشت بعلاج آن پردازند واگر از صفرا بود علاج آن مثل علاج حمی صفراوی محرقه
کنند **حمی وبائی** که بسبب تعفن وفساد هوا عارض شود وکسیکه کثیر الجماع وضعیف القوی
وواسع المسام وممتلی از اخلاط بود استعداد این حمی بسیار دارد وعلامت آن
تپ حاده ظاهر گردد وغشی وخروج مواد ردیه درقی وکرب وتشنگی وتواتر نفس **علاج** اگر بدن
ممتلی بود تنقیه بدن کنند وخانه را از عطریات بارده مانند گلاب وکافور وغیره معطر سازند
وتعدیل هوا نمایند ونوشیدن سرکه استعمال مبردات مفید بود قسم دوم در علامات

ومعالجات اورام وبثور ولدغ حیوانات وغیره

بدانکه اورام وبثور زیادتی غیر طبعی است که بسبب انصباب ماده فضله متمدده در اعضا

ظاهر شود بوجهی که در فعل ضرر رساند و الم پیدا کند و اورام بزرگ پیدا شود و بثورات خرد
فلغمونی ورمی ست که از مادهٔ خون عارض شود **علاج** فصد زنند و حضض مکی صندل
سرخ گل ارمنی اقاقیا در آب کشنیز سبز سائیده ضماد سازند و اگر مادهٔ او از دفع اعضاء
رئیسه باشد و درد هم بشدت باشد آنوقت ضماد بر نفس ورم ننمایند تا که ماده را سوی اعضای
رئیسه ردع نماید بلکه چنین وقت بالاتر از محل ورم ضماد کنند تا ماده که از شدت وجع جذب میشود
از آمدن ندهد و ردع نموده باشد و پوشیده نماند که در زمان ابتداء ادویه رادع
مثل صندلین فوفل گل ارمنی آرد جو عنب الثعلب استعمال کنند تا که مادهٔ دیگر را
آمدن ندهد و نیز مادهٔ مستحصله را ردع نماید و در تزاید با دویه رادع ادویهٔ محلله مرخیه چون
آرد باقلا خطمی و خبازی و بنفشه و بابونه آمیزند تا که ماده مستحصله تحلیل پذیرد و مادهٔ دیگر جمع نیاید
و در زمانه انتها با دویه رادع ادویه محلله بالمناصفه آمیزند برای آنکه درین وقت بادویه رادعه
بسبب نبودن وجع ماده بسوی محل ورم چندان ضرورت نیست و در انحطاط فقط ادویه
محلله مثل اکلیل الملک بابونه تخم کتان حضض مکی استعمال کنند تا ماده را تحلیل کنند
و اگر ماده تحلیل نه پذیرد چیزهای پزنده چون تخم کنوچه و تخم کتان و انجیر ضماد نمایند تا پخته شود
پس اگر از خود بشگافد فبها و گرنه ادویه منفجره یعنی شگافنده چون سرگین کبوتر و غیره بر آن
نهند یا با آهن بشگافند و باید که در زمانهٔ ابتداء برای تسکین لعاب اسپغول مسلم صندل سفید
سائیده شیره عناب در عرق شاهتره بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
و اگر حاجت افتد گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس مقشر نیمکوفته عناب در عرق شاهتره
خیسانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند روز مسهل اجزاء مسهل بیفزایند
و روز تبرید لعاب بهیدانه شیرهٔ تخم خیارین در عرق گاوزبان بر آورده شربت بنفشه
حل کرده اسپغول مسلم پاشیده بنوشند و چسپانیدن زلو بر نفس ورم یا قریب آن
بسیار نافع اگرچه زمانه ابتدا بود **طاعون** ورمی است که اکثر در ایام وبا پدید آید
و با سوزش شدید باشد و رنگش سرخ یا زرد یا سیاه یا سبز باشد
علاج تقویت دل و دماغ کنند و گرداگرد ورم صندل سرخ حضض مکی
در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و بر نفس ورم شرط زنند و
با آب گرم بشویند و بعده اگر حاجت فصد بود فصد زنند **سرطان** ورم سوداویست

که از احتراق صفرا یا بلغم که با و قدری صفرا آمیخته باشد حاصل شود و علامتش آنست که چون ظاهر شود
مانند بادام بود یا جوز و ازو بعده زیاده شود و مانند پایهای سرطان رگهای سرخ و سبز
گرد او پدید آید **علاج** فصد باسلیق یا اکحل زنند و مسهل سودا دهند و در ابتدا او برادعات
ضماد کنند و وقتیکه متقرح شود کمیله در روغن کنجد سوخته استعمال کنند **عرق**
مدنی بفارسی رشته گویند **علاج** فصد زنند و تنقیه سودا کنند و صبر در آب کشنیز
سبز سائیده ضماد کنند و نیز صبر را روز اول نیم درم در آب کاسنی خیسانیده و قند سفید
آمیخته بنوشند و روز دوم یک درم و روز سوم یک و نیم درم و چون رشته سر برآرد
بر قطع اسرب بپیچند تا تمام بیرون آید و احتیاط نمایند که گسسته نشود و اگر بگسلد
در طول بشگافند تا ماده فاسد تمام بر آید و اگر در ابتدا از ظهور رشته براسپ
قدری گرفته بقند سیاه آمیخته بخورند ظهور رشته نشود ان شاء الله العزیز
جذام علتی است که هیئت اعضا را فاسد سازد و پهن شدن بینی و گرفتن آواز از خاصه
اوست **علاج** فصد اکحلین زنند و رگ پس گوش بگشایند و خون وافر گیرند و در خریف
و ربیع مسهل قوی بدهند و در هر ماه بطرف تلیین طبیعت و اخراج مواد متوجه باشند مسهل
معتدل و هر صبح ریاضت معتدل بکار برند و از جمیع مخللات رطوبت غریزی احتراز نمایند
و باید که چون از ریاضت فارغ شوند روغن گل بر بدن مالند و دماغ را به غرغره و سعوطها نیز
پاک نمایند و برای ترطیب و تبرید روغن کدو و شیر زنان و امثال آن در بینی چکانند
و بعد از تنقیه ماء الجبن و چوب چینی استعمال کنند و حمام درین مرض بعد از تنقیه بغایت
نافع است و علامت این مرض آنست که سوس از بدن صاحب این علت جدا شدن
آغاز نماید و بعد استفراغ اگر قوی احتمال کنند دادن شوربای افعی
و گوشت او بسیار مفید است و باید که چهار انگشت یا یک وجب از طرف سر و همین قدر
از طرف پائین دور نمایند بعد از ان همراه شبت و ملح پخته بکار برند
و افعی زنده را بگیرند و قطع قطع کنند و در سبوچه گلی اندازند و در سبوچه سوراخ
کنند و بطریق معروف عرق از ان گیرند بعده در عرق مذکور نخود تر کنند و وقتیکه عرق
خشک شود آن نخودها را نیز دهند باین طریقه که روز اول سه ماشه و یک یک ماشه
افزوده باشند و شیر بز هر روز تازه بگیرند و تازه بتازه به مجند دم دهند لیکن سخنیه

سہ روزہ بدہند بعد سہ روز از دادن نخود شیر را استعمال نمایند **جرب** عبارت ست
از ظہور خرد کہ با خارش باشند و آن دو نوع ست یکی جرب یابس دوم جرب رطب **علاج**
اگر از زیادتی خون بود فصد باسلیق زنند و اگر حاجت افتد منضج و مسہل حسب مادہ
دہند و این دوا بر بدن بمالند **صفت** توتیای سبز شش ماشہ رال پنج ماشہ گندھک
ہفت ماشہ سیماب شش ماشہ شنگرف پنج ماشہ ہمہ را سائیدہ در روغن زرد کہ آن را
یکصد و یک مرتبہ در آب شستہ باشند مخلوط نمودہ بر بدن بمالند **حکہ** یعنی خارش **علاج**
سیر کہ در روغن گل بہم آمیختہ بر بدن مالند یا عرق لیمون کاغذی بروغن چنبیلی آمیختہ بمالند
تو یا کہ بہندی آنزاد ادگویند و آن خشونتی است کہ با خارش پدید آید **علاج** اگر نو پیدا است
و در گوشت سرایت نکردہ حضض بسرکہ یا ہلیلہ بسرکہ سودہ طلا کنند و اگر سرایت در گوشت
کردہ سیر یعنی لہسن را در سرکہ سائیدہ بر وضماد کنند و بعد سہ ساعت عضو را پاک
کنند و اگر سرایت در گوشت تا نہایت کردہ باشد اول بمسہل و فصد تنقیہ سودا کنند
بعدہ بر نفس تو باز لوچسپانند و پس از ان گل سرخ حضض مکی در آب عنب الثعلب
سبز سائیدہ چند مرتبہ ضماد کنند تا کہ عود نکند **برص** سفیدی است غلیظ کہ بر ظاہر بدن
ظہور یابد **علاج** تنقیہ بلغم کنند و کلکلانج استعمال سازند و شب یمانی فوفل شیطرج
در دو ہو شراب سائیدہ طلا کنند **بہق ابیض** سفیدے رقیق است کہ بر ظاہر
بدن پیدا شود **علاج آن** موافق علاج برص کنند و تخم ترب در سرکہ
سائیدہ طلا کردن بغایت مفید است **بہق اسود** و آن سیاہے رقیق است کہ بر
جلد پیدا شود **علاج** اول تنقیہ سودا کنند بعد خربق سیاہ در سرکہ سائیدہ
طلا سازند **کلف** فرق در کلف و بہق سیاہ آنست کہ کلف صاف میباشد و بہق سیاہ
ذی خشونت **علاج** پوست انار ترش و پوست ترنج ہر دو را در سرکہ انگوری
سائیدہ طلا کنند **صبح** کہ کلف را ببرد و رنگ جلد بحالت اصلی آرد **صفت آن**
اندر جو برنج خام حسن یوسف صندل سرخ صندل سفید تخم باقلا صدف مروارید پوست
انار ترش پوست ترنج مغز تخم لیمون کاغذی مساوی الوزن گرفتہ کوفتہ بیختہ
نگاہدارند بوقت شب در سرکہ انگوری آمیختہ طلا کنند بوقت صبح از آب کہ دران
برگ نیب جوشانیدہ باشند بشویند پس صدف مروارید در گلاب سودہ طلا کنند

بعد یک دو ساعت بشویند و زعفران در گلاب سوده کنند و بعد یک ساعت بشویند
لدغ عقرب چونه و نوشادر هر یک یک توله بآب تر نموده در وست بوجه احسن بمالند
و ببویند که فی الفور نفع دهد و خوردن شیرهٔ چرچیته نیز مفید است **گزیدن افعی** جرکنجیه
حقنه بخورند و تریاق فاروقی بدهند **گزیدن سگ دیوانه** بر زخم شرط زنند و ماده را
مستفرغ سازند و تا یک مدت زخم را به شدن ندهند تا که استفراغ ماده کما حقه شود
و بانات سلطانی رنگ سرخ را از مقراض ریزه ریزه کنند و بگلاب و قند آمیخته بخوردن
دهند و کچله در شیر آک تر کرده خشک سازند و هر روز از ان بقدر یک برنج گرفته در برگ تنبول
داشته خورده باشند **سقطه و ضربه** اگر بی ورم و تپ بود گل ارمنی در سفیدی
بیضه سوده طلا کنند و اگر با ورم و تپ بود فصد زنند و حجامت مع الشرط بکار برند بعده
گل سرخ گل ارمنی زردچوب و در آب عنب الثعلب سبز سائیده طلا کنند و بر عضو
رئیس که افتد تقویت آن مع امالهٔ ماده فرمایند و برای تسکین وجع گل ارمنی صبر آرد جو
در گلاب و روغن گل سائیده ضماد کنند و علاج تازیانه زده و چوب خورده چنین کنند
که انبه هلدی میده چوب ساجی کهار و در سفیدی بیضهٔ مرغ سائیده ضماد کنند
فائده در علاج زهر خورده علاج همه زهرها چنین است که با شیر و روغن گاؤ
قی کنانیده معده را پاک سازند بعده قدری تریاق فاروقی بخورند **علاج افیون
خورده** تخم ترب تخم شبت عسل خالص نمک هندی در آب جوشانیده قی کنند
تا معده پاک شود پس حلتیت سه ماشه در شهد سفید سوده بلیسند و مغز پنبه دانه نیمکوفته
و عسل خالص در آب جوشانیده بنوشند که مفید است و جند بیدستر در شهد سفید سوده هم مفید
قسم سوم در نسخه های مرکبه مستعمله ضروریه که ذکر بعضی آنها در معالجات آمده لیکن نسخه ها
در آنجا تحریر نیافت و بعضی که ذکر آنها در کتاب نیامده الا باستعمال آنها حاجت می افتد لهٰذا نقل معمولی
از جناب حکیم محمد اکمل خانصاحب مرحوم اقسام صداع و امراض چشم را نافع **صفت**
هلیله کابلی هلیله زرد هلیله سیاه آمله گل سرخ اسطوخودوس از هر یک دو درم
کشنیز مقشر ده درم ترنجبین خراسانی هشت درم روغن بادام بقدر حاجت عسل دو وزن
به دستور معروف تیار سازند و در فصل حار و مزاج حار عوض شهد نبات کنند شربت از دو مثقال

تا شش مثقال اطریفل کشنیزی درد سر وچشم وگوش را که از بخارات حادث شود
ببرد وتقویت معده کند وبواسیر را نافع صفت پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه آمله مقشر پوست هلیله کشنیز خشک مقشر مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته
بروغن بادام چرب نموده بسه چند عسل تیار سازند وبعضی برابر مجموع ادویه کشنیز
میگیرند واگر کشنیز داخل نکنند بعینه نسخهٔ اطریفل صغیر است شربت از دو مثقال
تا شش مثقال وبعد دو ماه استعمال کنند اطریفل زمانی جهة اقسام مالیخولیا
خصوصا مراقی نافع ومداومت او جهة قطع نزله مجرب وقوت او تا دو سال باقی ماند
شربت برای اسهال از چهار مثقال تا شش مثقال وعند المداومت از یک مثقال
تا دو مثقال وبجمیع امزجه موافق صفت پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
گل بنفشه محموده هریک ده مثقال تربد سفید مجوف خراشیده کشنیز خشک هریک بست مثقال
پوست بلیله آمله گل سرخ طباشیر گل نیلوفر هریک پنج مثقال صندل سفید کتیرا
هریک سه مثقال روغن بادام شیرین سه مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن چرب
نموده عناب صد عدد سپستان صد عدد گل بنفشه ده مثقال جوش داده صاف کرده با یک ونیم وزن
شیرهٔ هلیله مربی ویک وزن عسل کف گرفته بقوام آرند انوشدارو ساده
تقویت معده وباه واعضای رئیسه کند شربت از یک مثقال تا سه مثقال
صفت گلسرخ شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطگی اسارون
سنبل الطیب از هریک سه درم قاقله صغار قاقله کبار کبابه سه جوزبوا خرفه
زعفران زرنب هریک دو درم آمله مقشر یک رطل قند سفید وعسل بالمناصفه
صد وهشتاد مثقال آمله را در شیر خیسانیده یک شبانه روز رها کنند پس شسته
در سه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود از غربال بیرون کنند ویا قند وعسل بقوام
آرند وادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند انوشدارو لولوی
مروارید ناسفته بسد یشب سعد کوفی اذخر زعفران از هریک دو مثقال عود خام ابریشم
مقرض شیرهٔ ساذج هندی سنبل الطیب گل ارمنی از هریک سه مثقال عنبر اشهب
شیرهٔ آمله سه مثقال قند سفید سه وزن ادویه معجون سازند بخور جهة ساقط گردان
دانه های بواسیر صفت گوگرد بلادر اصل السوس بیخ کبر مکرر العمل آرند

ایضاً قدری زرنیخ سرخ بلادر را اجزای مساوی گرفته اقراص کنند و تبخیر سازند
بنادق البزور برای تصحیح مجاری بول نافع صفت مغز تخم کدوی شیرین دو درم
تخم مغز تخم خربزه ستانزده درم خرفه تخم خیارین پنجدرم بزرالبنج سفید خرفه مقشر هریک دو درم
تخم خطمی کتیرا نشاسته رب السوس تخم خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس هریک دو درم کوفته
بیخته بنادق سازند جوارش شهریاران برودت جگر و معده و قولنج و عسر البول را
نافع صفت قرنفل خرفه دارچینی سلیخه سنبل الطیب جوزبوا دانه الایچی خرد مصطگی
دانه الایچی کلان حب بلسان زعفران از هریک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد سفید
مجوف حب النیل از هریک هشت درم قند سفید بوزن برابر ادویه کوفته بیخته بعسل بسرشند
شربت چهار مثقال تا هفت مثقال با آب گرم دهند جوارش اترج معده را قوت
دهد و اشتهای طعام آرد صفت پوست اترج خشک سه درم قرنفل
جوزبوا دارفلفل خرفه قاقله خولنجان زنجبیل از هریک یکدرم مشک دو دانگ کوفته بیخته
بعسل بسرشند جوارش عود ساده عود هندی پنج درم پوست اترج
مصطگی از هریک یکدرم نبات سفید یک من نبات را بقوام آورده ادویه بآن بسرشند
جوارش عود شیرین عود هندی دارچینی جوزبوا خرفه قاقله صغار
قرنفل خولنجان دارفلفل از هریک پنجدرم اسارون زعفران از هریک دو درم نبات
نصف رطل مشک نصف مثقال عسل مصفا غیر از نبات سه وزن ادویه بدستور معروف
جوارش سازند جوارش عود حامض نافع برودت معده که هرگاه دهن
تلخ و تشنگی بود بکار آید صفت عود هندی خام ده درم سنبل الطیب قاقله صغار
زعفران پوست اترج قرنفل دارچینی بادرنجبویه مصطگی طباشیر سفید از هریک درم
آب سیب ترش پنجاه مثقال گلاب شصت مثقال آب لیمون نود مثقال قند سفید
عسل خالص از هریک هفتاد مثقال بدستور تیار سازند شربت از یک مثقال
تا دو مثقال جوارش انارین تقویت معده کند و اشتها آرد
صفت آب انار شیرین آب انار ترش قند سفید هریک یک آثار
آب نعناع سبز گلاب هریک هفت درم سنبل الطیب مصطگی هریک دو درم دانه
الایچی کلان پوست ترنج هریک چهار ماشه پوست بیرون پسته یکدرم الایچی خرد

سه ماشه بدستور تیار سازند جوارش جالینوس مقوی معده وهاضم طعام
دافع نفخ ومقوی امعا وجگر وسیاهی مو نگاهدارد وسودا را نافع وگرده را گرم کند وخلط
خام را از مفاصل دور سازد وروشنی چشم وعقل وباه بیفزاید وریاح بواسیر را نافع
ورنگ صاف کند وفربهی بدن آرد ومحتاج به پرهیز نیست صفت سنبل الطیب قرنفل
قاقله دارچینی خولنجان زنجبیل زعفران فلفل سفید دارفلفل قسط بحری سعد عود بلسان حب بلسان
حب الآس اسارون قصب الذریره هریکی یک جزو مصطگی پنج جزو شکر هموزن
ادویه عسل دوچند ادویه معجون سازند وهشت روز نگاه دارند وهر قدر کهنه شود بهتر
جوارش کمونی کمون کرمانی به سرکه بریان بیست درم فلفل سیاه شش درم پودینه ده منی
یکدرم با سه چندان عسل مصفی بقوام آورده سرشند شربتی از چهار درم تا شش درم
بعد یک هفته استعمال کنند وبعضی هفت درم پودینه باغی درین جوارش زیاده کنند
جوارش مصطگی سردی معده وجگر را نافع وآب رفتن از باز دارد صفت
مصطگی سه مثقال کوفته در یک من قند سفید وسی درم گلاب بقوام آرند
وبر سودی سنگ که از روغن بادام چرب نموده باشند بریزند جوارش ملکی
مقوی باه صفت مشک یک ونیم دانگ قاقله کبار هریک یک مثقال قرنفل جوز الطیب
بسباسه لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطگی عود هندی زعفران از هریک
سه درم [illegible] سه مثقال قند وگلاب هریک ده مثقال قند را در گلاب حل کنند وعسل
بقدر کفایت بر سر آن ریزند وبر آتش نهند تا نزدیک انعقاد آید فرود آرند وادویه
کوفته بیخته بران افشانند وبکفچه زنند تا نیک سرشته شود شربت یک مثقال
جلنجبین گل سرخ از سبزی وغیره پاک کرده خوب بمالند ویک روز بگذارند که رطوبت
جذب شود پس برای هریک من دو من قند یا شکر سفید اندازند وبمالند تا سه روز
وهر روز صبح وشام برهم زده باشند پس در آفتاب بگذارند تا چهل روز واگر عسلی خواهند بجای
شکر عسل اندازند جلنجبین سیوتی برای نقصان حار وتقویت قلب مفید صفت
گل سیوتی صد عدد وقند سفید صد درم بدستور معروف طیار ساخته بگلاب یا شبنم
در سایه نگاهدارند جلنجبین چاندنی ورق گل چاندنی صد عدد وقند
سفید صد درم بدستور طیار ساخته بگلاب یا شبنم در مهتاب دارند حب بواسیر رسوت مغز تخم بکاین

مساوی در آب ترب سائیده حب بندند مقدار نخود و شربت یک حب صبح و یک شام
حب هلیله هلیله سیاه هلیله زرد هلیله کابلی پوست هلیله گل سرخ از هر یک چار ماشه
سنا مکی هشت ماشه بدستور معروف حب سازند شربت یکدرم حب شبیار
مسهل اخلاط ثلثه وجهه ثقل و جمیع امراض اذن و حمیات کهنه و اورام طحال و کبد و معده نافع
صفت ایارج فیقرا بست و چهار درم هلیله سیاه پوست هلیله زرد هر یک شش درم
گل سرخ چهار درم مصطگی انیسون عصاره غافث هر یک دو درم کوفته بیخته
در آب حب بندند و در سایه خشک کنند شربت از یک درم تا دو درم پیش از خواب
حب برای قبض دائمی و کسی که از مسهل کراهت کند صفت حب نقل
دو ماشه بادیان انیسون هر یک سه ماشه گل بنفشه ۶ ماشه پوست هلیله زرد
کشمش هر یک یک توله سنا مکی ترنجبین گلقند آفتابی هر یک دو توله بدستور
حب بندند جهت اسهال دو توله و برای قبض دائمی ۹ ماشه حب سرخ
برای رمد و تحلیل مواد چشم مفید و اولی آنست که در آخر رمد استعمال کنند
و در ابتدا نیز فائده عظیم می بخشد صفت گیرو چهار دام افیون یکدام زنجبیل صمغ عربی
هر یک ربع دام همه را کوفته بیخته اگر ورم باشد با آب گشنیز سبز و برای امواد که نازل
بطرف چشم شود در آب کوکنار حب بندند بوقت حاجت بر چشم طلا کنند حب ڈبه
توتیای سبز بریان سهاگه نیم بریان هر یک یک جزو هر دو را در آب شیر سنبل کرده
بقدر دانه باجره یا بیشتر از آن حب بندند وقت حاجت یک حب یا دو
سه حب در شیر مادرش بدهند حب جدوار تالیف حکیم علوی خان
مرحوم که قائم مقام افیون است سقوی یا صفت افیون گاؤزوی پنج توله
عشر وزن آن زعفران و خمس وزن آن جدوار کوفته در میان نارجیل [illegible]
پر کرده در خمیر گرفته در پانزده آثار شیر گاؤ بجوشانند تا تمام شیر بجذب سوخته شود
بعد از آن بهمین دستور در روغن گاؤ پزند که روغن بالای آن برسد
تا که خمیر سرخ شود بجوشانند پس بر آورده خمیر را دور ساخته پوست
دور کنند و نارجیل را مع اجزای اندرونی خوب بسایند تا چون مرهم شود و گر نارجیل
علیحده اول در هاون دسته بکوبند آسان بکوفتن آید بعد از آن ازین مرهم حبهای [illegible] مثقال

بسباسه بهمن باد رنجبویه از هریک یک مثقال مغز بادام شیرین مغز چلغوزه تخم خرفه مقشر
از هریک نیم مثقال طباشیر سفید صمغ عربی کتیرا بذر البنج بیخ لفاح جوزبوا از هریک چهار دانگ
روغن بلسان نبات از هریک دو مثقال کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده همه را بگلاب
یکجا خوب بسایند تا نیکو مخلوط شود بقدر نخود حبها بندند و در ورق نقره پیچیده نگاهدارند شربت
از یک حب تا دو حب **حب الشفاء** زنجبیل یک جزو ریوند چینی دو جزو جوز ماثل سه جزو
جمله را کوفته بیخته باد و وزن ادویه عسل معجون کنند و نگاهدارند و بوقت حاجت بمقدار موٹھ
حبها بندند شربت از یک حب تا دو حب و این حب برای حفظ صحت و جوانی و علل
بارده نیکو دواست **حب که آنرا پنڈی گویند برای زنان بسیار مفید است**
صفت مغز نارجیل مغز بادام مغز پسته مکهانه خرما هریک نیم آثار مغز چلغوزه مغز
اخروٹ صمغ عربی مغز فندق زنجبیل هرکدام پاؤ آثار گل پسته گل دهاوه گل سپاری
موصلی سفید تج جوزبوا بسباسه تال مکهانه دارچینی مائیں خسه و سمندر سوکه خولنجان
ثعلب مصری قرنفل هرکدام نیم پاؤ میده گندم چهار آثار شکر روغن زرد
هریک ۵ آثار ادویه کوفته بیخته بطور معروف پنڈی سازند **حب برای ازاله**
اقسام تپ صفت دار فلفل مغز کرنجوه هریک یک توله زیره سفید برگ مغیلان هریک
۶ ماشه ادویه را کوفته بیخته مقدار نخود حب بندند تا ۳ روز یک حب بوقت صبح
و یک حب بوقت شام و یک بوقت ظهر دهند **حب برای تپ ربع** از تجربه جناب حکیم
احسن الله خانصاحب **صفت** برگ دهتوره پنج عدد برگ تنبول پنج عدد و فلفل سیاه پنج عدد
کوفته بیخته چهار برابر فلفل بندند یک صبح و یک شام بدهند ایضاً افیون خالص تخم دهتوره
هریک دو مثقال ریوند چینی گل سرخ هریک یک درهم زنجبیل گل ارمنی هریک ربع کم دو ماشه
زعفران [illegible] شیرخشت هفت ماشه ادویه را بکوبند و بیزند شیرخشت را در آب حل کرده ادویه
دران بسرشند و برابر نخود حب بندند شربت تا ۳ حب همراه آب نیم گرم قبل از نوبت
حلوای تخم مرغ زرده تخم مرغ بست عدد نبات سفید پنجاه مثقال نبات را در عرق
بیدمشک و عرق کیوڑه حل کرده بعد ازان زرده تخم مرغ را داخل کرده بپزند تا چون
حلوا شود دیس جوزبوا بسباسه از هریک یک مثقال زعفران مشک از هریک
دو دانگ داخل کرده پنج مثقال آنرا صبح و ۳ مثقال وقت شام بخورند

واگر مزاج سرد بود تا پنج مثقال میتوان داد بهر بیره بادام ده دانه تخم خشخاش چهار ماشه
مسکه و نبات هر یک دو توله بدستور مرتب سازند و اگر خواهند یکماشه زعفران اضافه
کنند **خمیره ابریشم** برای تقویت اعضای رئیسه مجرب است **صفت** پیله ابریشم
صد مثقال در عرق بید مشک و گلاب و آب آهن تاب و نقره تاب و طلا تاب از هر یک چهار آثار
بخیسانند و گاوزبان گیلانی گل گاوزبان هر یک ۵ مثقال گل بنفشه سنبل الطیب ابریشم
گل نیلوفر برگ تلسی بادرنجبویه هر یک ده مثقال در عرق گاوزبان عرق بید مشک هر یک چهار آثار
علیحده خیسانیده صبح بجوشانند و بعد هر دو نقوع را جمع نموده با نبات و قند بقوام آرند
و آب سیب و آب بهی و آب ناسپاتی و آب انار هر یک دو آثار مروارید سوده هفت
مثقال ورق طلا یکنیم مثقال ورق نقره مرجان از هر یک سه مثقال کهربا کشمش خرما
هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال عنبر اشهب یکتوله منبلوحین دو مثقال اضافه کرده
بدستور خمیره سازند **خمیره گاوزبان ساده** آب برگ گاوزبان گیلانی قند سفید
هر یک یکمن گلاب بست مثقال همه را بجوشانند و کف بردارند و بقوام خمیره آرند و اگر آب
گاوزبان تازه بهم نرسد گل گاوزبان را در گلاب تر کرده با شیره قند سفید بقوام آرند **خمیره
گاوزبان عنبری** برگ گاوزبان گل گاوزبان هر واحد چهار توله بادرنجبویه نیم پاو
گلاب عرق بید مشک هر یک نیم آثار مشک عنبر اشهب ورق نقره هر یک سه ماشه قند سفید یک آثار
بطریق معروف تیار سازند **خمیره بنفشه** گل بنفشه مصفی یک رطل و سه رطل قند سفید کوفته
هر دو را باهم کف مال کنند و در وقت مالیدن قدری گلاب بران پاشند تا نیکو مخلوط شود
پس تا سه روز در آفتاب گذارند و هر روز کف مال کرده باشند پس نگاه دارند شربت
تا ده درم **خمیره صندل** براده صندل ۲ مثقال در نیم آثار گلاب تر کرده
یک شبانه روز نگاه دارند پس از ان بجوشانند و شیره آن بگیرند و با یک من قند
خمیره سازند **خمیره خشخاش** کوکنار کلان با تخم صد عدد نیمکوب سازند و با دو
من آب باران بپزند و پالایند و نیم من قند سفید انداخته بقوام آرند و اگر قوام رقیق
دارند شربت گفته شود دوای که برای ریم بند کردن گوش بعد از انکه اخراج
با دویه دیگر کرده باشند مفید است **صفت** پوست بیضه مرغ خرمهره زرد مساوی گرفته
هر دو را سوخته در گوش دمند دوای که رعاف بند کند **صفت** پوست هلیله زرد

گل معصفر انار خام برابر سوده باآب سعوط کنند دوا انجیکه بهای سرفه معمول ومجرب مولف
صفت رب السوس سهاگه حب الآس کاکراسنگی مساوی الوزن گرفته در کوزهٔ گلی انداخته
سرش محکم بسته شب در تنور بنگاهدارند صبح برآورده سائیده تیار کنند وقت حاجت قدری
ازان دربرگ تنبول داشته بخورند دیاقوذا منع نزلات کند وسرفه خشک را مفید صفت
خشخاش سفید باپوست بست عدد تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خبازی بهیدانه شیرین
ازهریک پنج درم اصل السوس بست درم بزرقطونا ده درم مجموع را در شش رطل آب
باران تا دو شبانه روز بخیسانند پس تا آتش نرم بپزند تا مهرا شود چون آب به نیمه آید صاف کرده
یکمن قند را اضافه ساخته بقوام آرند دواء المسک حلو حار نافع است از برای
خفقان وفالج ولقوه وکزاز مقوی قلب است ومعده را از رطوبت پاک سازد
صفت زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا بسد ازهریک ده درم ابریشم مقرض
شش درم بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب سافج قرنفل قاقله ازهریک پنجدرم اشنه
دارفلفل زنجبیل ازهریک چهار درم مشک سه درم عسل یکمن همه ادویه را کوفته بیخته
بعسل مصفی بسرشند و دستور تیار سازند شربت نیم مثقال دواء المسک حامض
مقوی اعضای رئیسه و قوی صفت مروارید ناسفته نیمدرم گل گاوزبان گلسرخ
طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر کهربا شمعی بسد محرق ازهریک درم مشک دو دانگ
نبات سفید آب سیب ترش ازهریک بقدر بضرورت صاحب میزان الطبائع گفته که مزاج این
دوا مائل ببرودت در درجه دوم خشک است وترکیب احراق بسد آنست که آنرا بقدر
باقلا ریزه ریزه کرده در کوزه گذاشته گل حکمت نموده یک شب در تنور نهاده
برآرند و احراق مرجان وکهربا وغیره هم برین منوال است دواء المسک
معتدل کافور نیمدانگ عنبر اشهب ربع دام مشک نیمدرم ورق نقره زعفران هریک یکدرم
دارچینی یکمثقال تخم کاهو بکنیم درم بسد ابریشم مقرض هریک دو درم مروارید ناسفته
گل گاوزبان گیلانی نشاسته تخم خرفه صندل سفید هریک دو نیمدرم آمله زرشک
باگلاب شیره گرفته هریک شش درم عسل برابر اجزا نبات سفید دو چند عسل بید مشک
گلاب عرق گاوزبان هریک ۵ مثقال بطریق معروف تیار سازند دواء الکرکم صغیر
امراض جگر وسپرز را نافع وگرده ومثانه را قوت دهد و دوا نفسقانی را که بسبب ورم جگر

و سپرز بود نفع دهد صفت زعفران سلیخه سنبل الطیب هر یک دو درم مر فقاح اذخر
قسط دارچینی هر یک یک درم کوفته بیخته یک شبانه روز در شراب انگوری تر کرده روز
دیگر بعسل معجون سازند شربت یک مثقال و بید الورد برائے استسقا بسیار
نافع است صفت سنبل الطیب مصطگی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون
قسط شیرین غافث تخم کشوث فوہ لک تخم کاسنی تخم کرفس زراوند طویل حب بلسان عود
قرنفل هیل از هر یک یکدرم گل سرخ مساوی الوزن ادویه عسل سه وزن ادویه بدستور
تیار کنند شربت از یکدرم تا دو درم دوا جهت اسهال و پیچش که هیچ دوا نرفته
باشد سود دهد صفت هلیله اجواین زیره سفید هر یک هشت درم جدا جدا بریان
کنند و کوفته بیخته هر روز پنج درم با ماست بخورند دوا جهت پیچش که با خون بود
صفت هلیله سیاه زنگی بروغن چرب کرده در ظرف آهنی بریان کنند تا منتفخ شود
پس کوفته بیخته باهم چندان شکر سفید آمیزند و ۶ ماشه ازان با آب سرد بدهند
غذا برنج و ماست سازند دوا اکرم بیفگند صفت برگ نیب باڑنگ کمیله هر یک دو درم
کوفته بیخته بعسل آمیخته بلیسند دوا برای بواسیر خونی پوست بیضه مرغ سوخته
سندروس شیطرج هندی از هر یک پنج ماشه نوشادر پنج سرخ کوفته بیخته
مثل فندق حب سازند شربت مطابق سن و مزاج دوا که تقویت باه کند صفت
پارچه بافته را که باریک باشد هفت مرتبه در شیر آک تر ساخته خشک کنند و هفت مرتبه
در شیر تھوهڑ کناره دار تر کرده خشک کنند بعده چهل روز در درخت جامن کاواک کرده
پارچه مذکوره را دران دفن کنند پس بر آورده بقدر حاجت پاره کرده در روغن
گاو تر نموده حشفه را گذاشته بر قضیب بندند دوای برائے قوت باه که اکثر تجربه
رسیده صفت خرما خشک یکصد عدد شنگرف زعفران جوزبوا قرنفل
تخم کوانچ مصطگی عاقرقرحا شونیز تال مکهانه بذر البنج بسباسه مغز پسته مغز بادام هر یک
چهار ده ماشه شیر گاو دو و نیم آثار پس در شیر گاو خرما را شب تر نمایند صبح جوشانیده
خستۂ خرما دور کرده ادویه کوفته بیخته اندرون خرما پر کنند و بالای آنها رشته خام بندند
باز در رشته دوم خرما ها را مثل هار منسلک ساخته هار را در دیگچے که دران شیر انداخته
باشند بیاویزند و بجوشانند که بخار شیر با هار خرما رسیده باشد پس چون

شیر خشک شود خرما را برآورده در روغن زرد چهل تولہ بریان کرده در شهد خالص ده تولہ
اندازند و هر روز یک خرما بخورند و بالایش شیر گاو بنوشند **دوای مهی** دیگر بیضه مرغ سیاه
یک عدد در روغن زرد یک بیضه پر آب پیاز سرخ یک بیضه پر شهد خالص یک بیضه پر آب
زردک یک بیضه پر هر پنج جزو را آمیخته نیم گرم کرده خورده باشند تا چهل روز و از جماع
و ترشی و چغرات پرهیز نمایند غذا قلیه نخود و باقلا **دوای جهت امساک** زعفران
یک ماشه مشک خالص یک سرخ جوزبوا ۲ ماشه جاوتری ۲ ماشه عاقرقرحا یک ماشه
تخم دهتوره ۳ ماشه طباشیر سفید ۳ ماشه قرنفل ۲ ماشه افیون مقطر ۱۸ ماشه همه ادویه را
کوفته بیخته افیون مقطر داخل کرده حبها مقدار نخود بندند و چهار گهری قبل از مباشرت
بخورند **دوای** که استحاضه را مفید است **صفت** تال مکهانه خرما رسوت مساوی الوزن
گرفته کوفته بیخته نبات هموزن آمیخته هر سحر چهار ماشه تا شش ماشه با آب برنج بخورند
دوای برای تپ ربع **صفت** برگ دهتوره سیاه برگ پان فلفل سیاه
هر یک دو نیم عدد باریک ساخته بقدر فلفل حب بندند یک حب صبح و یک شام با آب گرم
بدهند **دوای برای خارش** گندهک آنوله سار شش ماشه پاره ۳ ماشه
نیلا تهوتهه نیم ماشه فلفل سیاه یک ماشه روغن کنجد چهار درام همه ادویه را
در ظرف آهنی از دسته آهنی خوب مخلوط کرده بکار برند **ایضا دیگر** رال سفید مرداسنگ
کمیله نیلا تهوتهه روغن تلخ همه را آمیخته بدو آبی که برگ نیب جوشانیده باشند یازده بار
شسته بکار برند **روغن بادام تلخ** گرم و خشک در دوم است جهت صداع
بارد و درد گوش نافع **صفت** مغز بادام تلخ را مقشر کرده بکوبند و اندکی نبات
آمیخته در طبق مسی کرده بر آتش انگشت گذارند و اندکی آب پاشیده گرم کرده بدست
بفشارند و ظرف زیر آن دارند تا روغن جدا شده طرف پائین جمع شود و همین طریق
استخراج روغن بادام ولیته است و طریق دیگر آنکه مغز بادام مقشر کنند و آبی
که دران سبوس گندم تر کرده باشند بر و پاشند و آن را بقوت تمام بفشارند تا روغن
جمع آید پس بر آتش روغن مذکور را بگذارند تا آبی که در و مخلوط شده بسوزد
روغن حواصل حواصل از پر و امعا پاک کرده یک عدد در روغن کنجد
با آتش ملایم بجوشانند تا خوب بریان شود روغن را صاف کرده در

شیشه نگاه دارند و اولی آنست که گوشت آنرا قیمه کرده و استخوان را کوفته ببندند و اگر خواهند باین
طریق تیار کنند که سنبل الطیب بسباسه سورنجان بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا زراوند طویل
بیخ نی زیره عود صلیب دارچینی از هر یک دو ماشه قسط بحری قرنفل از هر یک سه ماشه
زعفران نیم ماشه خفاش زنده ده عدد افزایند و جمله ادویه را مع خفاش و خواصل در دیگ
مسی قلعی دار کرده روغن زیتون بران اندازند و گلاب نیم من آب دو من بر سرش بریزند و آتش
زیر آن کنند و روغن که بالا آید بگیرند **روغن برای سبل نافع صفت** صابون
گجراتی کهنه یکدام نمک لاهوری یک دام پارچه سوخته قدری در روغن سرشف دو پیسه
حل کرده در چشم کشند **روغن بیدانجیر** مسهل بلغم و اعصاب را از رطوبات پاک کند **صفت**
بیدانجیر پاک و بریان کرده را در آب بجوشانند و کف بگیرند تا کف گرفته شود و آب زرد بماند
پس کفها را بجوشانند که روغن صاف برآید **روغن برای** سعفه و دیگر قروح سفید **صفت**
کمیله نیم پاؤ در روغن کنجد نیم آثار بسوزند تا کمیله سوخته شود روغن را صاف کرده بکار برند
روغن معموله برای اوجاع مفاصل **صفت** برگ تمباکو هفت توله زنجبیل گل بابونه
هر یک یک توله برگ کنیر سفید بست عدد شب در آب گرم تر دارند صبح روغن کنجد
یک پاؤ اضافه کرده تیار کنند و نسخه روغن تمباکو معموله که در معالجات تحریر یافت دران نسخه
و درین نسخه فرق است **روغن زرد** برای ضفدیه و سقطه **صفت** دیودار
زردچوب اصل السوس و دود مطبخ هر یک ده توله در آب شیرین یک صد و بست توله تر دارند
صباح روغن کنجد چهل توله اضافه کرده بجوشانند تا روغن بماند پس دم الاخوین ۲ ماشه
سائیده پاشیده نگاه دارند **سنون برای تقویت اسنان صفت** مصطگی
مازو مائین خرد و کلان هیراکسیس پوست هلیله کلان پهٹکری بریان نیله تهوتهه بریان پوست
مولسری خشک کوفته بیخته سنون ساخته وقت شب بمالند و سرنگون دارند که آب از دهن
برود **سنون** مسکن وجع دندان و مقوی آن **صفت** مصطگی کسیس تخم تین پهل
زنجبیل بریان سنگجراحت بریان سهاگه بریان سرمه هر یک یکدام فلفل کشنیز بریان کشته
سفید زیره بریان هر یک دو دام ناگرموتهه چهار دام ادویه کوفته بیخته بر دندان بمالند
و بآب غرغره نمایند بالایش بیڑه پان خورند **ایضا سنون** اصل السوس عاقرقرحا
هر یک یک جز و شب گلنار مازو هر یک دو جز و کوفته بیخته سنون سازند

ایضاً سنون جہت درد دندان صفت مرچ سیاہ بریان یکتولہ پھٹکری بریان یکتولہ
نیلہ تھوتھہ بریان سہ ماشہ مغز تخم کرنجوہ بریان چہار عدد گل تمباکو یک عدد کوفتہ بیختہ
سنون سازند سفوف کہ در امراض اشتہا حکم اکسیر دارد صفت کہار چھکنی کہار مولی
کہار برگ پودینہ کہار برگ کٹائی جملہ کہار را جدا جدا نمک برآوردہ در عطر نانخواہ کہ برابر
مجموع باشد بسایند تا یک پاس پس نگہدارند شربت از نیم ماشہ تا دو ماشہ و ترکیب برآوردن
کہار آنست کہ ادویۂ مذکورہ را سوختہ خاکستر کنند پس در آب مخلوط کردہ مثل ریتی بچکانند
بعد چکیدہ در اجوشانیدہ آب خشک کنند و نمک کہ حاصل شود بکار برند ایضاً سفوف ہاضم
نوشادر نیم آثار فلفل سیاہ یک پاؤ دانہ الایچی کلان سہ دام کوفتہ بیختہ در عرق لیموے
کاغذی بیزند بعد خشک شدن عرق نمک سیاہ پاؤ آثار سائیدہ آمیختہ سفوف سازند
سفوف برای جریان منی گل ببول پوست ببول صمغ ببول پھلے ببول
برگ ببول ہمہ را خشک کردہ کوفتہ بیختہ ہموزن قند آمیختہ سفوف سازند و بکار برند
خوراک شش ماشہ سفوف قلعی کشتہ برای جریان و سوزاک مفید صفت
ست گلوست سلاجیت دانہ الائچی خرد پاکہان بید اصل السوس تال مکھانہ قلعی کشتہ طباشیر
ہریک یک دام نبات سفید برابر ادویہ کوفتہ بیختہ سفوف سازند شربت از ۹ ماشہ
تا یک تولہ سفوف کہ ہمراہ شیر شتر برای استسقا بروز ہشتم استعمال کردہ میشود صفت
عصارۂ غافث گل سرخ غاریقون تربد سفید ہریک یک ماشہ ریوند چینی سنا مکی
ہلیلۂ کابلی ہریک دو ماشہ کوفتہ بیختہ سفوف سازند جملہ یک شربت ست سکنجبین سادہ
مدر بول دافع تشنگی تپہای حارہ را نافع صفت قند سفید یک من در دیگ کنند
و یک چہارم یک آن سرکہ صاف بر سر آن ریزند و بپزند و بقوام آوردہ یک اوقیہ
گلاب بران ریختہ فرو گیرند شربت افسنتین برائے مالیخولیا
مراقی و ضعف معدہ بارد و سوء القنیہ صفت سنبل الطیب دو درم تربد سفید
غاریقون از ہریک چہار درم افسنتین رومی دہ درم گل سرخ بست درم
با قند بقوام آرند شربت اسطوخودوس اسطوخودوس دہ درم بسفائج
فستقی گاؤزبان بادرنجبویہ ہریک پنج درم ہمہ را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد
بشکر طبرزد بقوام آرند شربت تا یک اوقیہ شربت حب الآس

حب الآس بکوبند وبجوشانند تامهرا شود وبپالایند وهر دو جزو آنرا ده جزو قند سفید اضافه
کنند وبقوام آرند واگر قدری طباشیر سفید سوده اضافه کنند بهتر بود **شربت زوفا**
ضیق وسرفه را نافع **صفت** زوفای یابس از چوب پاک کرده نیم رطل در آب بسیار گرم
یک شبانه روز تر دارند وبپزند وصاف کنند وقند یا شکر سفید چهار رطل عسل یک رطل
آمیخته بقوام آرند **شربت عناب** برای سرفه ودرد سینه وحلق وغلبهٔ خون
صفت عناب ولایتی یک رطل بجوشانند وبا دو رطل قند بقوام آرند **شربت**
انجبار مقوی قوت ماسکه وحابس خون **صفت** چوب انجبار مع پوست وبیخ آن
ده اوقیه نیمکوب کرده یک شبانه روز در آب گرم تر دارند پس جوشانیده صاف کرده بیک رطل
شکر سفید بقوام آرند **شربت فریادرس** برای سرفه
ونزله نافع **صفت** گاؤزبان صندل سفید پرسیاوشان عود صلیب هریک دو توله
اصل السوس رازیانه تخم خطمی گل سرخ از هریک یک توله مویز منقے بست وپنج عدد
تخشخاش دو توله پوست کوکنار پنج عدد قند سفید یک آثار بدستور عیار سازند
شربت انارین منفع قے وفواق را باز دارد ومعده را قوت دهد
صفت انار ترش وشیرین مع شحم باهم بکوبند وآب آنرا بگیرند پس در آب مذکور دو آثار
یک آثار قند سفید وآب نعناع سبز یک اوقیه اضافه کرده بقوام آرند **شربت انار شیرین**
جگر ودل را قوت دهد وتشنگی بنشاند **صفت** آب انار شیرین مروق بگیرند وبجوشانند
تا بنیمه آید پس برای یکسیر آن یکسیر قند اضافه کرده بقوام آرند واگر شربت انار ترش
سازند طریقش همبرین نمط است لیکن قند از آب دو چند باید **شربت توت**
آب توت سیاه دو رطل بجوشانند تا بنصف رسد باسه رطل شکر سفید بقوام آرند
شربت انگور بگیرند انگور شیرین در آب شسته شیرهٔ آن بگیرند وبجوشانند
تا که ثلث بماند برابر شیرهٔ خام قند سفید آمیخته کف برداشته بقوام آرند **شربت**
انگور ترش بگیرند انگور ترش خام ودر آب جوش خفیف داده شب در شبنم نگاهدارند
صباح مالیده آب آن بیفشارند وصاف کرده با دو چند یا سه چند قند سفید بقوام آرند
شربت گاؤزبان مقوی دل ورافع خفقان **صفت** آب
گاؤزبان تازه یکمن گرفته بایکمن قند بجوشانند وکف برداشته بقوام آرند پس بست.

مثقال گلاب بران ریزند و فرو گیرند **شربت ورد** مکرر برگ گل سرخ دو نیم رطل گرفته
در ده و از ده رطل آب شیرین بجوشانند چون دو رطل آب بسوزد بپالایند و گل تازه دو رطل
دیگر در وی افگنده بجوشانند که یکنیم رطل آب بسوزد پس بپالایند و باز گل تازه دیگر یک و نیم
رطل دران افگنند و بجوشانند که باز یکنیم آب رطل بسوزد و پس بپالایند و باز گل تازه یک رطل
آمیزند و طبخ دهند که یک نیم رطل آب بسوزد و باز بپالایند و نیم رطل گل تازه دران انداخته
مطبوخ نمایند که یکنیم رطل آب بسوزد و چهار رطل آب بماند پس قند سفید شش رطل انداخته
بقوام آرند شربت چار اوقیه با شش درم آب سرد برفی و اگر سکنجبین ده درم ممزوج کنند
در تقطیع صفرا و بلغم نافع تر آید و خاصه شربت ورد آنست که هر چند بعد ادا آب سرد بنوشند
خوب عمل میکند تا که در معده باشد و اگر طبع کسی عارضی بود بهای آنقدری سقمونیا مشوی
نیز داخل نمایند و بجهت مبرودین بجای قند عسل کنند و طریق مشوی کردن سقمونیا آنست
که محموده انطاکی را در بهی یا سیب یا در تخم مرغ انداخته بخمیر گرفته در آتش نهند که خمیر پخته
گردد پس برآورده بکار برند **شربت دینار** جهت سده جگر و ماساریقا نافع و دافع یرقان
و حصبه و جدری و مدر بول ملین طبع **صفت** ریوند چینی چهار مثقال تخم کشوث پنج درم
گل سرخ پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی نیمکوفته بست مثقال پوست بیخ کاسنی سه درم
ریوند را نیمکوب کرده در خریطه بسته همراه دیگر ادویه در آب بخیسانند و قند سفید دو رطل
آمیخته بقوام آرند و یک مثقال ریوند چینی دیگر باریک ساخته بران پاشند و حل کرده
فرو آرند شربت بزوری از ده درم تا پانزده درم **شربت بزوری معتدل**
تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه هر یک یک مثقال و ربع آن بیخ کاسنی دو نیم مثقال
بیخ بادیان یک و ربع مثقال قند سفید دوازده مثقال بطریق معروف سازند **شربت
بزوری حار** پوست بیخ کاسنی سه درم تخم کاسنی پوست بیخ بادیان از هر یک
بست درم بادیان تخم کرفس پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم تخم کشوث پنجدرم
قند سفید یک من و نیم بطور معروف تیار سازند **شربت بزوری بارد** تخم کاسنی
تخم خربزه تخم خیارین هر یک پنجدرم پوست بیخ کاسنی ده درم جمله را نیمکوب کرده جوش
دهند در چهار صد مثقال آب تا به ثلث آید صاف کنند و با سه صد مثقال قند سفید بقوام
آرند **شربت کاکنج** جهت قرحه مثانه و سوزاک **صفت** انیسون تخم کرفس هر یک دو درم پرسیاوشان

بنفشہ گاؤزبان ہریک پنجدرم خارخسک ہفت درم کاکنج ده درم تخم خیارین سی درم قند نیم سیر
بطریق معروف شربت سازند شربت نیلوفر گل نیلوفر یک اوقیہ در آب بجوشانند و قند سفید
سہ چند اضافہ کردہ بقوام آرند **شربت** سناء مسہل اخلاط ثلثہ **صفت** تخم کاسنی نیمکوفتہ
چہار درم گلسرخ گل گاؤزبان گل بنفشہ گل نیلوفر ہریک پنجدرم تخم خیارین نیمکوفتہ
شش درم سناء مکی مصفی بست درم آلو بخارا پانزده عدد عناب سی دانہ سپستان شش دانہ
ترنجبین خراسانی مصفی یکنیم رطل بطریق معروف شربت سازند و اگر عوض ترنجبین قند
کنند رواست وکسی کہ مبتلا بہ نفث الدم باشد آنرا ترنجبین نہ دہند زیراکہ ترنجبین بالخاصیت مدر دم است
ضماد برای ضربہ وسقطہ از بیاض جناب حکیم محمد واصل خانصاحب مرحوم **صفت**
ہالون ہلدی بھوکر سول تج خراسانی لودہ پٹھانی مساوی الوزن گرفتہ کوفتہ بیختہ و از قند سیاہ
دو چند آمیختہ در آب پختہ ضماد کنند **ضماد قرحہ آتشک** خرمہرہ زرد سوختہ چہار عدد
نیلہ تھوتھہ بریان بوزن دو خرمہرہ کتھہ یا ٹیپہ مردار سنگ یا رچہ حیض سوختہ ہریک چہار ماشہ
ہمہ را سائیدہ در روغن زرد کہ آنرا بست و یکمرتبہ در آب شیرین شستہ باشند مخلوط نمودہ
ضماد نمایند **طلا برای قوت باہ** خراطین خشک بیر بہوٹی بسباستہ ہریک یکدام گیکار ۱
یک عدد پوست بیخ کنیر سفید پاؤ آثار شیر مادہ گاؤ ہفت آثار ادویہ را جوکوب نمودہ
سرطان را پارچہ خرد کردہ در شیر انداختہ شیر را خوب جوشانیدہ جغرات بندند و روغن
برآوردہ نگاہدارند عند الضرورت بکار برند **طلا دیگر** سنکھیا ۲ تولہ شورہ قلمی چھٹانک
روغن کنجد پاؤ آثار در ظرف آہنی نہادہ بسوزانند تا روغن فانی شود سنکھیا را بر آوردہ
در پیالہ چینی در شبنم نگاہدارند کہ روغن شود پس بکار برند **طلا دیگر** سنبل سفید
سنبل سیاہ سنبل سرخ سنبل زرد بیر بہوٹی ہریک تولہ خس سہ دام عاقرقرحا ریگ
شش ماشہ را جوکوب کردہ روغن کشند **عرق پان** جہت درد معدہ وضعف
وغیرہ اوجاع کہ از باد باشند **صفت** گل سرخ گاؤزبان پودینہ
برگ تنبول از ہریک پاؤ آثار نانخواہ سعتر دارچینی قرنفل خولنجان زنجبیل
الاچی خرد ہریک نیم پاؤ گلاب چہار شیشہ بید خشک دو شیشہ آب باران دو شیشہ
شب ادویہ را تر کردہ صباح ہفت ہشت آثار عرق بکشند **عرق پان**
دیگر مقوی باہ و رنگ رخسار را سرخ کند **صفت** پان

یکصد وبست درم دارچینی قسم اول نثی درم بهمن سفید بست درم دانه اهلیل جوزبوا تودری هریک
دوازده درم آب باران بست آثار ده آثار عرق بکشند **قرص کاکنج** برای قرحه مجاری بول
صفت مغز تخم خیارین تخم کاکنج مغز بادام مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی دم الاخوین کتیرا کندر تخم کرفس هریک
ده درم افیون یک درم باب اقراص سازند شربت ازیکدرم تا یک مثقال **قرص غافث** برای حمیات مرکبه ونفع تغیر
ومزاج کبد را سود مند **صفت** عصاره غافث سی درم گل سرخ شصت درم طباشیر سفید چهل درم کوفته بیخته بدستور
اقراص سازند شربت دو درم **قرص طباشیر** جهت حمیات حاده ومحرقه وتسکین عطش
صفت زرشک طباشیر سفید گل سرخ از هریک نیم درم تخم خیار مقشر تخم کاسنی تخم کاهو
تخم خرفه صندل سفید از هریک نصف درم کافور نصف دانگ جمیع را کوفته بیخته بلعاب اسپغول
سرشته اقراص سازند **قرص طباشیر کافوری** تپ دق را نافع **صفت** طباشیر
گل سرخ صندل سفید مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه از هریک یک مثقال کافور
یک دانگ کوفته بیخته بلعاب اسپغول اقراص سازند **فائده** پوشیده نماند که قبل از سه هفته استعمال
اقراص در حمیات نسازند چنانچه صاحب شفاء الاسقام نوشته ولا تقرب الاقراص فی
شیٔ من الحمیات النفضیة حتی بلغ المرض عشرین یوما وبدانند که حمی محرقه وغب خالص ومطبقه
ازین حکم مستثنی باشند وقرص طباشیر وقرص کافوری وامثال آنها در چنین تپها که
بتقلیل المدت زائل میشوند مید هند پس شرب آنها در ابتداء غب وغیره مجوز است
لیکن اگر اینجا انتظار نضج ماده کنند وبعد استفراغ دهند احوط است چنانچه صاحب ذخیره
گوید وخی که در باب حمیات اندر دادن اقراص مسطور شده نه باعتبار آنست که صورنوعیه
را اثر نیست بلکه باعتبار اجزاء اوست که کارش ادرار وتحلیل قوی نیست یا تبرید شدید واستعمال
چنین چیزها تا که نضج در ماده راه نیابد وتنقیه کرده نشود ونفع نمید هد بلکه ضرر دارد وپس سفوف
وجز آن هرچه مرکب ازین اجزاء باشد وی نیز منهی عنه است تا مضی مدت مذکور فافهم
کحل الجواهر بصر را تقویت دهد وتیز گرداند **صفت** سرمه اصفهانی هفت درم مارقیشا
پنجدرم اقلیمیا طلا دوازده درم مروارید ناسفته سه درم زعفران نیمدرم سانج هندی
دو درم کصلایه کرده در چشم کشند **کحل برای حول** معمول این دو دوان **صفت**
دخان سندروس باقدری مشک وعنبر آمیخته در چشم کشند وطریق گرفتن دخان سندروس
آنست که سندروس را سائیده برخرقه پراگنده نموده فتیله ساخته با روغن گل یا روغن کنجد

در چشم کشند و بالای آن ظرفی نحاسی بدارند تا دخان جمع آید بکار برند و دخان کندر جهت
ابتدای نزول نیز معمول این دود مانست **کحل** برای دفع ظلمت بصر و خیالات ابتداء
نزول الماء معمول مؤلف **صفت** سرمه ششدرم خسته خرما سوخته یک درم سماق فرج
نیم درم نشاسته دو درم صلایه کرده در چشم کشند **کحل** برای دفع گل چشم **صفت** گل کنجد
چهار صد عدد گلی گل چنبیلی چهار صد عدد فلفل گرد چهار صد عدد شب یمانی بریان دو دام
پخته خوب باریک کهرل نموده در چشم کشند **گهره** پھٹکری رسوت هر یک دو ماشه افیون یک سرخ
در ظرف گلی در آب خوب مخلوط نموده در چشم کشند و گرد چشم نیز طلا سازند و چشم را بر هم زده
باشند که آب برود **تخلخه** عطر صندل گلاب سرکه انگوری روغن گل آب کشنیز سبز آب کاهو
سبز و اگر تبرید زیاده مطلوب بود قدری کافور اضافه کرده بدستور معروف بعمل آرند **معجون**
برای صرع **صفت** زنجبیل دار فلفل عاقرقرحا وج ترکی قسط شونیز از هر یک ده درم جنطیانا
زراوند ورق سداب جندبیدستر شیطرج خردل عسل بلادر از هر یک پنج درم روغن جوز
بست درم عسل مصفی دو چند ادویه بدستور تیار سازند شربت از یک مثقال تا دو مثقال و طریق
استخراج عسل بلادر آنست که سر بلادر را قطع نمایند و با دست پناه بسیار گرم بفشارند که عسل
او جدا شود **معجون کلکلانج بارد** ماذریون مدبر غاریقون پوست هلیله زرد از هر یک
پنج درم عصاره افسنتین سه درم بیخ سوسن گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم خربزه رب السوس
از هر یک دو درم ترنجبین فلوس خیارشنبر فانید سنجری از هر یک پانزده درم ترنجبین و فلوس
خیارشنبر را صاف کرده با فانید بقوام آورده دارو های دیگر کوفته بیخته بسرشند شربت
از دو درم تا چهار درم **معجون کلکلانج حار** ماذریون مدبر غاریقون پوست
هلیله زرد بسفائج از هر یک پنج درم ایرسا سه درم ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب
انیسون از هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربت از سه درم تا چهار درم
و طریق مدبر کردن ماذریون مثل کمون است که در سرکه تند تا شبانه روز تر کنند باز خشک
نموده بروغن بادام چرب کرده بکار برند **معجون فلاسفه** اشتها آرد و بلغم را دفع کند
و نسیان و سلس البول و درد پشت و درد گرده و اوجاع مفاصل را نافع و منی بیفزاید و باه
برانگیزاند و دندان را سخت سازد و رنگ را نیکو گرداند و پیران را موافق **صفت** زنجبیل
فلفل دراز فلفل دارچینی آمله مقشر پوست بلیله شیطرج هندی زراوند مدحرج حب الثعلب مغز چلغوزه

بچگانند بعد ازان صاف کرده باشربت وقرص مناسب بدهند و بدانند که از ابتدا تا انتها مقدار تخم کاسنی همین قدر راست لیکن گاهی در بعض امزجه کمی و زیادتی نموده می آید چنانچه در اطفال از دو سه تور ابتدا میکنند و دادن چکیده تخم کاسنی تا بست و یک روز لغایت چهل روز برای طبیب است **ماءعنب الثعلب** جهت حمیات مرکبه و اورام نافع و طریقش همانست که در مهند باسنر گذشت لیکن احتیاط دانند که عنب الثعلب سیاه نبود که آن مورث جنون است **ماء شاهتره مروق** جهت تپهای دموی با شربت عناب وغیره و جهت حمیات سوداوی و جرب یا سفوف لاجورد وغیره و جهت تفتیح سدد و تصفیه خون با سکنجبین و شربت بزوری بدهند و هرگاه تلیین منظور باشد ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر با و ممزوج کنند **ماء کرمانیین مروق** جهت اطفاء حرارت و تقویت جگر اثر تمام دارد و اگر با تخم بفتنارند اسهال صفرا کند و پوشیده نماند که انار شیرین مستحیل بصفرا نمی شود **ماءالبطیخ الهندی** جهت حمی دق و تپهای گرم و حرارت جگر نافع و باید که در ابتدا شروع بمقدار قلیل کنند هر روز بیفزایند و اگر حاجت افتد شربت قرص مناسب با و استعمال کنند و بدانکه بعضے گفته اند که مستحیل بصفرا مثل آب کدو مے شود **ماءالگلوی** برائے حمیات مرکبه و مزمنه کثیر النفع صفت بگیرند گلوے سبز نیم دام تا یکدام و آنرا از کارد ریزه ریزه کرده در ظرف سنگے انداخته آب خالص هر روی او ریزند و شب زیر آسمان گذارند صبح اندکی افشرده آب زلال آن گرفته با شربت مناسب بکار برند و پوشیده نماند که مزاج گلوی مرکب القوی ست والله اعلم بالصواب

تمت

قطعهٔ تاریخ از مؤلف به تخرجه لفظ بها که هشت عدد دارد

چو از عنایت و الطاف خالق اکبر برای لسال دلم قول بے بها آورد		باختتام رسید این کتاب خوش انشا فلاح کار کجا و من خراب کجا

قطعهٔ تاریخ آغاز کتاب از نتائج افکار عمدهٔ روسای روزگار سلالهٔ عقلای دهر پایدار دبیر عطارد تدبیر جناب دیوان امرناتهه صاحب تخلص باکبر خلف الصدق دیوان دیناناتهه صاحب سرگباشنی مدارالمهام و دیوان کل مهاراج رنجیت سنگه بهادر سرگباشنی والی لاهور

دور کرده بسازد **صفت روغن کنجد** دو نیم دام سفیده یکدام اول سفیده را خوب باریک
صلایه کرده در روغن انداخته در ظرف آهنی بالای آتش گذارند و آتش را نرم نرم برافروزند
و بچوب درخت نیب بجنبانند و وقتیکه بقوام آید از روی آتش فرود آرند و بکار برند و علامت
قوام آنست که چون یک قطره از و بچوب گرفته در آب اندازند بسته گردد **یاقوتی** مقوی اعضای رئیسه و باه و دافع
توحش و ملال و دافع مالیخولیای مراقی **صفت** یاقوت رمانی پنج مثقال بسد احمر مروارید ناسفته کهربا هر یک
هفت مثقال لاجورد مغسول شش و نیم مثقال ورق نقره ورق طلا هر یک دو نیم مثقال صندل سفید بگلاب سوده ده مثقال
عود غرقی نیم مثقال عنبر اشهب مشک هر یک دو نیم مثقال گاوزبان گیلانی مصطگی خرفه تخم فرنجمشک هر یک هفت مثقال ریوند چینی چهار مثقال
تخم بادرنجبویه خرفه طباشیر نارمشک قاقله سنبل الطیب بسفایج هر یک شش و نیم مثقال تخم خیاره
کاهو مغز تخم کدو شیرین هر یک هفت مثقال تخم کاسنی ده مثقال شربت بهی یک آثار آب انار نیم آثار
عرق بید مشک گلاب هر یک یک شیشه نبات یک آثار شهد سفید پنج آثار بدستور معجون سازند
یاقوتی معتدل یاقوت دو مثقال لعل بدخشی مروارید ناسفته عنبر اشهب صندلین مصطگی پوست
بیرون پسته دارچینی کشنیز خرفه از هر یک یک توله مشک شش ماشه تخم خیارین چهار توله ورق طلا
ورق نقره بسباسه خرفه هر یک دو توله کافور نیم ماشه گلاب چهار شیشه نبات دوازده درم عسل خالص
بیست دام بدستور معروف تیار سازند **فائده** در ترکیب ماء الهندبا وغیره که باستعمال آنها اکثر حاجت می افتد
ماء الهندبا از تنقیح سدده نماید و به تپهای دموی و صفراوی نافع و هرگاه بشربت بزوری و شربت دینار
دهند در نضج قوی گردد **طریق** اخذ ماء الهندبا برگ کاسنی سبز بگیرند و بجامه پاک نمایند که از گرد و غبار
صاف گردد چرا که شستن آنها روا نیست که کاسنی مرکبست از جوهر لطیف قلیل الحرارت و او بشستن
زائل میشود و پس باید که بعد پاک کردن از جامه در صلایه بکوبند و آب آن بیفشارند و در ظرف مسی قلعی دار
انداخته بر آتش خفیف گذارند و کف بر دارند و چون آب مذکور مانند شیر بریده شود فرود آرند و در کرباس
دو ته انداخته بپالایند و با شربه مناسبه بکار برند و هرگاه حرارت قوی بود آب از کاسنی افشرده در پیاله چینی انداخته
شب نگاهدارند که اجزای رقیقه از اجزای غلیظه تمیز گردد و پس رقیق آنرا صاف کرده بنوشند و از هفت توله شروع کنند و تا یک رطل
یک یک توله افزایند و اگر طبیب مناسب داند زیاده ازین مقدار بفرماید بعده یک یک توله کم کنند ماء الهندبای یابس
که عبارت از چکیده کاسنی است در حمیات مرکبه که بلغمیت دران زیاده باشد از آب برگ کاسنی
سبز نفع زیاده می بخشد و طریقش آنست که چهار توله تخم کاسنی گرفته بکوبند و با عرقیات مناسبه
تا یک پاس تر نمایند بعده در صراحی که چهار طرف آن بچهار چوب بسته باشد انداخته هفت مرتبه مثل [illegible]

بجوشانند بعد ازان صاف کرده با شربت و قرص مناسب بدهند و بدانند که از ابتدا تا انتها مقدار تخم کاسنی
همین قدر است لیکن گاهی در بعض امزجه کمی و زیادتی نموده می آید چنانچه در اطفال از دو ماشه تور
ابتدا میکنند و دادن چکیده تخم کاسنی تا بست و یک روز لغایت چهل روز برای طبیب است
ماء عنب الثعلب جهت حمیات مرکبه و اورام نافع و طریقش همانست که در هندبا گذشت
لیکن احتیاط دانند که عنب الثعلب سیاه نبود که آن مورث جنون است **ماء شاهتره مروق**
جهت تبهای دموی با شربت عناب وغیره و جهت حمیات سوداوی و جرب با سفوف لاجورد وغیره
و جهت تفتیح سدد و تصفیه خون با سکنجبین و شربت نزوری بدهند و هرگاه تلیین منظور باشد ترنجبین
و شیرخشت و فلوس خیارشنبر باو ممزوج کنند **ماء رمانین مروق** جهت اطفاء حرارت و تقویت
جگر اثر تمام دارد و اگر با شحم بفشارند اسهال صفرا کند و پوشیده نماند که انار شیرین مستحیل بصفرا می شود
ماء البطیخ الهندی جهت حمی دق و تبهای گرم و حرارت جگر نافع و باید که در ابتدا شروع
بمقدار قلیل کنند هر روز بیفزایند و اگر حاجت افتد شربت قرص مناسب باو استعمال کنند و بدانکه
بعضے گفته اند که مستحیل بصفرا مثل آب کدو مے شود **ماء الگلوی** برائے حمیات مرکبه و مزمنه
کثیر النفع **صفت** بگیرند گلوے سبز نیم دام تا یکدام و آنرا از کارد ریزه ریزه کرده در ظرف
سنگی انداخته آب خالص بر روی او ریزند و شب زیر آسمان گذارند صبح اندکی افشرده
آب زلال آن گرفته با شربت مناسب بکار برند و پوشیده نماند که مزاج گلوی مرکب القوی است والله اعلم بالصواب

تمت

قطعه تاریخ از مؤلف به تخرجه لفظ بها که هشت عدد دارد

چو از عنایت و الطاف خالق اکبر	باختتام رسید این کتاب خوش انشا
برای سال دلم قول بے بها آورد	فلاح کار کجا و من خراب کجا

قطعه تاریخ آغاز کتاب از نتائج افکار عمده روسای روزگار سلاله
عقلای دهر یادگار دبیر عطارد تدبیر جناب دیوان امرناتهه صاحب
تخلص باکسیر خلف الصدق دیوان دیناناتهه صاحب سرگباشنی
مدارالمهام و دیوان کل مهاراج رنجیت سنگه بهادر سرگباشنی والی لاهور

الاض [illegible]

عدد ۱۲

[illegible]

سروم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]